

سپای ووت

شماره ۱۲ ماه خوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در شمار مسلسل ۸

Ketabton.com

فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT



لکی فایف

555

دموتهای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزار می نمایم . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهرن - مقابل مسجد جامع شیرپور - تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زرغونه میدان
 شهرنو



لباس های مناسب برای
 هر فصل سال
 ازوبایی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات مکتوبی : سپاهوش ، جوانان امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارتها تبریک همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فردشی
 آدرس : متصل بازار امید
 خریدار نمایم

شریعی
ویدیو کست

محافل خوشی و
سرور شما را در
کست های با کیفیت
ویدیویی فلبرداري
مینمایند .
آدرس: شهرنو
متصل رستورانست
لکسی فایف .

خوراکه فروشی
عبدالخالق

متصل رستوران لکسی فایف

یمارامین ویدیو کست

یمارامین ویدیو کست
فلم های مورد علاقه ویدیویی شما را عرضه میدارد از محافل
خوشی و سرور شما فلبرداري می نمایند . لحظه ها ی
شما را برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگ
تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶



فروشگاه
هارون

وسایل واجناس منور د
ضرورت خانواده ها
را تازه وارد نمود .
است .

آدرس: چهارراهی
انباري متصل
نمایندگی بشتی
تجارتی بانک

فروشگاه
حبیب زاده

متصل مسجد جامع شیرپور

بفزی

بفهادشما و خانواده های
شماست

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما
آدرس: قریه شیرپور شیرپور لودنویسی سید جاده اندرانی

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موتو
آدرس: شهرنو چهارراهی شهرنو
تلفونهای دفتر و منزل: ۳۰۲۸۳-۳۲۱۰۲۹

علی گلریز

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های
تبریکی ارزان و خوب .
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

مخندیان

قرطاسیه و مجلات منور د
نظر تانرا عرضه
مینماید .

آدرس: مقابل دروازه
جنوبی روضه مبارک شهر
مزار شریف و مقابل
هوتل بلا زادر
کابل

رهنمای معاملات لبسم الله یادگار

فردین

موزیک

انواع مختلف کسب های

موسیقی افغانی ، هندي و غریبی را
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند
آدرس: مارکیست جمع

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش را جدید
وارد نموده است . همچنان
فلبرداري محافل خوشی در کست های ویدیویی
پذیرفته میشود .
آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

شرح بشتی: انیل کپور وید هوری و دستاره موبق سینما ی هند

شماره ۱۲ ماه خرداد سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سیا و رن



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تغاضد است که می مانسد
مفحه ۱۴

دخورک و ژدن

آیا میتون از سرطان نجات یابید؟

وقتی کودکی آب می شود

حیران و ننگی حافظه

۲۸ مخ

چهار و شش

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت الله عليه
صفحه ۳۲



بیاکدي باري بي
صفحه ۱۶



انجوسی خند متابوز خند هفته
صفحه ۲۴



روزنامه‌ی گنجینه می‌نویسد

صفحه ۲۶

مدیرمسئول: د. کورنیا هرطنین
تلفون: ۶۱۱۵۲
معاون: محمد اصف معروف
تلفون: ۶۲۲۵۲
سویچورد: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۸-۵۴-۳۹

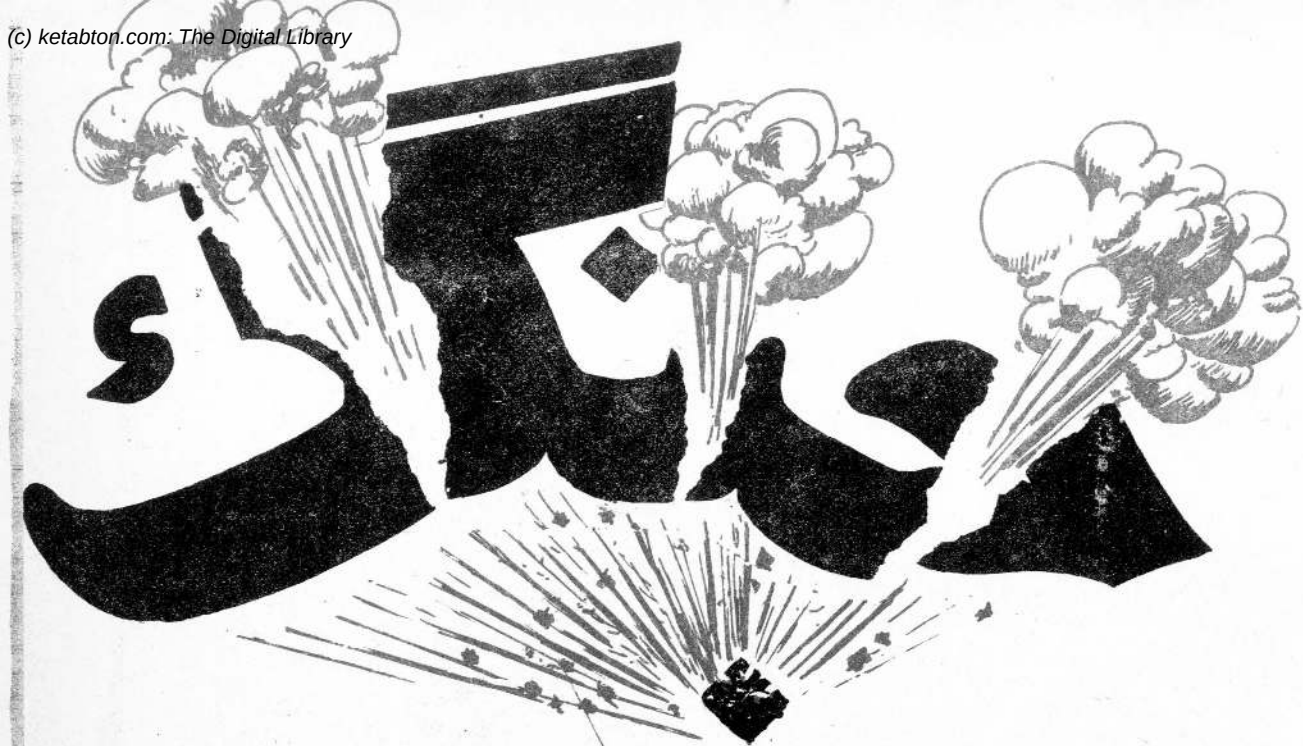
آدرس: کورنیا هرطنین
محل نشر: کورنیا هرطنین
شماره پستی: ۱۰۱۵۵۲
شماره پستی: ۱۰۱۵۵۲

نشریه اتحادیه روزنامه‌نگاران
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیأت تحریر:
بارق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شادان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شفیق وحدان

ارت و گرانیک: حمید حلیمی و
وحمید محمود
خطاطی: کبیر امیر
عیمی قائمی
مهمتم: محمد گل
عکاس: شریف لطیفی
عنا: یون

اداره مجله در تمهید و تدقیق مطالب دست آزاد دارد. مناسبت
وارد در صورت نشریات نمیگردد. نظریات ارایه شده صرف
نظر نویسندگان میباشد.



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انسان همه یگر را کشت می‌کند. آنکه آخر همه میرفت صرف یکبارگی دست داشت و آنچه تنبان او کشال بود و با همان یک باخیز بر میداشت.

مادر به دهلین منزل چار آمد به همه اتاق ها سر کشید. در یکی از اتاقها به چپرکی نزد یک شد. جوانی شبیه پسرش بود. مادر نزد یک او ایستاد. چشمان جوان بدوین آنکه یک بزنده به سقف اتاق دوخته شده بود. همه وجود او بند از هیچ بود. با آنکه خیلی درد میکشید هیچ نمی‌نالید. موهای سیاهش حلقه حلقه بروی بالشت افتاده بود زن با خودش گفت: چقدر به پسر شباهت دارد. درستان لرزان زن پیشرفت تا نزد یکی موهای جوان رسید. آنرا المعرکد و بعد خم شد بر آنها بوسه زد. اشکهایش فرو ریختند اما جوان با خودش خلوت کرد بود.

او با خاطر همه زخمی ها و با خاطر همه معیوبین گریه میکرد. بعد به همه اتاقها سر کشید، برایش گفتند: بمرت شهید شد. آتش ماین او را سوختانده بود. هیچ نقطه بی در وجودش سالم نبود. زن در طول راه با خود میگفت: کاش میبود زهر زخم او را میبوسیدم. آنقدر که از لبانم خون می‌آمد. و آنوقت چنان گریه کرد که گویی چشمه قلبش در همن کشوده باشد.

من بازمان و مادران صبیحت

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می‌بند

اما میشنیدم، گوش میدادم و می‌نوشتم درباره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و دره دره وجودشان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت. ولی آنچه را که جنگ نتوانست سوار آنها بگیرد ایان، با یمری عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می‌آوریم:

به مادری خبر رسید، بود که فرزندش زخمی است، به شفاخانه جارد بستر رفت. در صحن شفاخانه در زیر رختان بیماران وزخمی ها را دید که به جوب های زیر بغل تکیه داده اند. سرهای شان - دستهایشان و باهایشان بند او پیچ شده بود، مادر به آنها نزد یک شد. باد لسوزی و دقت به آنها خیره شد. هیچ یک از آنها پسرش نبود. بعد آنها بطرف اتاقهایشان رفتند.

من چهره جنگ را در سیما ی جنگ زده ها دیدم. چهره عریان وحشت را در آینه چشمان جوانانی مشاهده کردم که دست یخما گر جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود. مفهم جنگ ویرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست دیدم. آنها برایم از وحشت جنگ قصه میکردند من میشنیدم و می‌نوشتم. ستون ششم تیر میکشید، قلم می‌لرزید، اشکهایم را در رشت دیوار سنگین پلکها زده انی کرده بودم، شعله های اتش در سینه ام زیاده میکشید رنگ های تن مانند شاخه های خشک درخت در هم می‌پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تن فرو می‌پاشد.



سینه تاریخ

آرشیف ملی و
تعمیر تاریخی آن

۳- مدیریت کارت و کتاب این شعبه در صدد تهیه نمودن -
کارت های علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت
نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خویش را پیش میبرد .
در پهلوی شعبات فوق یک مورد مسلکی نیز وجود دارد که در -
تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پر اہل های
شان مشورہ میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسہ شعبہ یسی
بنام انسجام اداری وظیفہ ارتباطی را بعهده داشته ، در اجرای
امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :
تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ و ات فعلی و باغ چرمگری سابق
موقعیت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتارہ دارا احاطہ
شده است ، اگرچہ تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست و لسی
نظر بہ روایاتی پس از اعمارستانسرای ساخته شده کہ ۱۲۸۰-۱۲۷۱ هـ (ش)
سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ هـ) می باشد .

این تعمیر دارای تعدادی بہ عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد
آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بیک میباشد) دیوارهای آن از
خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و -
عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن
در سابق روضہ شمال قرار داشت . تعمیر از یک ہال ورودی ، یک
سالن پذیرایی خصوصی شاه یک سالن وسطی مشکی است . در
سالن اولی دوالعاری متناظر یکی بشکل محراب و منبر ، با آیینہ
قد نما کہ در حصہ پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از ششہ
محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل ہرگ و ہرگ و ہرگ دولتی کہ از
چوب ساخته شده ، جلالت نظر میکند . العاری دیگری در همین سالن بہ
شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آیینہ بزرگ قد نما و خوش تکه ، مافوقی
ماش است ، چنین فکر میشود کہ این العاری برای آرایش بکار میرفت
است .

این ہردو العاری را استاد مردانقل بہ ہدایت کرتیل محمد سرور
خان از چوب جافور و بہ سبک بخارا ساخته است .

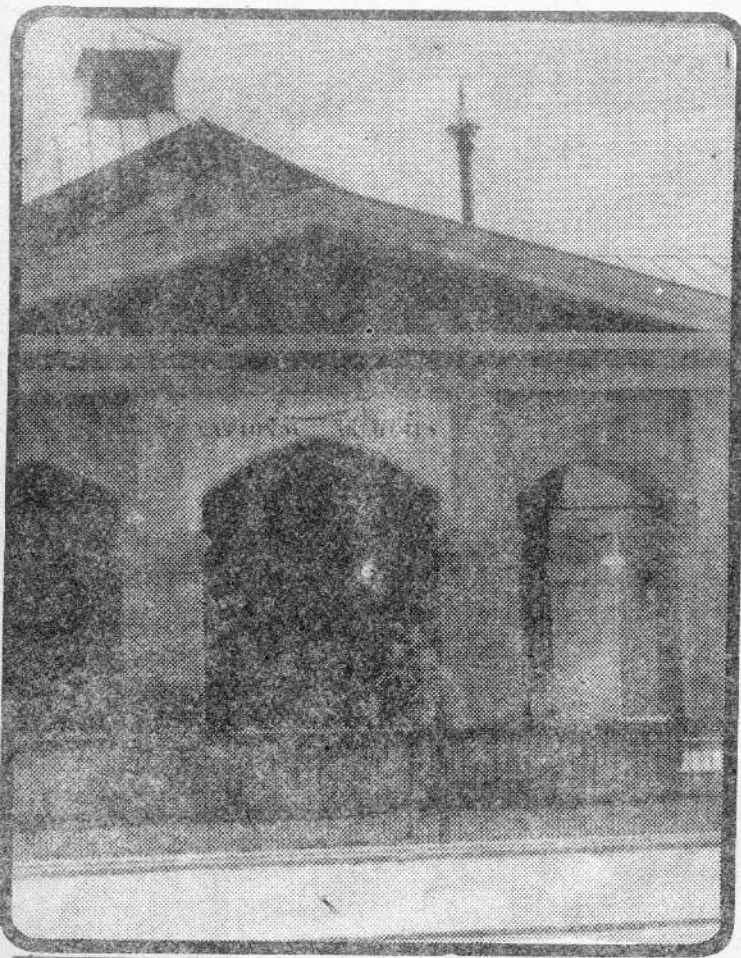
سالن وسطی یا ہال ہشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگ های
منقش و الوان مختلف بروی فلز در سقف آن مینما توری
شده است . در قسمت وسط ہال یک میز سنگی کہ پایہ های آن بہ
گونہ مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالین آن میز ،
یک پارچہ سنگ مرمر بہ ہخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) را
سانتی متر جلالت نظر میکند ، در دو جناح این ہال دو سالن بزرگ
نمایش قرار دارد کہ در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی
لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی ماضی و مبین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعصار
و قرون گذشتہ است ، جنبشهای انسانی نہادی دہین موزہوم پسندید
آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تلاشهای پیگیر
انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه
را کہ تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسلہ مدارک و اسنادیست
کہ مواد خام این وثیقہ ملی را میسازد .

بدینہیست کسانی کہ دلچسپی مزید بہ روشن شدن زوایای
تاریک و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد گام نهادن در این
عرصہ میباشند ، از استناد بہ اسناد مؤثق و معتبر ناگزیر اند ، زیرا
برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود کہ بتواند بہ نیازهای -
تحقیقات واقعیت گرایانہ خود بدون فراہم نمودن اسناد ، پاسخی -
رضایت بخش بدهد .

در رابطہ با این موضوع یعنی گنجینہ اسناد معتبر ، میتوان از -
آرشیف ملی یاد کرد . البتہ یک دہہ قبل تمام داشته های
آرشیف ملی ام از آثار خطی (دہاسہ ہزار نسخہ) و اسناد تاریخی -
(بیش از دوصد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای
نگہداری علمی این آثار گرانہا ، شوش مسئولین این موسسہ
راد و چندان ساخته بود . اما در سالہای اخیر دستیا ہی
بہ جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از
یکسو و کرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً
مؤظفین این موسسہ را مملو از حسرت ساخت . آرشیف ملی از نگاہ تشکیل
دارای این چہار شعبہ مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکرو فلم و فوتوگرافی : این شعبہ لہراتوار مجهز
بہ غرض تهیه فوتوگرافی و مکرو فلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبہ وظیفہ دارد تا آثار مربوط
را بشیوہ های علمی حفظ و حراست نموده ، در تعیہ فیش های قدماتی
برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و بحث ہمکار دایی -
مراجعان داخلی و خارجی در شعبہ ہر سرچ و مطالعہ و سالون نمایشی
باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تهداب اصلی تعمیر دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یا سوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینته ها به منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها از بین تهدابهای تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تهداب ارتباطات یادروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تداپیرمناسبی به گونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاستکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سفت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

- کار گرفت، از این روزگار کابین دای اکساید (CO₂)، که از یک مجرا بدخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.
- در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متدور نباشد، لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، راپرخصص تعبیه شد است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.
- ۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرازیر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و زیر زینته، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.
- ۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون توریید و نصب نگردیده اند.
- این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.
- در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که درباره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینه آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم تعمیر گردد. انجنیر عبدالله خان (نچید) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون افغانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از منبزل اول متحیت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملحقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه مایکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و غیره، ضرورت بود، لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

هترو و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. در بین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیر محمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب میسازد. در قسمت فوقانی یکی از این انباری ها سرلوحه یی که معروف گل و برگ است چلبه نظر میکند، در وسط سرلوحه، که از چوب ساخته شده است، امضای امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کده کاری شده است، سطح انباری با گل ها و برگ های برجسته تزیین یافته است، در اعراض این سالونها چهار پرده بازو بسته و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعیت دارند، اتاقها و پرده ها شبیه هم اند، به همین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - عصری و مجهز - غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواخیج، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان می رود که خود میر عمران سر پرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی واریایی کننده (تضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار از گزند حوادث حفظ

وظیفه اریایی و برآوردی یک کاروانسرا را نیز برعهده داشت.

۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود، نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی).

۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیر محمد نجار، محمد عزیز ایک و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواخیج جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی).

پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، گویند که وقتی عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی ها میگویند که این تعمیر مدتی مهلت داشت دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حریبه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادر خان در همین جا قرار داشت.

زمانی هم دیپوهای لوزیتیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به

تحت الارضی و نوعیت تهداب و استحکام تعمیر از نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلهای صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظیر به تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تر از ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت، از جانب دیگر پس از کندن کاری قسمتی از تهدابهای - تعمیر معلوم شد که تهداب تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض تهایی - دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد با آنهم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تهدابها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلهای از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاکسی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد، در این چاه و اثر پمپ اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (مستند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از زرات و قیر است در زیر فرش و تهدابهای پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی یا جناح تهدابهای اصلی تکرار گردیده است، پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دو گانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در



برای يك مرد كتر عالی و اخلاق نيك لازم است

عفت اراحصاري كارمند شركت افغان كارت :
- خويستين مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود ؟
به نظر من بهترين و عالی ترين مرد کسیست که
دارای کرکتر عالی بوده و با نظافت ، با نزاکت ،
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مساوی
نباشد . و هدفش در زندگی خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاه فکر ضرر به هموطنانش
ندارد و مسئولیت داشته باشد . چنین مردی را به یقین
اجتماع انسانی می پذیرد من هم با چنین مردی
مهر می رانم از دواج خواهم کرد .

دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند ؟

پیشینه و تاریخچه

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد کهکشانی فارغ التحصیل لیسه سلطان
رضیه کابل :
- خويستين مرد به عقیده شما کیست ؟
به عقیده من خويستين مرد کسیست که از سندن
پرافتخار میهن پیروی نموده و به مثابه يك جوان
روشنفکر و دارای يك روحیه عالی و وطن پرستی ، مرد -
انگی و شجاعت باشد ، عنعنات و رسوم پسند یسد ،
مردم خویش را پیوسته رشد دهند ، نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگرد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده ها به عنوان پیروی از مذهب و لو کس
بودن یا بولد اراخان دیده ، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند . همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد ، در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت



کتابخانه
دختران و پسران
از پسران و دختران
چه توقع دارند ؟

په تمام معنی یك زن

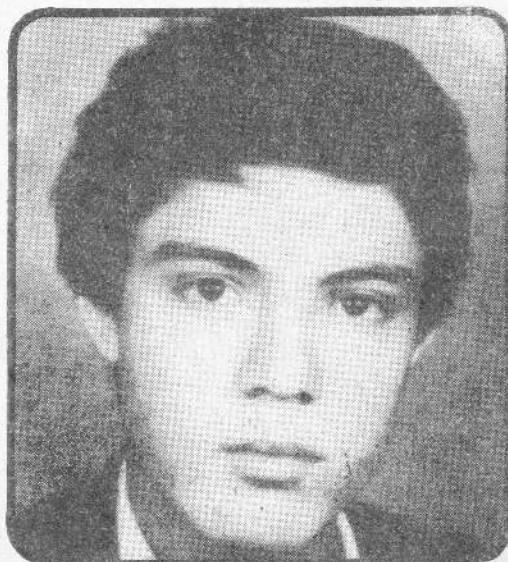
سید یوسف محصل سال دوم
انستیتوت طب کابل :
— عالی ترین دخترانظر شما
کیست ؟

— عالی ترین دختر به عقیده
من دختر است که از صفات عالی
انسانی برخوردار بوده و په تمام
معنی یك زن باشد ، همچنان
باغورزو یا معاشرت بوده در فامیل
همیې باشد و میتواند در آینده
مادر خوب برای فامیل و اجتماع
خود باشد . فراموش نکنم که
تحصیل و پاسوادی در تکمیل
شخصیت مرد و زن حتمی است .
من زیبایی باختر را ترجیح
میدهم بر زیبا پرستی ظاهرې



د دختران نباید تقلید بیجا کنند

دوران محصل پوهنځی طب کابل :
— عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟
— به نظر من دختری که دارای طبیعت خالص
افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غریبی
خود داري نماید و داري کونکر عالی و احساسات و
عاطفه که شایسته یك دختر غیور افغانی بسود و
و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان
باشد ، یك دختر دارای صفات عالیست . خصوصاً
دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر
خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند
تا د رمورد بد و فیشن بیند یشتند و دختری که بتواند
بعد از ازدواج یك همسر خوب برای شوهر و یك
مادر خوب برای اطفال خود باشد .



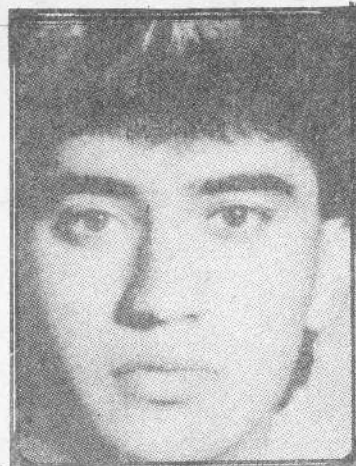
همکار خوب خانواده گي

صابره محصل پوهنځی علمي :
— خویشتن مردانظر شما داري کدام صفات
میتوانه باشد تا شما اورا پند بربند .
— جوان مورد علاقه من باید باغورزو ، دارای
شخصیت عالی و ممتاز و سویه تحصیلی خوب باشد .
و در تعلیم داشتن این صفات همایش نبوده در امور
خانواده گي همکار خوب باشد و فراموش نشود که مرد
مورد علاقه من باید از اخلاق و کونکر خوب در اجتماع
برخوردار باشد تا همه مردم اورا پند بربند .



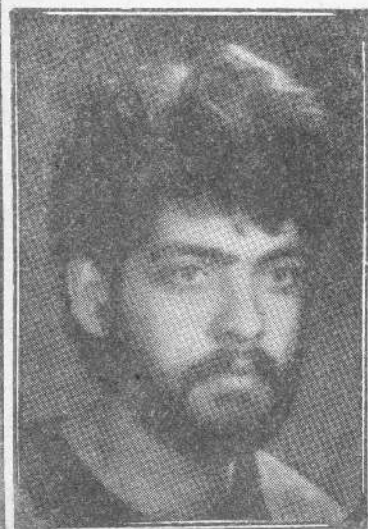
تحصیل یافته نه دستاو

علاؤ الدین سیفی فارغ لیسه
مولانا جلال الدین بلخی :
— میخوام با دختر عروسی
کنم که عنعنات افغانی را رعایت
نموده و مطابق شرایط خانواده گي
ام زنده گي خود را عیار بسازد .
از دخترهاي ((دیسکو)) مجاز
خوشم نمی آید .
البته باید دختر مورد نظر
حتماً تحصیل یافته باشد .



راستگو ي زبور زن

شاه ولی حکیمی کارمند
سازمان جوانان شهر کابل :
— خویشتن دختر به عقیده
شما از چگونه صفات برخوردار
باشد .
— من از مردام با دختری
ازدواج کنم که دارای تحصیلات
عالی بوده و مانند زبورنالیستان
راستگو واقع بین و سخت گیر
باشد و در حال و نفس مسایلی
زنده گي از منوره نار بگیزد .



کله می مانند

غزل های سعدی را بسیار
 دوست داشت و گاه بهت های
 را تکرار میکرد :
 ای که از کلمه هنر نقش دل انگیز
 خدا ای
 حرف باشد به من کاین حصه
 از مهر جده ای
 به ویژه این بهت را دوست
 داشت :

شمع را باید ازین خانه برون بردن
و کشتن
تا که همسایه نداند که تودرخانه
مایمی
و آنگاه سرش را بطور موزنی

که آگنده از شور و هیجان بود
شور میدهد .
وقتی گپ از خیم و ریاضیات
او بود چنان واکنش نشان میدهد
که گویی خیم همزاد او بود
و آنگاهی که این ریاضیات را زمره
میکرد چنان حالی داشت که
گفتی سروده های پنهانی دلتش
را باز میگویی .

از شاهان معاصر در زبان
کشور اشعار خلیلی، پیژواک
د هقان، لایق و ناظمی آشنایی
و علاقتی بسیار داشت و از شاهان
معاصر ایران نادر و پور
شاملو و ۱۰۰ چاپه نصرت
بقیه در صفحه ۷۴

ویرخی از برنامه های فوق العاده
راند یویی و تلویزیونی را •

فریده نه تنهابه د پکتیا شام
وگرښنده گي برنامه هاي ادبسي
مي پرداخته بلکه گاهگاهي نقش
هاي را در دستانهاي دنيا لاسه
دارا ديويها درامه هاو قصه
هاي تشبلي ايفاميزود فرسيده
در تشبلي، استعداد فراوانسي

داشت. او نقش زنده ارك را در
استان دنباله دار را در پی
به همین نام با موفقیت بسیار ایفا
کرد. همچنان اودر سلسله پی
از استانهای که در آخر سالهای
چهل توسط (مرد) نوشته
و تهیه میگردد، آنچنان با مهارت
و توانایی نقش هاشم را ایفا میگردد
که مورد توجه فراوان تلم شنو
نده گان و خصوص نسل جوان
انزلی قرار میگردد.

فریده انوری در برابر سفلگی
و کودکی و بیخردی سر به بالا کش
نشان میداد و انگستاخی و سرکشی
و غرور و برابر سفلگی گان و نا بخردان
بر خورده میکرد. بهر کس در برابر
ساحبدلان، ادبیان و هنرمند آن
محجوب و مهویان بود و آثار او فریده
های هنری و ادبی شانرا آنچنان
شناخت می کرد که گویی آن ادیب
آن هنرمند شکاری آفریده است.

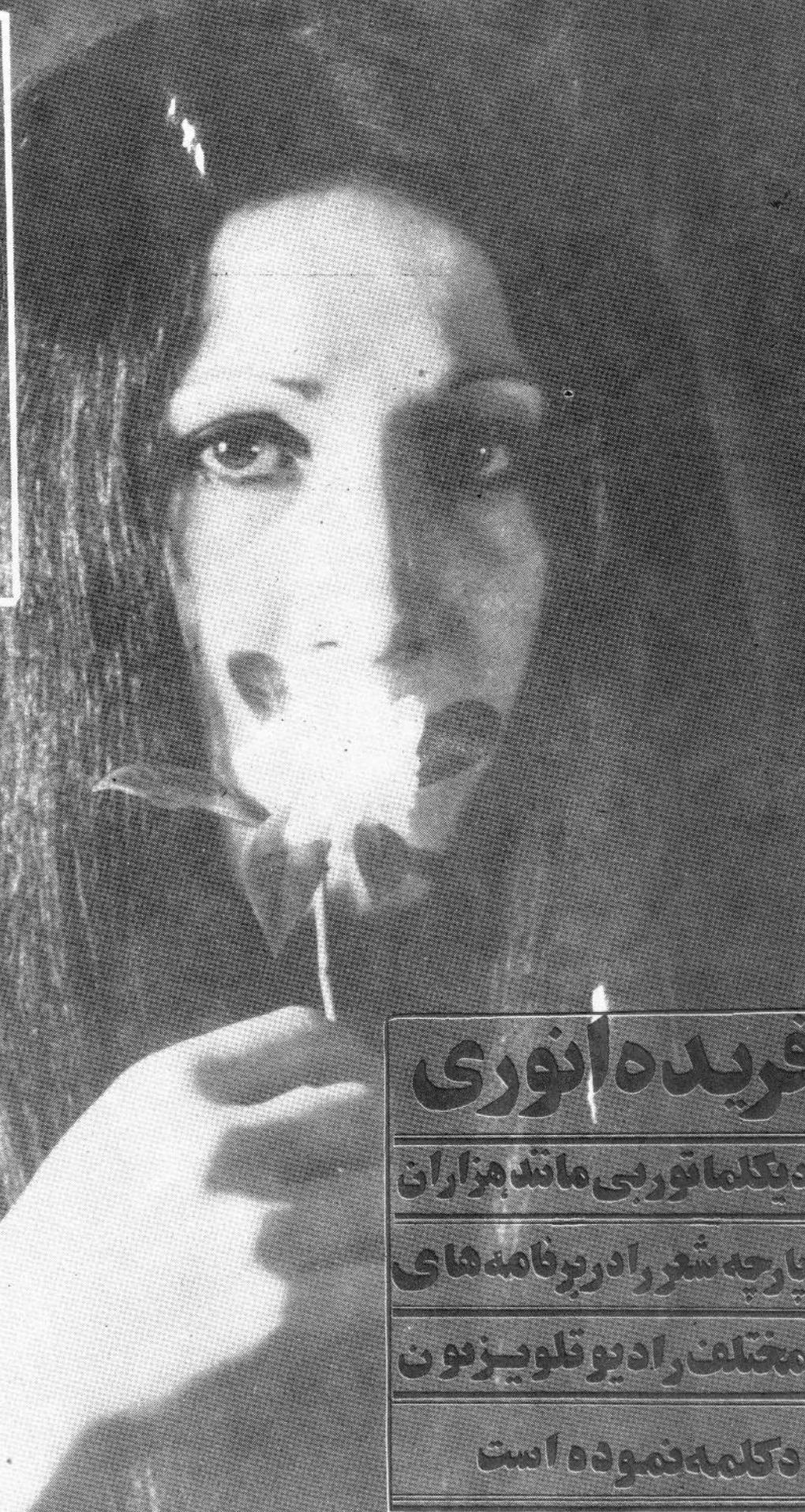
کرو فون د نیای روز مه و هاندې
و د اې عاد پښ را کتار مېگد اښت
و د جهان تازه یی از احساس
و د اې پهرست.

سپون سخت کبر بود او در -
جستجوی ناب ترین سروده ها،
هنگام های شعری را ورق میزد -
اراد تنه دلانا بود و خود
راشمی در صورت یک زن احساس
میکرد - با حافظ چنان انس گرفته
بود که گویی از روزنه دیوان او یا
به مصرع ده های گذشته
میگذشت و با حافظ در زمان او -
می پیوست و در ب میگذه - های
پر نفس و نگار او را میکشید و معنیان
زبان خاطر نوای طرب و سرود
غزل فرا میخواند - و در آن جهان
هر چه تر و دریا و زحله و مکر
و ظاهر و زهد و روشی و انفرین
میکرد -

میرید: انوری علاوه بر یکصد و
سیون شعر، برنامه های مختلف
ادبی را نیز گویند و میگویند.
برنامه های چهره را در مجله،
ترازی طلایی، مشعل اران هنر

وقتی که میزد صدای زیری داشت و هرگز فکر نمیشد که آن صدای لطیف زنانه که شعروملوی سعدی و حافظ و دیگران را در یکباره میکند از آن اویاشد، او در ریش

فريده انوري اكون درايالت
كاليفرنياي اياالت متحد ه امريكا
بافاروق شوهرش مسيح پسرش
ساره دخترش زنده گي ميكند .
در سال ۱۳۴۵ در بو هنتون
كابل به تحصيل در رشته هنر
واد بيات پرداخت و سالي بعد
به اياالت متحد ه امريكا رفت
و در آنجا به تحصيل ادامه داد .
در اواخر سالهاي چهل به
وطن بازگشت و به گويند كسي در
راديو آغاز كرد بعد ا در روم بيروت
عمومي هنر واد بيات ران بويحيث
برود پوسر يكي از برنامه هاي
ادبي موزف شد . از سال ۱۳۵۲
به سمت مد ير عمومي هنر واد بيات
ايفاي وظيفه كرد و درين سمت
تا سال ۱۳۵۷ باقي ماند . در سال
۱۳۵۹ به سمت مد ير عمومي هنر
واد بيات راديو و تلويزيون مقرر شد
اود ران انتخاب شعر براي ديكلما -



فریده انوری
 ده یکلهما توری ما قده هزاران
 پارچه شعر را در پر نامه های
 مختلف را دیو قلوی زبون
 دکلمه نموده است

فریده انوری
یکلما توری ما تدمزاران
پارچه شعر رادیو قافیه های
مختلف رادیو قلوبیرون
دکلمه نموده است



مرکه کونکي ټول لهره

له اسماعیل پروز او عزیزې افغان سره مرکه

پیلیدې پیلیدې



سره اشنا شوي نه واي نوستانه
هنري فعاليت به ترکومه خده پرمخ
تللي واي .
- داچي زه نن ورځ په پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلويزون له لاري وړاندې کولی شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته
وړاندې کړي د اټول د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همغسې پټ تر ايرولاندې پاتې
وای لکه چې د اټلونو کلونه و .
پيروز نه پواخي لهما خده رښتينی
هنرمند و چې د کړه بلي زما
کورنۍ پي هم د هنر په ارزښت
پوهوله او دده د هلوځلو مېتجه
کې وروسته د کلونو کلونو زده خپلې
کورنۍ سره بخلا شوم .
- اوس پوه شوم چې تاسې ولېسې
حتي د خواب را کولو اجازه هم نه

سيموڅخه هنرمند ان راتولول به
دې ترڅ کې زه هم د محمد حسن
زاخيل په مرسته راد پيوته راغلم او
وروسته مې د گلزمان په مرسته
پرمخ تګ وکړ .
- عين پوښتنه له عزيزي افغان
خڅه کوم . خوڅه چې دده د
سترگولاندې پيروز ته کوري داسې
معلوماتي چې کواکې د خبرو کولو
اجازه نه هغه خڅه اخلي . هغه
ورته وايي : ورکه خواب ماته ولېسې
گوري . نو بيا داسې په خبرو پيل
کوي :
- کله چې په مالدېنيا پيکسم
اواز اوريد . زه به مې په توپونو
شواوډه اهيله په راته پيدا شوه چې
کاڅېزه هم کله داسې سندرغاړې
شم . مگر کورنۍ مې سخت مخالفت
کاوه او ددې ارتباط ماته پيري
کول . ولې اوتولول وليدل به

له همدې سره سم عزيزي افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکې د پاره راغی . عزيزه -
افغان ښکلې تورنګې جامې به
تن کړي . پداسې حال کې چې
موسکاي پيرونه ونځيزي په خورا
صميميت راسره روغې کوي اوډ واره
مرکې ته خپل تيارې څرګندوي .
تر څرخه د مخه غواړم پوښتنه
وکړم کله چې له تاسې سره د مرکې
په خاطر موڅوڅلي ستاسې کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې
تاسې په کور کې نه پاست اوډ وړي
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چې البته
کورته د ډولې پياهم ډول ونه و-
بست کوي . مگر تصادفاً تاسې مې
د شورخون وپه څوړ لويوخت وليدي
انه چې تاسې د غرمې ډولې به
لځاي شورخونونو تر جان کوي به
داسې حال کې چې په لور غلست

عزيزه افغان:

د خلکو د ملنډوله لاسه چا درې په سر کوم... اسماعيل پيروز: يوه دوی سندرې لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي راوړسيزي...



پيروز خڅه اخلي .
- کوره ته موږ غلط درک نه کړي .
د يولاس څخه غږ نه څيزي . که
دې د ويره زما خيال ساتي زه هم
دده د زماوي کوم . اوډه ته د کو-
رنۍ د رئيس په سترګه گويم
پدې کې پيروز هغې خبره پرې
کوي وايي : اصل خبره دا ده چې
په کور کې تر ټولو مينه او باور
ضروري . له نيکه مرنه زمونږ ګډ
ژوند بنسټ همدا مسایل تشکيلوي
شته ځنې هنرمندان چې يو بل
باندې باوري لري . د وړې خبرې
په اورېدو سره څخه پيل کوي چې
اکثراً د يو بل د لاس او پښې په
ماتيدو سره ختميزي . ولې موږ
د چا خبروې غوږ نه وړو . مثلاً
يوه ورځ ماته يوځوان په تيلفون کې
ويل : ((عزيزه جان جيري ده .
بقيه د صفحه (۸۸)

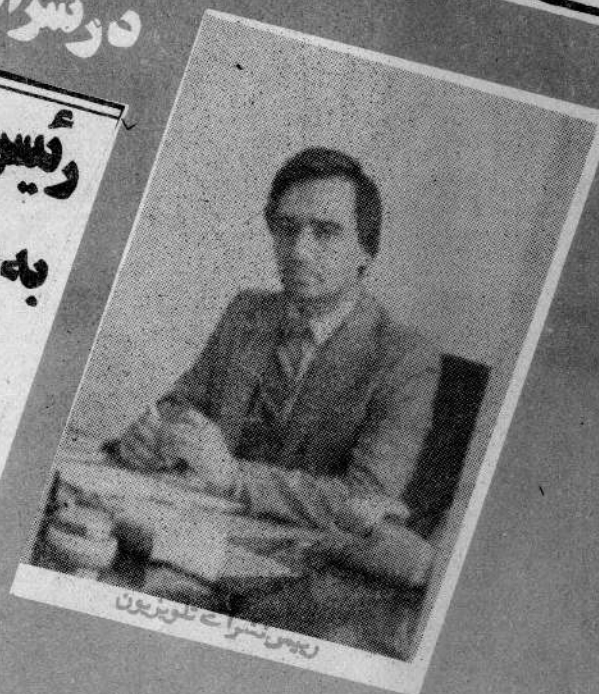
همدې وخت کې ماما مې زما د ميندو
او ارامانو د ملنډ له لمر په څير
را څرګند شو . هغه زما پلوي و . زما
په خاطر مې هرات ته کډه وکړه .
او هلته ماته هنري فعاليت پيل
وکړ . اولکه چې کابل ته راغلو
د موسيقۍ په رياست کې د نيرګس
د اسماعيل سندرغاړې شوم .
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
- زه د نيرګس د اسماعيل سندر-
غاړې اودې د ارکستر مسوول و . به
دې ډول سره اشنا شول چې اشنايې
په مينه او مينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کې
د پيروز په مرسته راد پيوته راغلم .
او په هغه کال مې د هغه سره
غبرګه سندر ((بيا ګډې باريزي))
ثبت کړه .
- که فرض کړو چې تاسې د پيروز

خاندې وايي :
- ماغونښتل چې هلته موتهر
ومينځم چې په شورخون وې سترګې
ولګيدي نو څرګه چې غم غرمه وه او
هم بيا ګډه ته ميله مې نو تر کړې وکړ
چې راځه په شورخون وکړه و غولوه .
- يعنې داچې د ((نيم او))
په لځاي مو شورخون وځوړل . به
هر صورت اوس به راشو ستاسې د هنر
لومړنيو څوټو ته که پدې باب
وځيزي .
- زمونږ به د پروا وځوړکې ته ګډه
ټکور د رباب سره ډير ود . چې ما
ورسره ليوڼي مينه د لرود . د پلار مې
مولوي واو د هغه موسيقۍ نه به
خوښيد . خو ما د هغه څخه پستېد
منګې او رباب سره سندرې بللې . په
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد پيو افغانستان د
د بري مجلس پروګرام ته د بيلابيل

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

مباحثه از محمد اصف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانی برای بهبود کار دارد



رئیس نشرات تلویزیون

تلویزیون امروز بخشی از زندگی ما را فراگرفته است. در خانواده ها تماشاگر این صندوق اعجاز انگیز جایی که چیزهای را که نگرفته است بسیار سالها پیش در خانواده ها مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلمی میشود و بی آنکه امروزه کسی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.

دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجامه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجا است که این پرسش ها مطرح میشود:

- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان پر وسعت را که با بالهای تلویزیون در یک چشم زدن تماشا میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟

میریم به سندی های تلویزیون - وضع کار درین سندی ها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر قرار دارد؟ وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟

نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.

من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموما مصروف کار در بخش های فرهنگی و سایل اطلاعات عامه جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنحان و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتلف ویدئو گوست وقتی در تلیفون می پرسم که در دفتر هستید پاسخ میدهد بلی، ۱۲ فیصله هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.

پرسش هایم را مطرح میکنم.

- نابه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشت، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفع خواهید نمود؟

- نابه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات اتماسی بینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید. البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسایل نظامی و وطن پرستانه نیز پیوند آید.

- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده فکر میکنم انتظار نشرات و وطن پرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدید ویر - نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟

- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوریکه میدانید وضع اضطرار حالت نورمل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض دارک این حالت وجود داشته باشند. آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده اند البته که احساسات و وطن پرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات نداشته باشند.

- تفسیراتی که بسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم میخورد برنامه های جدید است اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها مؤثر خواهند بود؟

- طوریکه گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند، درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بروی برون بیاورند.

- چگونه؟

- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه هایشان با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.

- چطور این مساله را عملی می نمایید؟

- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط صمیمانه کار، بهبود کار را تضمین می کند.

بقیه در صفحه ۸۶

صاحبه : از حسينا حالي

مدال طلا برای

گل ساز افغانی در جاپان

عباسی بیا گل ساز افغانی در
باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند
و سحر می آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگ را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیای شرقی جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستریم بیا به دهافت مدال طلا مفتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترم بیا را بشناسیم :

سید عباس بیا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسؤول دبیران اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل سازی آغاز نموده اید ؟
- از آوان کودکی به هنر گل سازی شوق و علاقه فراوان داشتید ، آخره در سال ۱۳۵۷ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد علاقه مند دوستان و خویشانم قرار گرفت .
- پس شوق اصلی تان دوستان هنرمندان بوده اند ؟
- خیر قبل از آنکه دوستانم مرا در این راه تشویق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود زیرا وی که خودش به هنر سوزن دوزی و منحصراً گلپوش دوزی دست می زد کامل داشت مرا در این راه یاری رسانید و تمام همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .

بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزشهای نهاد است که فراتر از هنر گل سازی مادی است . گاه های جهانی نیز نمونه های کار گل سازان به نمایش قرار میگیرند .

ما به مسترم سید عباس بیا یکی از گل سازان که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای بیا در نمایشگاه های کپا ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، برقصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



• مصاحبه‌ی با ممشل خوب نصرالدین شاه • کمیدینی به سبک خاصی.

مصاحبه : از منیر

آمد • همان بود که من در این را
گام برداشتم •

استاد شما در این زمینه

کجاست ؟

— من هیچ استادی ندارم بخودم
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم مثلاً من میخوانم :

یا تو گویم عزیزم من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد پشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمیک را می
آفرینم •

— پس شما زیاد بالای خود حساب
می کنید •

— بلی • زیرا هیچکس مثل من یک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از عهد این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
وی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیود صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم ، آوازهای طلبه را

با دهنم بکشم و امثال اینها •

— شما چه وقت به هنر آواز خوانی و

تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید ؟

— من سه سال شده است که آواز

کمیک می خوانم و تمثیل کمیک میکنم

— آیا این مدت بسیار ناچیز است

نیست اگر شما علاقمند به هنر بودید

پس چرا زود تر شروع نکردید ؟

— در روزهای کودکی و جوانم

را دیوکت و تلویزیون وجود

نداشت و در این وقت ها من تلویز

یون را می بینم و کست میشنم و علاقه

گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها

چه کسی دارم و وقتی که دیگران

میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم

میتوانم ، یک دوخواندن و پارچه

های کمیک را در حضور دوستانم

اجرا کردم ، آنها را تشویق کردند و

هم چنان آواز خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاص

است حرف دیگری است که بتوان

با فراهم سازی زمینه ری را کمک

نمود تا خود نوآوری کند او

از کمبود امکانات گله من

است مخصوصاً از پیدا نشدن

مجال هنر نمایان شد و تلویزیون

او نصرالدین نام دارد و مردم هم

آزاد به همین نام می شناسند •

او در دفتر مجله به منظور مصاحبه

در مقابل می نشیند ، کلاه شیویش

را از سر بر میدارد و بالای میز میگذارد

به نظم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج

ساله می آید •

— هنر شما چیست ؟ یعنی شما

کدام کارها را انجام داده می

توانید ؟

— من میتوانم بخوانم ، برقصم ،

تمثیل کنم ، از حرکات مختلف

تقلید کنم ، صدای ماشین مونترا

الایمفانم ناخواند مرا ما هنر

بجای خوش هوطنان ما ست •

وقتی در عروسی یا محفلی در

هوتل استی ، می بینی که اوستی

آید ، همه به او توجه می کنند •

به همه احترام میکنند ، اما با هر

حرکت خود مردم را به خند و وا

میدارد ، با احترام صحت مردم را

می پرسد و با احترام اجازه میخواهد ،

لحظه بی هنر خویش را با

خدمت میکند ، صداها و آواز

های مختلفی را تقلید میکند ، گاهی

مونتر است ، گاهی گادی ران ،

زمانی هم هنرمندی از هر کجای

دنیا ، حرکات خاصش با آهنگ ها

جان پا ست •

شاید به شکل بتوان او را

هنرمند گشت اما او یک هنرمند است

استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن داس تان

زموږ کور د ښار په منځ کې و. اړخو ته یې څلور خوا ته د تلور اتلسو لاري د کور له مخې تیریدي. د دې وضعې زما سره ایلارم غور وړاوه او یو ورلور په کپوهه. د دې څخه په گټه اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوی و. ترې وروسته موچې د ښار په شمالی لویه پخی پخی کڅنې کې اوسیدل ژوند یو د وروسته وروسته شوې. زما مور ایلارم ته تل د کور په میلمستون کې د ستر ځوان غوړولی و. اود یو دې مارنم یې گټلی و. د لري وطنو څخه موهم څه ناڅه د وستان لرل. د کال په بیلابیلو وختونو کې به د بیلابیلو سیمو یوې اوغلې راتلې. خود د وخت په تیریدو زموږ سیمه د ښار له زړو سیمو څخه شوه. او اوس اوس یې هغه پخوانی برم نه لاره. له سترگو ولیده. او د پره زړه شوه. زمانه میرا ایلارم په داسیمه خوښید. خوزه که رشتیا ووایم د وروسته خوښ نه وم. زمانه خپله ښار د ستر څوښید. اونه می هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانو ته تل راته ویل چې د داسې کور په لرلو لوی داسې یې. او بیا به خواب ورکسوه چې چندانې یې په دلیل نه پوهیږم. زړه یې داسې ځای غوښت چې هلته می هر یو ول پخپلې نه لیدای. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشیاران. هوشیار احمقان. کم عقل چاپلوسان. چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټو د وړان. صادقان. د روانجن رشتیاوې او نور. خپلار په تل نصیحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند همداسې وي. ته لانه پوهیږي.

رشتیا هم زه نه پوهیدم. یوازې د ځوانۍ په وروستیو وختونو کې د دې دغه داسراود رواز می په مخ خلاصه شوه. خو په وروستیا که د رواز نه و. اود دې د ژوند د نقاشۍ پرده می په مخ کې پرته ده زه د پلار په خبرو پوهیږم. داپوه ماته زما پوانو یوال راځي. صادقان د رستم.

صادق جان د پرمو زموږ سړي و. همدغه مرموزوالی یې زما خوښید. رشتیا ورته وایم. همدغه مرموزوالی یې وچې زه یې ورچڼ ب کسرم. ده به په هرڅه کې پېښ څه لیدل. شک نه و. که بل څه و. او هغه داسې وچه ده د هرڅه له پاره ځان ته تمه پرېدلې وه. ښه په ځای مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولو شيانو کې د ده له نظره سیوري د پرمه پرونه لرل. د سیوري خوځیدل لویدل. وپېدل. او پرته کیدل. د هرچا په مقابل کې یې د دې نظر څخه دفاع کولای شوای. چا چې ورته غوښتو نو یوې پوهېدل د ده سیوري د سړي بله خوا گڼله.

د دې زموږ کورته چې اوس ټوله نظره لویدلې اود ښار وروسته پاتې سیمه وه. پر راته هغه زما د پلار څوښید. تل به یې زه په دې هکله وډ گلم. او پرمه ځل څخه یې راته وویل:

— د ښه لښکر سړي سره دې انو یوال ده. خدای دې خیر پېښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېدنه ده. ده چې هغه زما پرمه پوهیږم. او یوې ول د پېښ اوښدې اړیکې مو په منځ کې ټینګې شوې وي. هغه به پوره زغره زما د خپل خپلوانو په هکله خپله رایه ښکاره کوله. د دې موضوع پرمه پرونه راځي. د خپلوانو سره می یوه غوښت کړه پېدا شوې وي. ده به د دې ټول غندل د هر چاپې اهدا ته یې راته سپړل. هیڅوک نه وچې د هغه اهدا ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه د دې هم زموږ د خپل خپلوانو دې شو. که د چاپه گوتو

د بريالۍ چندرليکنه



د خور کورنۍ

د دې مرموز څېز ماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله دې پورت ماڅه لیدل. یانې لومړي می خپلې سترګې پټې کړې وې. خو که رشتیا ورته ووايم نو سترګې می هم خلاصې وي. له دې پورته می څه نه لیدل. ناڅاپه می د دې موسکا سیوري په سترگو شو. له ځانه سره می سوچ وکړ. د موسکا سیوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهیدم. داسیوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق یې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سیوري پټ کړ. مانور څه ونه لیدل. یوازې د ده خبرې می په یاد شوې چه صلی و:

((سیوري خلک لومړي سیوري خلک کوچنی کوي. سیوري خلک خوري او سیوري هر کار کولای شی. د ژوند پای د سیوري په منگولو کس دی. وګوره.) شپه خپله یو سیوري دی. د ورځی هم یې سیوري نه یې. حتماً د یوه سیوري لاند یې. ایا هم ستا وجود یو سیوري لري. هرڅه یاد سیوري لاند یې دي ایا خپله نور شيان د سیوري لاند یې راوړی. ژوند همداسې تېرېزي. د سیوري لاند یې شيان

د پرجالب دي. پېري معماوي په کی شته. د سپورو شاته همدغه پراته وي. سیوري د نقاشۍ یوه پرده ده. سړي باید د سپورو سره نه بلکې خپله د اصلی شيانو سره سر او کار ولري. بیا نو د سپورو سره څو بهی بل یو ول پرمه پرونه ضروري ده. د ابرخورد باید صادقانه وي. ځکه اوس څو نو سپورو ټول شيان خوړلی دي.))

د دې خبرې د زموږ صادق جان په هکله وپېژم. څو ځان می ژر قانع کړ. هوشیاري څخه وم. فکرې وکړې یې څو پوهېدل کار کړي دي. زړم هغه د موسکا سیوري له نظره لري شو. اوس صادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار می له دې چې مادي د خپلې خورا اختیار من ټاکلی وچندان — خوښ نه و. څوکه رشتیا ورته ووايم زمانه هم په وروستیو وختونو څخه پیدا کړه. د انځور شک و. په خرڅۍ کې پوه نه وي. وېرېمې کی وي. زه هم وپېژم څخه دې دوه کسه تازه راننوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زما له ویلو وروسته تایید وکړه چې خلک هم خپل د نفس واک نه ده ته. صادق جان ته ورکړی و. د غوږو یوې پټنوس راغی او په کی یوه پېره گلالي توتې هم په خور و غوړول شوې وه. ټولې سترګې همدې پټنوس ته ورواړتې چې تیا خبره شوه. او هغه د چا خبره عزرا بیل د خوشه بوله پاره کوته وکته. ښه شپه وروسته روښانه خبرې وکړ.

— ښه. د ترکوبه چې تاته معلومه ده.

هغه د رسم سره سم خبرې وکړې. صادق جان بیا هم موسکا وکړه. موسکای د اخل ښکاره موسکا وه. زه بیا ورته خبر شوم. د موسکا شاته نري کی وردننه شوم. خود د نوره موسکا څخه کړه اوماته یې موقع را نکره چې د موسکا د سیوري لاند یې څو وینم. هغه وحشتناک خبر چې د موسکا له ورکیدو وروسته اود هغه د سیوري له پرکېدو وروسته ځان ښکاره کړ. د ستی یې وپوښتل:

— اختیار یې زما دي؟

— ما خواب ورکړه؟

— هوستا دي؟

— زما دي؟

— هوستا دي؟

د دې ځل یې دا خبره په ما بیا بیا وکړه. په پای کې یې نېمه یوه — د رانه غوږ وویل:

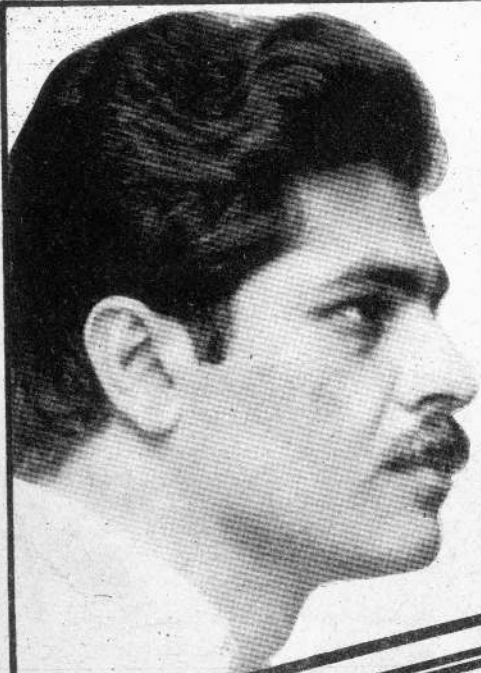
نو تاسی ټول دي خبرې چې —

اود دې (چې) سره یې لاس پېښه کړ. ټوله خوزه یې په توتی — کی وپېچله او خپلې مخې ته یې کښوده. بیا یې نو خپله خبره خلاصه کړه.

— دا خلک ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کورنۍ د خوځولو ونه خلک راپورته شول. اوه یوې شمس کی دې د پېښو لاند یې پروت و. زما پېښې سستی شوې وې په خپلې صادق کی می اوسنکی له سترگو څخه پېدا شو. او هماغلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو اوان زما پلار په ماشا هدی وویل چې د اکاډه کړې ما هم له دې چې ځان می گه کار کاږم څخه خلاصون له پاره می هېڅ هم ونه ویل. د دې نن سبا به قاضی په ما خپل حکم صادق وکړي. ندي معلومه چې سبا به څه وم اوچيري به وم. — پای —



هیچ چیز نگفتی و گیسو درد لست است.
 تارو سوزن کردی؟
 - خیر یگویی محصل بوختون
 - گپ مرد ها درد لشان است؟
 میاشد.
 - از دل هم اگر براید زیبایی
 این کم نمیشود.
 - حالی چی بگویم؟
 - چیزی گفته نمیتانی؟
 - چطور نمیتانم؟
 - خوکشکو، گپ سرعاشقی بود
 میگویند چند سال پیش یک مامور
 میگوید ازین میترسی که
 از حالا خشود ارشویی، چطور؟
 سنی این گپ نیست، من

ایوبی خنده‌ها

پایان خنده‌ها

راهی که ایوبی باید بدوید

برعکس صورت به خوشی
 بسیار احترام دارم
 - از ترس؟
 - نه، به سه دلیل:
 اولاً، عرضشوی مادر است.
 و عمادری قابل احترام.
 دوم اینکه خوش مادر است
 انهم مادر یک آدم خاص.
 و سوم اینکه، وقتی کسی
 از طرف مقابل خود توقع دارد که
 مادرش را احترام کند، خودش
 هم باید این شهامت را داشته
 باشد.
 - یعنی احترام کردن خوشی
 شهامت کار دارد؟
 - اگر ندارد چرا اینقدر
 پشت خوشی را گرفت، نمیدانم
 خودت اینده داری یا نه؟
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز
 نویسی یگان مصروفیت میای
 زور نالستی کم دارید؟
 - چرا شمارا زور میدهند؟
 - انطورا (یکان) گفتی که آدم
 مخترع راباز به یادها انداختی
 بقیه در صفحه (۹۴)

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراسر ایا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره

فاکولته رادوست داشتی، دو سال
 بعد که عشقت سرت بسیار زورآوری
 کرد فامیله زحمت داده خوا-
 سنگاری روان کردی، مگر جالبش
 این است وقتی فامیل انجام
 میروند، متوجه میشوند که دختر
 مورد نظرت، چار سال پیش عرو-
 سی کرده و سه طفل دارد، چطور؟
 - شما راست میگویید مگر
 گپ اینست که از همین قصه خودم
 آگاهی ندارم، در مورد معلومات
 میکنم و بعداً به شما میگویم.
 - خوب، من شمارا به مرکز
 میگیرم که به «تو» راضی
 شوید، پس راست گپ چیست؟
 - بیا از معنی گپ تیرشو.
 - والله اگر نگویی اگر قلم بزنم.
 - بلی، بلی - بلی، کسی
 رادوست دارم، دوست دارم -
 صحیح شد؟
 - خیر ببینی، حالا بگو
 که کیست؟
 - احتیاط، همینقدر بس

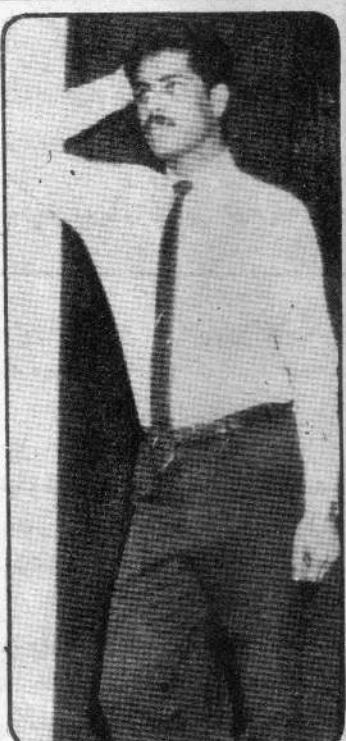


ایوبی خنده‌ها

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفیسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال
 قبل در قریه (نوده) ولایت نراره زاده شده است.
 تحصیلات متوسط خود را در لیسۀ عمر شعیب و تحصیلات عالی
 خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال
 می نماید. وی در بخش های فرهنگی مکتب و پوهنتون همکاری
 داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیطه ژورنالیست و طنز نویس
 با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از
 استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانی
 داشت.
 به قاضای علاقمندانش باری صاحبی بی انجام داده ام که
 البته بسیار صمیمانه و شوخی آمیز است.
 مصاحبه از صدا

باید عرض کنم غیر از روزهایی که
 فاتحه میریم، در سایر روزها
 آدم خنده روی هستم. نه چاق
 استم و نه زیاد لاغر، طول قدم
 یک متر و هفتاد و پنج سانتی
 و برشانه هایم ۳۲ سانتی است.
 یک روز که خود را در ترازو های
 زیر زمینی پلازا همراي بسوت
 و لباس رو یک خریطه سودا هم که
 به دستم بود وزن کردم، وزنم
 ۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو
 رابه حساب لباس سودا تیر کنم
 وزن خالصم میشود (۶۰) کیلو.
 - امید وارم کبود ارد و شکر
 وزن تانرا تقسم چهار نکنند،
 در مورد نمبر پایتان گفتید؟
 - نمبر بام راچی میکنید؟
 - هیچ، فکر نکنید به شما
 بوت تحفه میدهم مساله بسر
 معلومات افاتی بنده است.
 - نمبر بام تا دیروز هفت
 بوت.
 - خورد نیست؟
 - نه، بسیار مناسب قد
 و اندام است.
 - راستی، خودت بیشتر
 گفتم که آدم خنده روی استی.
 - خیر نیستم؟
 - پس چرا یگان و نت کمد

- سرو صورت تان زخمی
 و افکار معلوم میشود، آیا لست
 خورده اید؟
 - نخیر از موزملی بس
 افتاده ام.
 - پس ملی بس با سخ طنز
 هایتان راداده است؟
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ
 نشده.
 - عمواره علاقمندان تان از ما
 می پرسند که ظاهر ایوبی مثل
 طنزهای خود آدم بر نشاط
 و خندان است یا برعکس، و -
 دیگر این که ایا چاق استند
 یا لاغر؟ خودتان واقفیت را
 می گوید یا اینکه ما افشاکنیم؟
 - یک گپ، چاقی و لاغری
 دیگر چی رازی است که - - -
 میترسانید، افشایش کنید.



کوچه حائری

قصه یک عشق، قصه یک درد

بود، از تیر و خیل مهربان بیگذشت بود، بیاد دارم آنروزهای راک من بناحق بهانه میگرفتم و فقط خواست مرا میخواست. تهر میگردم، به خانه میرفتم و او تهر میرفت با کسی دیگر. همانی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مرا صدا میکرد، منم میرفتم و او میگفت، باز تهر نگی.

ما بزرگتر میشدیم، نه بالغ تر میشدیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار و زار زار آرزوهایم، آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ و برگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نداشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم و خیلی ابرو سرم تهر بود، نه تهر بلکه، تهر آلود. لباس نیلی صاف بتن داشت، موهایی سیاه و میخ میخ به نهایی اوی افتاده، او را هرگز بداندن که حرف نمیکشید بود، خیلی متعجب به او مینگریستم، او با تندی حرف میزد، چشمان نهایی های او احسب میکرد، او یکباره کی خاموش شده بود، طرف نگاه کرد.

کوچه سنتی ما، هنوز گرم بازی کودکان است، امروز بازم آنی شیشه یخ زده اتاقم، همانگونه آن کوچه چند سال پیش را می بینم، آن کوچه ای که مرا روزگاری به سان کودکی در برداشت، مقال و مقسال داشتم، شوخی میکردیم، حالا نیز کودکان شوخ قال و مقال دارند.

کوچه مادر نیمه کوه بلندی قرار دارد، که مردم درجه ها را طواف آن سینه ها ساخته اند. در اینجا - همیشه غوغا و صدا هست، قال مقال است، نیدانم چه موضوعی است که سالهاست حل نگشته و داد و فیهاد دارند. سان زندگی من، کوچه تا بحال پراز هیاهوست.

کودکان مثل دوران کودکی ما بدون کینه خوشحال و خندان اند. همبازی ها دارند، که باهم مشغول و سرگرم اند. باهم قصه ها دارند، جنگ ها دارند و - آشتی ها دارند. مثل من، مثل ((او))....

درد دل هر سنگ این کوچه نقش خاطره های اوست ((او)) همبازی من بود، فقط چند سالی از من بزرگتر



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان - ن - است که خود بی به دفتر سپارون آمده و این سرگذشت را به استوار با گذاشت.

از میانم خواست

یک درد، قصه یک زنده گی

فاهلش يك بوتل يافته، پشت بوتل ديگه فرستادیم. نوس پرسید: داکترها صبا از خود فاهلش میگرفتین داکتر گت: اونا نبودن، یکی پرسید: از - مادرش؟ مادرش هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منم خیم را قیلا معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون کبابی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهل چطور؟

هرای که اوه پرسیدم کی آمد سوال پیشش میکردم بگر همه سوالها بی جواب میماند. او هم خاموش می ماند و فکر میفرست.

شفاخانه برایم يك فم بسیار آورد. فم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاست و خانه رفت. مرا بیگانه کی نراگرفته بود، کوچه ما يك سكوت بیگانه داشت، خانه برایم سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از پدر و مادرم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟ پدرم شمرده، شمرده گفت: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

تعمیدم. ما همزمان هم بودیم. و همرازم گشتم تا آنکه امتحانات پایان رسید. خیلی قصه میخوردیم اگر من چهارم و پنجم شوم، تخته نخواهم گرفت. و اگر اول و دوم و سوم شوم، تخته اویچه خواهد بود؟ يك کتابچه قبول، يك قلم بایك هك؟....

امتحانات سپری شدن در صفت هفتم یکی از لیسه های شهر بودم، مصنفان شاگردان لایقی بودند، که بدرجه اعلی کباب شدن خیلی شکل بسود. روزی اعلان نتایج، صبح وقت قران پاک را میسوزده راهی مکتب شدم، در تمام راه دما میگردم که بدرجه اعلی کباب - شوم، به نیازتی که نزدیک خانه بود، رفتم و دما - کردم. آنوقت در خیال خود اندیشیدم که پارچه - امتحاناتم را که بدرجه اعلی است کبرایش بدم و میسی گهم همین حالا تخته ابرامده. فقط همین حالا... لبخندی بروی لبهام نشست، ندانستم چه شد، يك برگ شدید موتور بعد از آن به زمین افتیدم. وقتی بهوش آمدم، خودم را در بستر یافتیم، اتساق بیگانه بود، خواستم برخیزم تا ببینم که در کبابم، اما

اما این صدا صدای يك پدر نبود، این صدا هم بهگانه د، پدرم مردی بود که همیشه آرام ولی خیلی به تهر بود با کسی حرف نمیزد. وظیفه اش دیگی از - ولایت بود، در کارها وظیفه اش - ستاده بود ولی مزاج پدری نداشت با من میادرم و خانمش هیچ گاهی با خنده و مزاح صحبت نکرده بود.

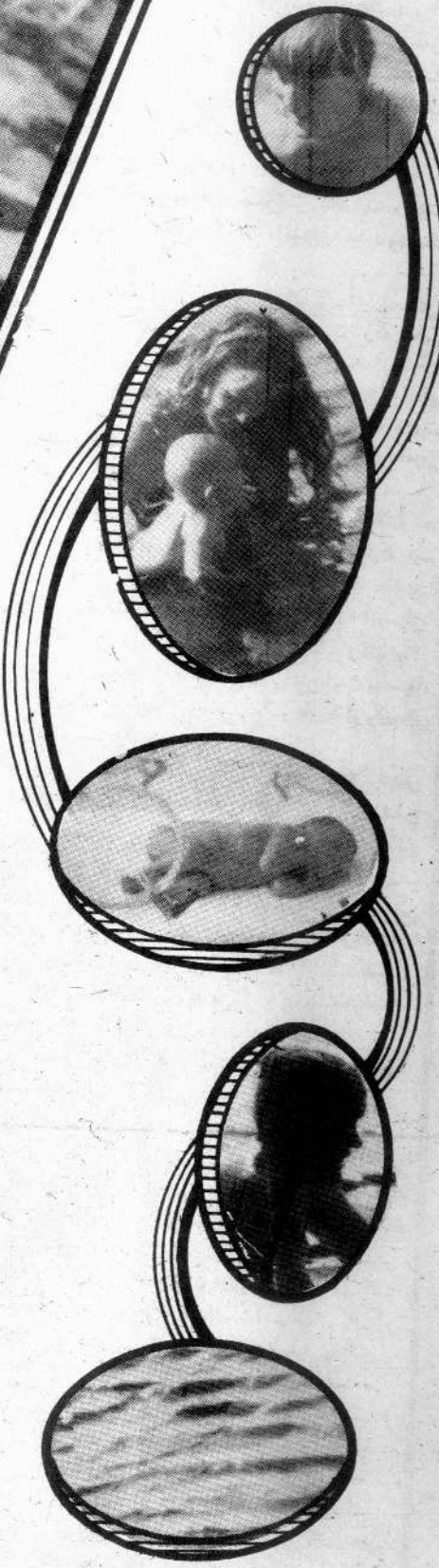
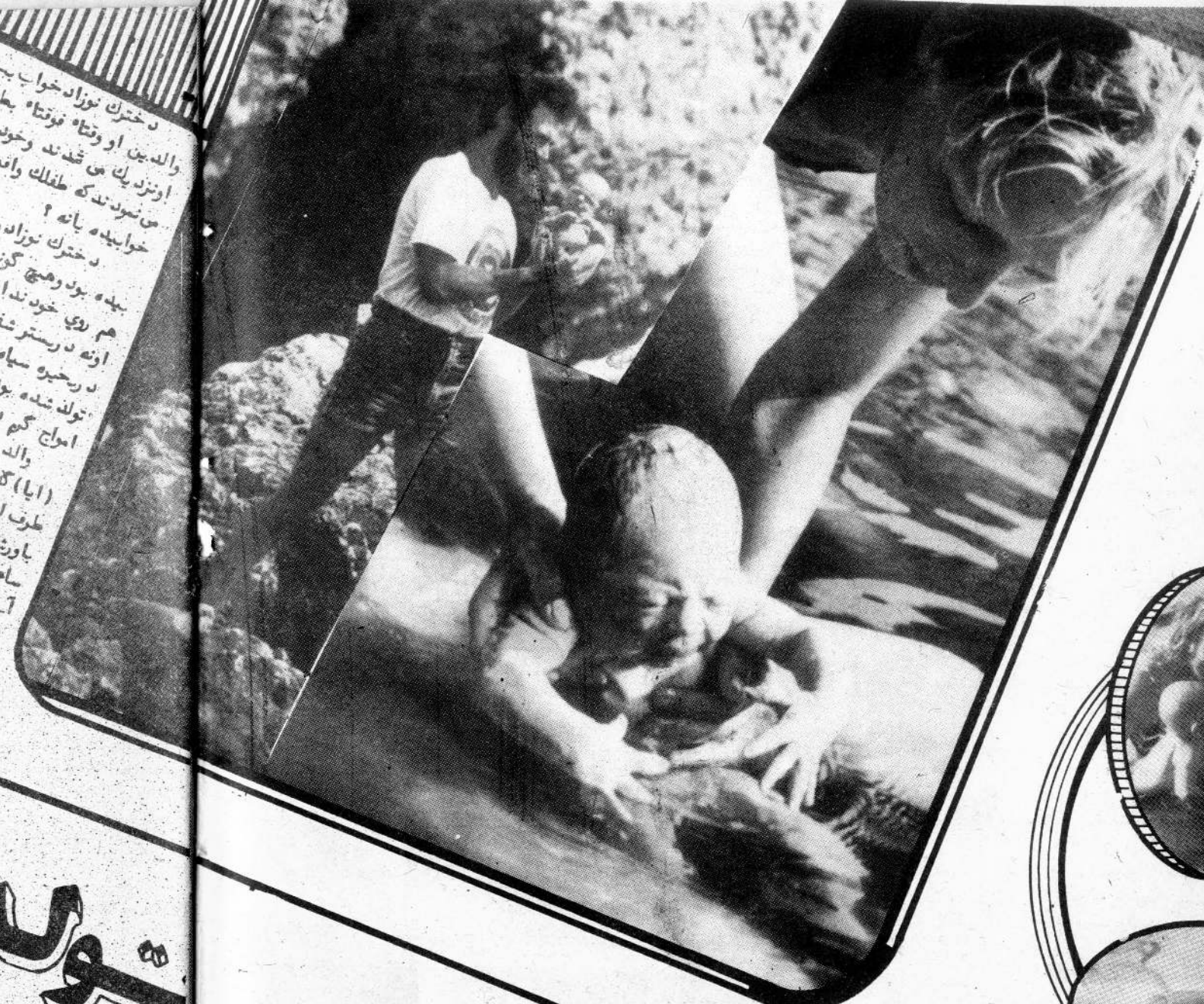
مادرم آهی کشید، این آه، گریه راز راگشود، او همسراه با اشك گفت: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بایی روی يك ساله كوچه يك خانواده کی پدرت مادر را طلاق داد و تبعید از طلاق بد نیامدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تورا برای من، که خواهرش بودم سپرد. بتواسی گذاشتم و تورا فزید خود خواندیم، تبه مکتب رفتی و آهسته، آهسته کلان شدی، حالا تو هم اولاد ما هستی. تورا دوست دارم.

بیادم آمد که يك روزی که من از پنج سال پیش نداشتم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که ما ملیم آمد، همینک مرادید، به آغوش گرفت. اشك از چشمم سرانبر شد. من گفتم: آگه. تو مادر جد داشتی، ای طور دم دروازه نمیشدستی. او تکر میکرده حرف های او در من اثری نمیکارد و من نمیدانم، امروز دانستم، امروز اثر آن درد ما ملیم مادر دهای من یکجا شد.

آری! بیادم آمد که يك خاله ام در حین ولادت - فوت نموده، مزاجش در محوطه دور زهارت بود که - نزدیک صله. ما قرار داشت اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزاجش گذشته بودم. از سزار مادر غمخیده ام، مادر شهیدم و مادر پاک و نازنین. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه. ما نگهداری شده بود، برداشتم مادر جان گفتم و گفتم، صورت تازیش را پرسیدم.

روزی ((او)) آمد، در حلقی مارادق الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلقی گردید. مرا از او پنهان دیده پرسید: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت مانسدم. برایم گفت: تو دوم نمره کباب شده ای، تبه یک باشد، آنن، از تو همین توقع را داشتم بطرفش نگریستم، این کابا این هیچ خوش نیامد، اینن درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: به کباب شدیم؟ به آوان بلند گفتم: دوم نمره، اینه به پارچه بگی، شما دختر همایه همور زده خانه تان آورد.

با خستگی تمام پارچه را گرفتم، يك ورق سپید با چند کله سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگریستم. او هم بمن خیره شده بود. - اشك چشمانم را پر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گریستم. او که، از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لفظه بی گناشت تا بگویم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهاییم به نوازش پرداخت. بسی دست ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بی بی من سرقبر... توانست اسم مادر را بنهان بیاورد و منم دانستم مادر را میگوید. هر دو با این - قبر مادر من تشییعیم. آن قبر، رنگ دیگی داشت، حتی بون دیگی. مرا مثل يك مادر خود میخواند. ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مرا در آغوش میفشرد. با خود در دل میگفتم: مادر... تو... را... دوست دارم با آنکه ترانه یده ام، ترانه خیال دارم مادر... اشك چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)



فقدان کودکان و آزار

تولد

فرجه از:

مارون

۳۱

والدین او و تمامه فوتیه بطرف
خوابیده یانه ؟
دخترک نوزاد واقعه خواب
از نوزادیک من شدند و خود را مطمئن
می نمودند که طفلک وانعمه
بیده بود و هیچ گونه لغافسی
از نوزاد خود نداشت از سر
در رخیره سپاه (در پس آ ب)
تولد شده بود . سرتاپای او را
امواج گیم در بدن داشت
والدین دخترک که اسحق را
(ایا) گذاشته بودند به نوشت
طرف او نوزادیک می شدند و مشکل
باورشان می آمد که فقط چند
ساعت قبل طفل آنها در پس
آب تولد کرده .
چندی بعد طفلک بیدار شده
و خانواده باگی بانگی ، کاتیا
مادر او ، و مادر پدر او ،
نوزاد آنها (ایا) به اولیسن
گردش شناوری در رخیره سپاه
پیدا شدند .
رانی توان در هر ساحل دیدولی
مشکل است امروز به آن اسم
معجزه داد .
زایش نوزاد در رحم مادر آ ب
امروز در حالک پیشرفته جهان
روز بروز مریض می گردد ، تعده او
چنین تولدات در کشورهای
شوروی ، فرانسه ، ایالات متحده
آمریکا و جزایر اسکانه نیویا روز
به روز از یاد می باید .
۲۰۰ تولد در آ ب
فاده از .
بحر و یاد رقی منزل در آنجا
شوروی ثبت گردیده . جالب اینکه
نه تعایك واقعه مرگه مسا در
و نوزاد دیده نشده ، بلکه کد ام
مواقب ناگوار بعد از زایمان
دیده نشده است . تولد سالم
این اطفال ، درست بودن فرضیه
دوکتور ریگود چارکوفسکی را
به اثبات می رساند . برصوت ۲۰
سال قبل فرضیه تولد طفل در آب
را تدوین نموده بود .
مادر طفل تسهیلات زیادی را در
بردارد که از آن جمله جلوگیری
از زخم شدن بدن های مست
در آتشی زایمان می باشد . تولد
در آب برای خود نوزاد هم آسانتر
و طبیعی است ، زیرا طفل در دوو
زندگی خود در بدن مادر در
تولد شده در آب دارای فضلات
تولی می شود .
مهارت خاص تنظیم می نمایند
جنین اطفال زود تر از ایستاده
خود می نشینند ، زود تر ایستاده
می شوند و راه رفتن آسانی نمایند
ناگفته نماند که در آب بازی جورو
ندارند . بعد از چهار ساعت تولد
خود آنها مانند (ایا) بالای آب
خود را گرفته می توانند و بعد از چند
ماه می توانند زیاد از یک کیلو متر
شنا نمایند .
با گذشت زمان فرضیه
چارکوفسکی ثابت گردید . او میگفت
اطفال لا شناور را بیالم توسط زمین
از یک بران باری آینه آها کمتر
مرض می شوند . آسانتر تغییرات
حرارتی را تحمل میگردند و بطور
معم می توان گفت آنها کمتر لرج
وید خلق می نمایند . در صورت
مرض تدادی آنها خیلی مختصر
می باشد و هیارت فضلات و در صورت
وسرد با ساز فضلات و در صورت
وخیم آن بانوشانیدن جوشانده
گیاهان طبی مرض آنها برطرف
می شود .
مشکل مهم دیگره اکثر
زایشیدن ران رشیاطه های دشوار
می نماید . مهارت از بزرگی سر
طفل می باشد ، اگر سر طفل کلان
باشد برای او تولد شدن مشکل
است . فشار که بالای سر طفل
در آتشی تولد دارد می گردند .
می توانند بافت ؛ در غیر این
سر نوزاد گردد و در مشکل . معنیه
تانیرونی وارد نماید . معنیه
چارکوفسکی در نتیجه آمادگی
قبل زن حامله توسط
تورینات مختلف بشمول
آب بازی ، عضلات لگن
خاصه را بیشتر خلعت
(الاستیکی) می
بخشد و تولد نوزاد را
باسرورگی سهل تر
می نماید .
اگر تمام این
تسهیلات
بگذریم
و بنگاه
ایسن
بقیه در
صفحه
(۹۷)

په نا آشناووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او سیاستمدار

په بیاجوړ ولوکې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشانه ډول محبوس شوي و. فعاله او هراړخیزه ونډه واخستله.

کله چې د پرتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سلازار-کانتانو)) استبداد د رژیم نسکورې (امپلا) لاسي نیتو په رهبري کوله یواځې ملي سازمان و چې په انګولا کې په پخې او کلکې نظامي او سیاسي ستنې د رول و. او همدارنګه په چې وی کولای شول د آزادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسي او رهبري یې کړي انټونیو اګوستینونیو همغښت چې د سیاست په ډګر کې یو مشهور شخصیت و. د افریقا د شمېر او په محاکمې ډول د مبارزو انقلابي شعرونه په آسمان کې لکه جلاجلانده ستوري اوس هم جلیلي او راتلونکي کې به هم جلیلي او ((توري افریقا)) استعمار وېلي او استبداد محبوس کولو ته په کړي.

د نیتو شعرونو مشهور مجموعه ((سپېڅلي هیله)) نومېږي چې د نړۍ په ډېرو ژبو ژباړل شوې ده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې داسیا-افریقا د لیکوالو د انجمن ادبي جایزه وګټله.

نیتو افریقا د شمېر د ډي، د انګولا د شمېر د ډي او شمېر د هرې نوي افریقایي په زړه کې لري. هغه په ویل د افریقا د خلکو لږ وېلي توند له حماسي شعرونه بل څه ندي. دغه (تور) شعرونه چې د هغه تن یې د کړي د متروکوډ پښو پیاوړه دي چې سخت او سار د هغه په تن پورې نښتي دي.

د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ او تود دي. بقیه د صفحه (۹۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم لمر لپاره زنداني شو. اوس نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکنې یې د پرتګال له پولو څخه وتلي وې او دې یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یو شمېر شاعرانو او آزادي غوښتونکي سیاسي شخصیت په حیث خلکو ته پېژندلې و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل-سارتر، لوی اراګون، سیمون-دوبوار، نیکولا کیل، د پیکاسو او ګینټیو سترو او مشهور ادبی او فرهنگي شخصیتو دده لپاره د آزادۍ غوښتن لیک لاسلیک کړ. نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طبابت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل مورنۍ هیواد انګولا ته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګ د ((امپلا)) یا ((د انګولا خلکو آزادي پخوانۍ جنبش)) رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوې و، په غاړه واخسته. هغه نو اوس هم اوږدې شاعري هم پوهه طبیب او هم زړور سیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د دویم لمر لپاره د ((د مافه-مېز)) په یوه تاجو کې زندان د وسپنیزو میلو ترنځا کېږل شو. د اخل خلکو دده په پلوي اعتراضیه غونډې وکړې او دده د آزادۍ غوښتنه یې وکړه. د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د پرتګال یوه زندان ته ولېږدول شو او په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې آزاد شو. خو له پرتګال څخه د وتلو اجازه یې نه درلوده. ملګروې هغه له پرتګال څخه وتښتول او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاس ته لاړ او هلته یې د ((امپلا))

هغه وخت چې پرتګالی استعمار د انګولا خاوره په ونډو لږ لږ و. او په هغه شپه کې چې د آزادۍ لمر لویدی و او د آسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د ونډو سمند رغوندي ښکارېده. هغه، یعنی ((اګوستینونیو)) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷).

پلار یې د عیسوي مذهب د پروتستان د څانګې کشیز و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکۍ دنده درلوده. نیتو خپلې لومړنۍ او منځنۍ زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او آزادي د وست شاعر په حیث یې د شهرت او افتخار ستوري د روانې عیسوي پېر په خپل پښتو لاس ته کې د انګولا د نوي زیزیدلې ملي فرهنگ په آسمان کې وځلېده. د هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې ډیرې اساسي او مهمې مسالې یعنی له پرتګالي استعمار څخه د خلاصون مسالې ته وقف شوي و.

خرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت له لارې هم خپلو ستم محبوسو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال پرتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویبرا)) په نامه په یوه طبیعي ښوونځیو کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې: ((د استعمار سولې انجمن)) لپاره لاسلیکونه راټولول د لومړي لمر لپاره د سیاسي فعالیتونو په ((ګناه)) ونيول شو او زندان ته ولېږل شو. له آزادۍ وروسته یې د پرتګال د مستعمرو د محصلینو په نامه یو شمېر د محصلینو په رانیکال جنبش کې

نوښته معرف

دا

کلام خدا را کسی بهتر از او نمی خواند

مسلمه ونښه نورو د پده ګانښ است. زنده کی ساده وی تحمل دارد. گرچه استاد مدرسه دارالحفاظ است اما در منزلش نیز مدرسه بی دارد که حدود شصت شاگرد را در آنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار و مباحات کشور اسلامی ماست. او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلوی در چنین مسابقه کسی از او سبقت نداشت، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را درین بخش در همه جهان اسلام فقط او دارد.

وقتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رهبران مسلمانان است حرف میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد. قرآن را جستجو میکند. همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین عاست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین قیید رهنده (۸۰)

قرآن را آموخته؟ - اهل دهلوی لوی و لوی و لوی - نینوار است. چشمان تاریکش انگیزه شنوایی تیز گویا و نیروی مذهبی حافظه اش بوده است. وقتی باز بحث کلام خداوند (ج) را از امواج رادیو شنید، شگفته آن کلام شد و برای فراگیری آن صدا نه تعداد در آن کشور بلکه به سرزمین دور تاهند و مصر سفر نمود. میگوید: ((حفظ کلام خداوند کاری و قرائت درست کارد یگری است. من در دوسال و ۸ ماه قرآن را حفظ کردم ولی برای قرائت درست آن ۱۲ سال زحمت کشیدم و هنوز قانع نیستم. درست باید معنی آیات قرآن را فهمید تا بتوان مطابق آن تلاوت نمود.))

برکت الله سلم حافظ قاری نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با خدا پیوسته تسخیر می کند. و کودک کشش

((کلام همچون افتاب است، همه آن میان گرم و زنده از او اند)) وقتی حادثه صدا و احساس انسانی با تاثیر وقت بیت کلام آسمانی می آمیزد، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج و خنوازان فرامیگیرد. این پندار در مورد قاری بزرگ وی مثال حدیث میکند. در یک کوچه حویلی ران قی - الباب سکیم. کودک در می کشاید و قاری نیک الله سلم وسط حویلی مرا به اتاقی مشایعت می کشد. آنان با قالیچه های نماز گدا ری مزین است و ظاهره نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زری برخوردار است که حتی در بینایان کمتر معاینه سوا غنیه میتوانست. وقتی دفتر ترجمه شعر او را خواندم بیشتر مایه کردم. او چقدر بی تاثیر است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه یی نیز است. در کمال میزسته و در کجاها



او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.

تهیه کننده: موریل

ماچ

روزنامه مستگی زنان

بین المللی

مازندران دقیقه در زنانه گی

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکردم بود من شناختن
من آنروز شمر کار خود را در چهره
و چشمان آن زن دیدم زیرا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالایی در استان من
میریزدند برای من بالاتر
و مفیدتر از همه نعمات دنیا بود.
- آیا ارزش این شغل را از-
همان شروع تا رسیدن استید ؟
- من وقتی صفت ۲ مکتب
بودم عمیقاً از مایل شفاخانه
میکد شتم زیرا ما را میدیدم
حالت عجیبی برایم دست میداد.
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟

تنها مساله یونیفورم مطرح
نبود از استان آنها خوشم
می آمدن استان که بامرک به مبارزه
بر میخواستند .

۱۰ روز ۱ کیلو مایع را از بطرس
اوجان سالتیم بعداً از عملیات
کردیم . کیست به بتالونی فرستاده
شد در آنجا کانسرتشیم شد
گفته میسر بیشتر از ۲ ساعت
زنده ماند . نمیتواند ولی مریض
یکماه تحت کنترل مادر داشت
در رفتن که مریض در شفاخانه بود
خون ، دروا و سیرم او را از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
جیب خود یون دادم یکماه که
مریض در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتانی هم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریض رخصت شد و سه ماه بعد
باز به نزد من آمد اینچنان

در آنجا د وکتور مریض میبود و
چهره غریبان مرگ را از نزد یک
می بینند .

اکثر زن مامریضانی مرا معینه
میکند که بین مرگ و زنده گسی
نوار دارند و ما باهم توانمندی
میکوئیم اورانجات دهیم .

مثلاً بخاطر نام یک مریض
را از میمنه آورده بودند کشته
« کیست تخمدان » داشت در
بطن او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعداً عملیات میکردید . ما طبعی

فندی حمید سرشترولینر
عمومی و سر قابل عملیات خاصه
شفاخانه نسایی .

من تا اینجا چون آن در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کار صحبت کنم باز هم از عملیات
خانه صحبت و اهدم کرد چه کنار
در عملیات خانه دور نیست که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام...
همیشه فکر کرده ام که چرا بای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرم آنان فشارهای اقتصادی،
ازدیاد اطفال و مخصوصاً ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زنانی که اینجا می آیند.

مریض میباشند، همینجا میمیرند
مثلاً شاه پیری را نمیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مریضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گی
زن و سرنوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناشی
از شرایط و تأثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانوادگی، کوچه
و بازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن پدر و
مادر و ابتلای طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و کرکتر
طفل تأثیر دارد.

بنابراین از والدین توقع داریم
تا در حوضه تربیه اطفال خود
بوی نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غای
بقیه در صفحه (۸۰)



غیاث بیگم



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن پسرین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط گلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسب و کار ازبکستان برای انداختن شد، حاصل جوان نائیلیا کوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در گورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداختن شد، گور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پرواک» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعا زیباست.

دیوار قرن بیستم

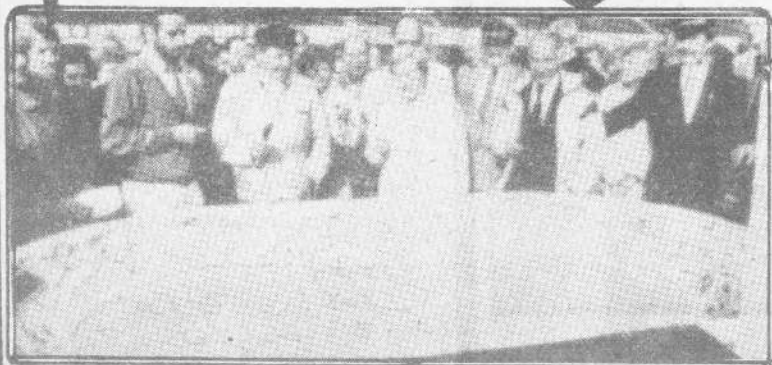
رسم فرانسوی دوینیست در نزد رسی را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» معنی شد. در این رسم ۴۷۷ پورتیت شخصیت های بزرگ که در قرن بیستم نا امان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.



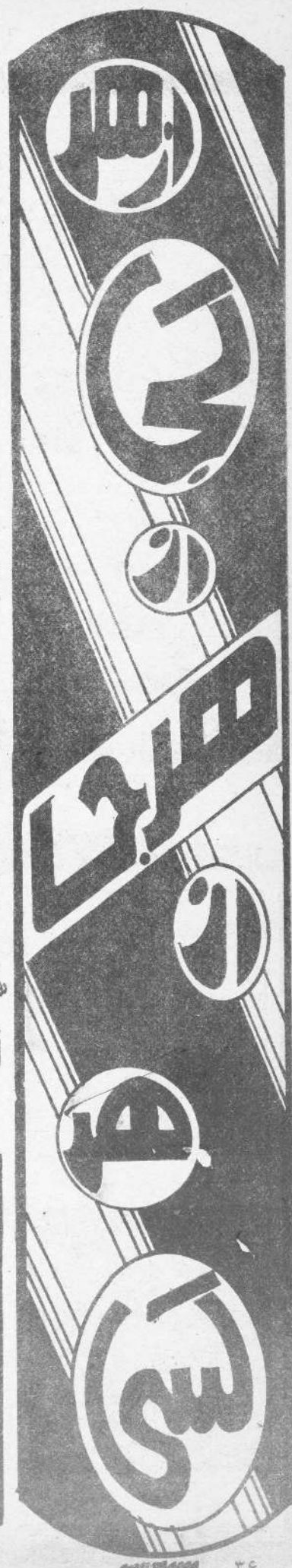
قهرمان بوکس یا درازی نماز

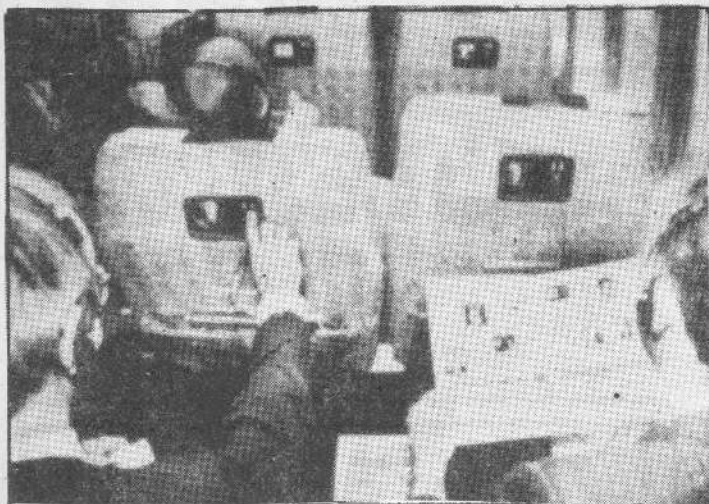
قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب خود بنام مایکل سپیگزر در کفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو قهرمان سپیگر به تیسون پاسخ ندادار گفت: «همین حالا پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزانسو باشی» تیسون در جوابش گفت: «به درازی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپائی هلسنکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش را جشن گرفت. در این سالگرد در میدان ستدیوم مودل انرا که از یک تپه شده بود - آوردند و در اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپائی هلسنکی مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواند

مرد ۳۹ ساله ی بنام مارتین گانی از بوستون امریکا تصویر زن خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پوشش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی انتشار داشت که دولت امریکا را به پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.

قد درازترین مرد دنیا

کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده یی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکیدی و ورزشند که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونزانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرم وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...

مادر کلان و ریکارد جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب ریکارد های جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

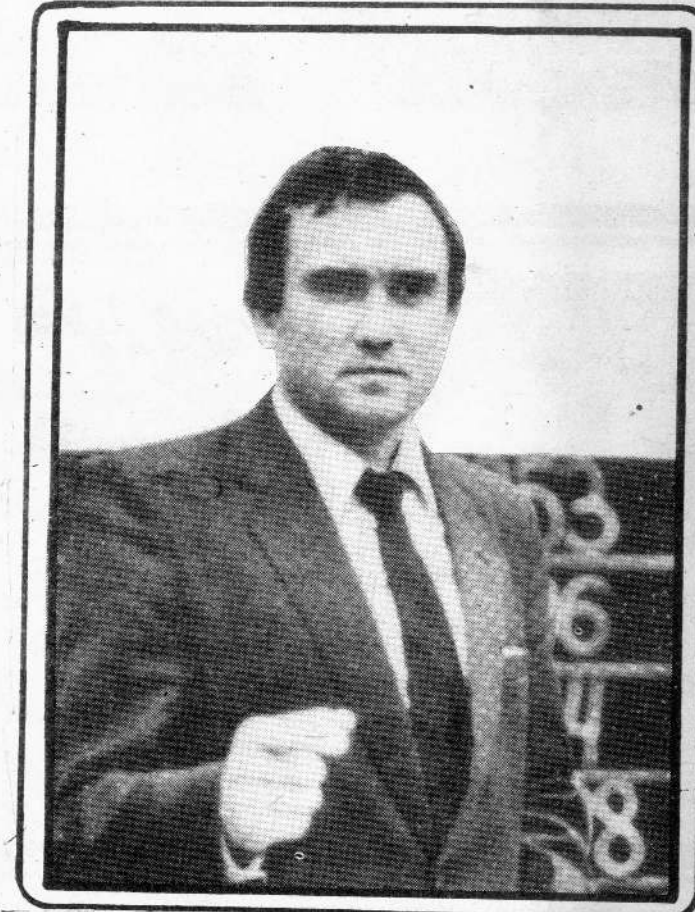
امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. این وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت

غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را بخت. فعلاً اوقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چپ بر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۱۶۹ کیلوگرام و ۲۳۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.



ټولټوټه په زړه پوري دی

حیرانوونکي حافظه



وازمانم خولکه څنگه چې څرگنده -
ده ددغه کار له پاره مې کوم -
ځانګړي مواد چې دماخذ په توګه
تېر کارواخلم نه درلودل -
ځانګړي مواد چې دماخذ په توګه
په لومړي سر کې مې له هغې ساده
طبعي څخه چې ټوټې اولونځي -
هېڅ لری، ګډه واخستله -
کوچنیو ((نسخو)) څخه مې پیل وکړ
دیانیدوونکي کلمات اهامدونه مې
په رڼه تکرارول او هرځل تکرار
کې مې نوې کلمات اهامدونه مې
وړنهاتول - ددغه په تېریدو سره
په دې پوهیدم چې دحافظې
د ښه والي له پاره دتېمښتو
محدود متودونه په پراخیزمن دي
چې د هغوی له ټولې څخه ښه
ماخپله دخپل ځان له پاره
اختراع کړل، دښکې په توګه
هغه وخت چې په توره څنگه -
باندې لیکل شوي مدونه حافظې
ته سپارم - نوښته کوم چې په
مغز کې مې د یوه ټاکلي انځور په
څېرځان ته مجسم کړم او په هماغه
ډول مې په بهرني حافظه کې
وساتم - دغه محدود دډېرو اوږدو
تیمونو د اجرا کولو څخه وروسته
په بهرني توګه ترسره کیدای شي
خوښوي پرته مې په پراخه او
اسانه ډول څنگه چې په موسیقي
صورت په ذهن کې د یوه انځور
اها رسم ساتل کوم ګران کار نه دی
خوځولنه باید په پرله پسې ډول
ورته وکتل شي او هرځل دمنظري
ټولې برخې باید هغه پرتله
شي چې په ذهن کې پاتې دي -
لنډه دا چې منظري ته باید ترهغه
وخته پورې وکتل شي چې دمنظري
ان پورې کوچنۍ برخې هم په
ذهن کې ځای ونهمنی -
باتي په (۱۷) مخ کې

پورې توپیر چې دحیرانوونکي
استعداد څاروندی، دسترس
پرمخ رانکاره شو او دڅو تنو دپاره
چا څخه مې هیله وکړه چې
په تېرېدو کې ورسره مرسته وکړم
له دغه حیرانوونکي استعداد لرونکی
ارتمست پورې توپیر مې د
کېسې دښاره صوبې استراحت
ځای کې پېژندګوي شو د هغه
استعداد او حافظه زما دپسې
حیرانتیا سبب شول او داپوښتنه
راسره پیداشو چې څرنگه
کیدای شي په انساني مغز کې
د یوه پېچلي جدول ((ټیبل))
څو لکه څنگه چې څرګند
ده د ارواح پېژندونکو دڅېړنې له
مخې انسان په منځني ډول په

د ډاکټر حیرانوونکي شکېسته کړای

دشوروي اتحاد د اوکرائین
جمهوریت په مرکز کیف کې د شوروي
اوهرنیوداکټرانو ټولنه شوه نوموړو
د زږېت د پراخېدو هکله بحث
وکړ -
په دې ټولنه کې د اوکرائین
د جمهوریت د علومو د اکاډمۍ غړي
ف - نرېس څرګنده کړه د زږېت
په مقابل کې مبارزه شونې ده ،
ډاکټر په هغه صورت کې کیدای
شي چې په دواړو پاتې له پاتې
شونو (بقایاوو) یا ساکونڅخه پاکه
شي ، داکارډ ځانګړي ځایونه
واسطه نه بلکه د فعالو شونو
په مرسته چې په ښه پلټونو کې -
پخپل شوي وي سره رسېدای -
شي - ددې تجربې په جبهان کې
جذبوونکي مواد په -
خوړو کې کېږي ، زهري مواد په -
پېر وکولنې جذب شي او په نتيجه
کې دتېمښت لاندې پراتهونه تر -
کنټرول لاندې راسي -
د لېننګراد طبي علومو
د انستیتوت پروفېټار (ډاکټر)
څرګنده کړه چې په اورګانېزېم کې
په له متعادلو او ثابتو سولاسو
څخه ژوند شونې نه دی - دا

تعدلات په ماشومانو کې په ښه
توګه لیدل کېږي هغه ماشومان
چې ژوندی د هغوی هڅه کوي
د گټور اندازه د زړه نسبت
ښه ده په همدې بنسټ
د زړه حجری د هغوی له نسبي
کمزورۍ څخه نه شي جوړ -
پدې -
نوموړي ډاکټر چې دلمان نومېږي
ښه کړه چې ددغه په تېریدو
سره د ډېرو ناروغو ملتونو -
څرګند او د پېښې (معانیت)
اندازه په راتېه شي -
د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
د هروس پېژندنې د انستیتوت
پروفېټور ف - بوشکوف داپه ډاګه
وېل چې د زږېت د څېړنې او د
هغه د راتګ په برخه کې د -
اورګانېزېم د ځایي توانو ستړول -
لږ وي ، نه پورې وساتل شي چې
داتوانو له کمزور تیا څخه ورسول
شي او پورې په ورځ لږ وي هم باید
ځواکمن شي -
په دې غونډه کې د شوروي
اتحاد د اوکرائین جمهوریت
د علومو د اکاډمۍ هروس پېژندونکی



د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
د پېژندنې د انستیتوت پروفېټور
وکړه چې په ګډه دی د پېژندنې
اصطلاح د ((کهراني تېزابو)) په
جوړولو پیل شي ځکه د مواد په
په اورګانېزېم کې د مواد و د تېزابو
اوه شل او همدارنګه دارګانېزېم د
صوبې ترکیب لېږه تنظیم سره مرسته
ایازار څخه ځان پدې امید دي
چې دوي دې زار وي څو څو
که ژوند او یا د ځوانی درمل
غواړي نو تر هغه وخته پورې دي
انتظار باشي ترڅو چې پدې
هکله د پوهانو څېړنې وروستی
بري ته ورسېږي -
باتي په (۱۷) مخ کې

ګرامافون څنگه او چا را منځ ته کړ؟



دې توګه به ثبت کیده د اوریدو
لپاره یې خبره پرمخ کېښوده
غږ راڅیستونکی متن به دمار -
پېچې جوړښت د ننه او یاد باندې
د غږ د خوړیدو سبب کیده او دغه
غږ به بیا پورې داسې برلاسې څېښې
چې د اوریدو وړ به نه و بیا پورې ګډو
د زمانې په تېریدو سره د پسون
اونورو مخترعینو چې په دغه برخه
کې یې په کار پیل کړي و دغسې
اختراع ته وده ورکړه - حلبسې
پوښ لرونکی استوانی خپل ځایي
مومي استوانی ته ورکړ او د پېچې
پای کې صفحې د استوانی ځایي
ونډو څوکه چې د یوه بل بدلسون
په ترڅ کې نه ماتیدونکې صفحې
راني - د کټ یا فیتی په رامنځ ته
کیدو سره یونوي انقلاب په دغه
برخه کې راني - خوږه چې د -
ګرامافون د صفحې په برخه کې
بدلون رامنځ ته شو په هغه
اندازه ماشین هم وده وکړه چې
دې مانا چې د ارابې - امریکایي
او جاپاني پوهانو له ځوانو څېرو
ورزیات شول خوږې په اوسنۍ
پرمختللي بڼه رامنځ ته شو -

په ۱۸۷۷ کال کې ادیسون
د څېړنو د ټولنیزو استوانو یسې
ډوله اله برابره کړه - دغه په خپل
تحقیقاتي مرکزي چې د نیوجرسی
په منلو پارک کې و د هغه بیلګه
جوړه کړه - وروسته یې دخپلو
حیرانو شویانو یو لاندیو ځایي
کېښوده او ویی شوه چې ده -
اختراع کړي ماشین کولای شي
هم ثبت وکړي او هم څېړونکس
ده د وړ کتون هغه نامتوسندره
چې ((مري یو کوچنی وړید رولډ))
وویل چې د ثبت د ستګاه همدغه
څېره کړه -
ادیسون دغه ماشین ((فونو -
ګراف)) ونوماوه چې له دوو کلسو
څخه جوړ دی او د غږ اخیستونکي
مانالري : د هغه اختراع شوي -

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپ بیماری های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.
حجرات سرطانی در داخل تنی که آنها را احاطه کرده است رشد میکند. این حجرات نمکنت به مجاری

پلی این بیماریست که در آن رشد غیر قابل کنترل کربنهاست. سفید خون وجود پیدا کند باشد. تومور چیست؟ تومورها رست باورم یا بالحتیبه

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به سرطان را بیشتر می سازد؟

پاسخ هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

روشن شده است و این عبارت اند از: قرار گرفتن بیش از حد در مقابل اشعه ماورای بنفش افتاب و رادیو کرانی زیاد، دود کردن سگرت و تماس بایست سلسله مواد کیمیاوی. آیا سرطان سارر است؟ مسلمان نه.
کمواد دودی و نیکوتین بیشتر را استنشاق کنید به همان بیمه خطر مبتلا به سرطان ریه بیشتر است. در چند چیز بنام (سگرت بی خبر) وجود ندارد. بهترین سگرت نلتر تا نورم اینست که سگرت را تره نیکد.
مرگ های ناشی از معتادین سگرت و کسانی که به سگرت عادت ندارند، مقایسه گردد، این تفاوت بطور نسبی کمتر است.
آیا نوشیدن زیاد مشروبات الکولی خطر ابتلا به سرطان را بیشتر می سازد؟

آیا سرطان ارثی است؟
چند شکل محدود سرطان قابلیت ارثی داشته ولی انواع عمومی آن هر چند در برخی از این انواع عمومی چیزی بنام ((تایلانت خانواده کی)) معروف است، یعنی تمایل ابتلا به نوع خاص سرطان که در میان اعضای یک خانواده مشخص نسبت به افراد دیگر جامعه بصورت کل خیلی بیشتر است. این نسوع تایلانت خانواده کی در سرطان پستان، کولون، معده، پروستات ویه و همچنان در سرطان نسوع Leukemia دیده شده است. بنابراین، زمانی که یکی از اعضای خانواده دچار یکی از این انواع سرطان ها گردند، اقدامات احتیاطی برای اعضای دیگر خانواده توصیه میشود. (خانواده در اینجا تنها شامل والدین و کودکان نبوده بلکه همزاده گان، عمو ها، عمو ها، خاله ها، نواسه ها و غیره را نیز در بر میگیرد. آیا بواسیر نشانه سرطان است؟
خیر، ولی بواسیرها خون ریزی هاممکتست نشانه خطر سرطان باشد. در مورد هرگونه خوشه های بایست همواره مشوره دکتر را گرفت.
آیا برخورد شخص در مقابل سرطان یا الی مدت بیماری تاثیر دارد؟
پلی هرگاه از دانستن این موضوع که میاد سرطان داشته باشید، بهر اسید ممکنست مراجعه به دکتر را به تعویق بیندازید و این کار طبعاً فرصت تدای از نو و موقع را از دست داده اید. شش همیشه میتواند عاملی در سلامت شخص باشد، پس با اجزای معاینات سالانه بشمول معاینات سرطانی از قبیل پاپ Pap پروکتو Procto توس سرطان را از خود دور سازند. سلامت کامل دارم، پس چرا به اجرای معاینات بپردازم؟
شخص از سلامت کامل برخوردار است ولی شکل ابتدائی سرطان میتواند وجود داشته باشد. بقیه در صفحه ۱۴۱

آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا نه؟

لهاوی و خون منتشر گردیده قسمت های دیگر عضو نیز انتقال یابد و در آنجا به رشد خود ادامه دهد. اینگونه انتشار را Metastasis یا انتقال مرض می نامند.
مجاری لهاوی چیست؟
لنف عبارتست از مایع شفاف و های که از تمام اشاج سراسر فضیت جمع آوری گردیده و در مجاری لهاوی جریان دارد و سرانجام به جریان خون نیز داخل میشود.
سرطان با چه سرعتی رشد میکند؟
سرعت ثابت رشد وجود ندارد. بعضی از انواع سرطان در ظرف چند هفته رشد بیشتر میکنند ولی رشد برخی از انواع آن چندین سال را در بر میگیرد. آیا از سرطان است؟

دایی که بوسیله رشد تازه نسج بوجود آمده ها به عبار دیگر تراکم مایع طور مثال در داخل یک کبه. آیا تمام تومور ها شکل سرطانی دارند؟
خیر. تومورها دو نوع اند. (۱) تومور های عادی که تدریجاً زندگی یا سلامت انسان را به خطر مواجه می سازد و (۲) تومور خبیث یا سرطانی.
تومور عادی و خبیث از هم چه تفاوت دارند؟
تومور عادی به قسمت های دیگر عضو انتشار نمی یابد و به یک اندازه معین نمو میکند. تومور عادی (سرطانی) به رشد خود ادامه داده و در صورت عدم تدای به قسمت های دیگر بدن نیز سرایت میکند. آیا ممکنست مبتلا به

سرطان را میتوان بایک سلسله آزمایش های معین قبل از ظهور اعراض آن تشخیص کرد.
چرا دانستن سرطان را در حیوانات مورد مطالعه بررسی قرار میدهند؟
زیرا سرطان در تمام اشکال حیاتی وجود دارد. با تحقیق در مورد حیوانات دانشمندان به کسب معلومات بیشتر نایل گردیده اند. کفیات مهم طبی بوسیله همپوتجارب بعمل آمده و تایید گردیده است که زندگی بیشتر انسانی را نجات داده است.
چه چیزی موجب سرطان میگردد؟
چرا سرطان بوجود می آید؟
هیچکس نمیداند. در واقعیت امر، علل اساسی اکثر اشکال سرطانی معلوم نیست. هر چند علل یک تعداد سرطان ها

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میگردد؟
اکثر دیگر بصورت کل پذیرفته شده که کشیدن سگرت علت عمده سرطان ریه در ایالات متحده است. طور مثال، مرگ ناشی از سرطان ریه در میان کسانی که مضام سگرت دود میکنند ده برابر بیشتر از کسانی که هرگز سگرت دود نکرده اند. در میان معتادین قوی (روزانه دوقوطی یا بیشتر از آن) سرعت مرگ بیست مرتبه بیشتر است. مطالعات نشان میدهد که معتادین سگرت علاوه بر سرطان ریه به سرطان دهن، گلو و مثانه نیز دچار میشوند.
آیا فلتر سگرت از سرطان ریه جلوگیری مینماید؟
امروزه سگرت نسبت به سگرت های که دود ده قیل دود میشود مواد دودی و نیکوتین کمتر دارد. شواهد نشان میدهد بهر اندازه ای

پایب و سیگار چطور؟
کسانی که پایب و سیگار میکنند (دود آنرا استنشاق نمیکند) نسبت به معتادین سگرت کمتر مبتلا به سرطان ریه میشوند. هر چند اینها در معرض خطر حتی سرطان دهن، گلو و مثانه مانند معتادین سگرت قرار دارند. در شهر بزرگی زندگی میکنم که هوای آن آلوده است. آیا خطر بیشتر ابتلا به سرطان مرا تهدید میکند؟
عقیده عمومی بر آنست که خطر بیشتر ابتلا به سرطان در مناطق آلوده وجود دارد. هر چند تا هنوز هم درین زمینه مطالعات به مقیاس بزرگتری انجام نیافته است. مرگ در شهر های بیشتر است. ولسی همینکه همین سرعت با تفاوت میان است. تا آنجایی که موضوع به سرطان ریه ارتباط میگیرد، سرعت

مطالعات نشان داده که معتادین قوی مشروبات الکلی که به سگرت نیز اعتیاد دارند در معرض خطر بیشتر سرطان دهن و گلو قرار دارند. آیا صدمه یا صفتی ناحیهی موجب سرطان شده میتواند؟
صدمه اتفاقی در نسج نرم مانند پستان علت سرطان شناخته شده است. آیا کدام نوع غذا یا ترکیب افزا ها میتواند موجب سرطان گردد؟
خیر، ولی پژوهش پیرامون نقش رژیم غذایی و رابطه آن با کنترل سرطان ادامه دارد. طور مثال، چرا جاپانی ها نسبت به نسل مشرق جاپانی آمریکا ای بیشتر به سرطان معده دچار میگردند؟ غذاهای پخته شده با دود بخصوص غذا های یک مواد کیمیاوی در آن بکار رفته نیز تحت پژوهش قرار دارند.

تغ ۰۰۰ ها نهیدم ۰۰۰ شاد و مستی و بتول
خانم همسر ساراک مجدی بی، هستی و الهی بعد
از آنکه قصر پاشا به فروش رسید، بتول خان را دیگر
هیچ نهارت نکردم، فرزند شاهم اگر بنام بتول
سراغ او را بگویم، به مشکل موفق خواهید شد، چه
بهرتر که بنام «بتول قند» جستجو کنید، آن وقتها
او را بنام «بتول قند» یا «لقه» (شهرین) یاد می
کردند و در محافل اشرافی بهمن عنوان شناخته میشد
چون در محافل اشرافی بتول های متعددی افتخار
صفت داشتند، خان مرحوم ساراک مجدی بی را
«بتول قند» صدا میزدند، منظورشان از مستی
این القاب به بتول خان همان «جاذبه جنسی» یا
«همسک» بود که این روزها روی زبان مجلات و روز
نامه ها مرسوم است. بتول خان واقعا اندامی به غایت
دل انگیز، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
دوستان اروپایی و آمریکایی ساراک مجدی بی، بتول
خان را «ترکش دانه» یا حلوائی ترکی میخواندند
و این بی مناسب هم نبود، البته من دینبازه معلوما
بیشتر ندارم، مرحوم ساراک بی دوست من بود و به
همین جهت بتول خان را کمالیست میخوانم و لسی
اکنون نهدام کجاست ۰۰۰ راستی گفتید خوشاوند
شماست ۰۰۰ آ ۰۰۰ و الهی نهدام چه
بگم، سالها شدم دیگر او را ندیده ام ۰۰۰ تنها
همقدر نهدام که همسر ساراک مجدی بی بود و
عمر هفتی آنها ششاه بیشتر طول نکشد، پیچاره
مجدی بی، خیلی زود، راه جهان دیگر گزشت
۰۰۰ میخوام بگم فرزند ولی نهدام چگونه بایند
گفت، نمی ندارد ۰۰۰ بگم ۰۰۰ پس بهار خوب گوی
بدهید.

یکی از پاشاها، درست نهدام ولی فرض میکنم
سلطان سعد دوم، سرمباشی داشته بنام «پاشا -
ستی فتح پاشا» هر چند این پانهاستی ظاهر را
مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست داشته
است، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میکرد و
بعدا مناسبات سیاسی و بانرگانی بین ترکیه و ایتالیا
را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم -
اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند، حتی -
در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
پادشاه ایتالیا نهایتترین نشان دولتی را به
«پانهاستی فتح پاشا» اعطا کرده است. هنگام -
اطلاع شان به «پانهاستی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
دزدانه از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام
داده به «ده نهدام کوشن از سر جمع» راضی هست
یا خیر؟ پانهاستی پاشا برآشفته و الحاقی تحقیر آمیز
به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و نه» خارجیه
عوضی گرفته اید، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
نمیکم. شب دیگر در صیافتی که در منزل پانهاستی
پاشا برگزار شده بود، وقتی باری دیگر سفیر ایتالیا
بفکر چانه زدن افتاد، پانهاستی با بزرگواری جواب -
داد که «المانها برای انجام چنین معامله بی چهل
نهدام پیشهاد کردند ولی من جانب شما را ترجیح
دادم، چانه زدن ضرورت ندارد، مراحتبر میکنید
خیلی متاسفم، چنین حرفهایی حیثیت و نظریه مرا
چیزه دار میسازد، قطعا تحمل آنرا ندارم.» این
گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در زمینه نزدیکی
آنها قرار داشت، شنیده میشد، چهل قطعه تحمل
آنرا ندارم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود،
وقتی بگوش سفره پاشی نشست، پنداشت غذا های
آتش به مذاق ایشان گوارانیا نموده، شامرا
هم زده است، شتابان رفته و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست، یک بوتل کاربنات
بنا خود آورد و با تواضع پیشنهاد کرد:
«بفرمایید پاشای من!»
پاشا پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب
و نوشیدن آن، در حالیکه از کسوف استغفر الله میخواند
از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت:
«معدرت میخوام اکلاسی (وقتی صیاتی مشوم
همیشه اینطور است که احساساتی من به فلیان
آمده حال معده ام بهم میخورد»
شما جوانها مناسبات این صفات تاریخ مارانها
معمود بی فرزندم، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
و جبروت داشتیم که من انتخاب کواهی بخش کوتاه و
آخری آن را دارم، گفتن چنین جملاتی به سفیر
کبر معظی چون ایتالیا چه معنی دارد؟ و آنکسی
معمود بی فرزندم، در آن موقع که پاشای ماسفیر کبر
ایتالیا را فرقی مرق کرده بود، منحصر امور شرق -
سفارت نیز در آنجا حضور داشته است. این تخصص
معنی ژستی را که پانهاستی پاشا بخود گرفته، «نورا»
درک کرده، سرکوش غیر نهدام، و چیزهایی گفته
است، آنوقت سفیر لیخند زان به ترجمان دستور
داده تا از پاشا بپرسد که «باخذ ده نهدام کوشن
آیا جناب پاشا بایند در یکی از نقاط مورد پسندشان

را از همسر دم پانهاستی پاشا خریداری و بعد قصر را
روی آن بنایی نهاد و کلید طلایی قصر را به سرمباشی
ده سپارند، شما قصر پانهاستی پاشا را ندیده اید؟
ندیده اید، حقا، بفرماید و آن را تماشا کنید، «نورا»
در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان، سری به
آنها هم خواهید زد، در محوطه، بسیار نزدیک ساحل
قرار دارد و آنسانه، آن چون قصر پیمان روی زبانها
میگردد.

خدا شعا خیر بدهد ۰۰۰ حتی میگویند سنگها،
مرمر و چینی های شتاب ها، آینه ها و غیره همه از
ایتالیا آورده شده، سقف ها و دیوارها همه با رنگ
روشن نقاشی شده، تزیینات صوری طلایی نیز
همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
آن را کار کرده اند، خدام مرحوم مهدی را فرقی نکرد
گفت، چون دوست ایام نوجوانی من بود، لذا من
این قصر را خیلی خوب می شناسم، حرف ای روزگار
گذشت ۰۰۰ زندگی من تقریبا دین قصر میسر
شد، فرزندم، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
قصرها خانه های افسانه مانند می سازند، و لسی
اینها همه به صرف خود شان بوجود می آید ۰۰۰
ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

دستی بکار هزار و یک نام

نوشته: عزیز نسلیان

کار نداشتند هلیکوپتر بازی سیاسی، قصر های
خود شان را به صرف اجنسی ها میپایه کردند ۰۰۰
فرق نور باشند ۰۰۰ سنگهای شتاب شان از ایتالیا
وارد میشد به شمول مرمر های رنگ ۰۰۰ باور میکنید
فرزند که انسان در آن شتابهای مرمری حرکت نمیکرد
بناظر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد، خیلی بهخشنود
میگویند هنگامی که پانهاستی فتح پاشا بخشم می آمد
می گفت که «(من بچنین دوستی ها قرار داد ها
۰۰۰ میکنم ۰۰۰)» این را گفته همچنان خشمگین شو
آن شتاب های زیبای ایتالیایی میزده، مدتی معطل
می شده و هنگام بازگشت غسل می بوده است، البته
من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار
وطن پرور و بوده خداوند رحمتش کند.

دارم میگویم فرزندم، من باید بشمار باره بتول
خان صحبت کنم بهمن جهت وارد این غوغا شدم.
قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید، «مار»
ساک مجدی ملزوم، همان پانهاستی فتح پاشاست.
پدر ساراک، مجدی بی که شخص متنازعی نبود،
چندان از وی نام برده نمیشود و ساراک مجدی به
همین مناسبت در اسم خود اضافت پانهاستی پاشا
زاده را داده است. مجدی بی، یگانه وارث -
پانهاستی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فراتر و امکان
آنها نمانده بود که بگاری پیردازد یا شغلی را بیاموزد.
اگر من میگفت «(کیک موجب برادری من شده همان

قصری بطور حقه امارتکم؟)» جناب پانهاستی پاشا
جای همان قصری را که بعدا به نواسه شان سار
ساک مجدی بی تعلق گرفت، برای امارت قصر مناسبت
تشخیص دادند. ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام
یکار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست، بناچار
آنرا خریداری و قصر انسانی را روی آن زمین امارت کردند.
نگاه کن فرزندم، نگاه کن ۰۰۰ و فرست مردان سیاسی
آنروز ما را در نظر بگیر ۰۰۰ و اینست آنچه که من
میتوانم سیاست بنام، مگر پاشا انانی بود که یکی از -
ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد، هم
بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفه های نام خود
خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان امارت
میکند، غالب تر اینکه آن زمین ملکیت همسر دم خود
شان بوده، البته می نهید منم که نازکی کار در -
کجاست؟ این را میگویند سیاست، پانهاستی پاشا
پول زنی را که ملکیت همسر دوشی بود، از -
ایتالیایی ها پیرداخته بنام خود ثبت میکند، انسانهای
آنروزی واقعا چیز دیگری بوده اند، اگر امروز مثل
پانهاستی پاشا، چند نفر معدودی داشتیم آنوقت
میدیدی چه میشد ۰۰۰ حالا هم دارم اما قدیمی ها
چیز دیگری بودند، امروزی ها روی دست قدیمی ها
حتی آب نمیشویند بهترند.

آری نهدام، شما خواهید دریا به «بتول خان»
معلوماتی بدست میآورید و منم بهمن دلیل این چیز
ها را بشما باز میکنم، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
مرحوم ساراک مجدی با بتول خان و حتی فوت مجدی
بی، ارتباط نهاده دارد.
طول ندهیم آقای من، ایتالیایی ها، نخست زمین

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی سوار موترا از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدوران و دهاتیان نبود. ایستاده در کنار راه می شد، توقف کرده آنها را گرد خود فرا میخواند و میگفت: «آشپ معان من هستند» و آنها را به مسائل میفرستاد و میفرستاد. شانه به صرف خود میرفت تا تنه می کنند و خاطرشان شاد گردد. مقصود اینست که به شما گفته باشم، مرحوم تاچه اندازه خرد دوست و ثواب طلب بود، از نیکو به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰ فرق سیر میسار.

در صورتیکه کار بهین مثال منصور بخود او میگذاشتند، غیر ممکن بود به اتفاق تمام دارایی اش موفق گردد ۰۰۰ آری باید دهان سر «بتول خانم» را «لقه» شمعین را بامداد اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند، آنهن باد برخاستن بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و سوار پراناده بود، گفتند خهشاوند شما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در کجا هاست میرود، در امر جمع کردن گنج میراث تمام ناشدنی سارک مجددی واقعا خیلی کمک کرد، در غیر آن ممکن نبود آن دارایی و ملک و مال بسیار را انجایی باشد، شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوند شماست و کسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از اینجهت ناگزیر دهان نمی بندم، حال بشنید که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است این سارک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج میشلاد، خداسرکسی نپاورد، بهاری خطرناکی است انسان باتمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن - میشود و سارک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از سارک بود و مهر القاب گفته کین از قیصل «لقه» شمعین، «بتول قند» و غیره را هم میسار خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به سارک مجددی خود مان نگفتم «هنوز شما نگذاشته این زن ترا بهاد فنا خواهد داد» فقط از راه اندر زکی در آمد.

مجددی بی، برادر، خداوند نهایی را بر این آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند اینک تئوزی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منصور بخودگی، در نظرم کار درستی نیست، نه خداوند بندگانش این کار را می خواهد شد، این عمل تو گناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاف این همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از همجنس است و راضی و از بیض جمال او محروم میکنی، زنان نیز روی و سخی، چون آفتاب و ماهند که بر جمله موجودات بی بدین نور می پاشند، به او توهم این عمل گناه است دست بردار و بگذارم تو و هم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشید سارک مجددی جواب داد:

اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بمنظرم، پشت پرده جریان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که سارک مجددی ما وقتی آگاه می یافت که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۶)

سان معاش خود را بهی، تعدادی با دینان دور قاپ آتور نیز داشت، هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم. اگر بارها، نایت کلب ها، گانهوها زبان میداشتند میگفتند سارک مجددی پولها را دودسته بدین - حساب و کتاب بهر سو میبرد. وقتی از غذا و شراب های گوته کون تاحلق پر میشدیم شب از نیمه میگذشت، سارک مجددی انقدری دستور میداد: «اورکستر - دینال مایلید» «ما سوار موترا میگردیم هفت و هشت و نه و ده موترا، یک کاروان بتام معنی» اورکستر گانهوها روی موترا می گذشت و به نواختن ادامه میداد، انهای اولوچاده را تا آخر طری میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیسی ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران میاهوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم به دینال قافله موتراهای ماهمراه میشد، پیش روی اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده میسار پیانیس آن همراه برهم، گاه تا حاشیه صحرای گاهی تاکار دها با این ساز و برگ خود پیش میرفتیم. بعد از توضیح سارک مجددی ما حسابی به وجد می آمد و دیدیم

حیفی است که باینسانتی پاشانامده میشود. پولی را که بهر هرات بر اینمانده، تعدادی چگونه خرج کم، کاشی شغلی میداشت که روزی سه - شش (معادل ۵۰۰۰۰) پول میداشت ولی نتیجه کار خود می بود «بیچاره مجددی آنوقتها خیلی مضطرب بود زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار و زندگی روحا طفل باتمامانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش انبیا یان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی انچه ثروت جلانکند، می خورد، می نوشید، می خوراند و می نوشاند و خلاصه با پنج شاخی میخورد و میخورد با همکرد اما تمای نداشت، من با چشم خود دفتر اسناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: «املاک تسهیل شده بتام مجددی انقدری نوب، حضرت سر جاشیر فتح پاشا»

املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد ها مزره، باغ، خانه و نظایر آن، نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه، چهل مزره اصلا معلوم نه بود، بکران بود، مجددی بی، هیچ از آنها را به پانزده بیست مزره تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، آپارتمان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتاشانته با آزارها به پایکوبی دست افشانی میرداخت و میخواند: «رج پدر بزرگم باینسانتی فتح پاشا شاد باد» وقتی روزی دیدیم می گشتم و سارک یک حمام را قریب میکرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن درازی افتادیم. فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند هزاره می تواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه پس از یک میخیزد، مرحوم سکی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد و سارک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوها، رستوران ها، بارها و مشرب خانه های شانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند - و عواید یکشنبه همه آنها از حساب ایزداخته شود. حیف ها که همیشه در سایه - سارک پول خوبی بهیچ میزدند، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهو داران هاداران شب بمنظور اینکه هم دستور را اطاعت کرده و هم شتهایش را از دست نداده باشد، روی سر در خود اعلاقی بدین ضمون آهسته بود: «باینسانتی در گذشت بزرگ خانواد و محبوب همگانی ما، تعطیل گانهویی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان منیزی رسانم»

سارک مجددی این اعلان بعدی خوش آمد که عاید خالص میگاهاه آن گانهو را به صاحب بخشید. مرحوم آدم خیلی خوش قلبی بود و دینال کار شواب می گشت، انهل و بخشش به فقرا، دستگیری مستمندان و هر کسی که حاجتی داشت، دهنم

پنج ناحیه مسکونی شهر ملک اصلی او بود. جنیه - های هم بتام ایشان قید شده بود، با نفوذ اینها نمی شد کار را به پایان برد زیرا تمام شدن نداشت اگر در معرض ایام هم گذاشته میشد، عین آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا آپارتمانها را به یک خیداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من از این بابت بقدر رنج برد، چندین باره من گفتم: «اگر بعد فوتم چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند»

صبح شنبه که از خوشحالی فریاد میزد «خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیست» وکیل املاک او - وارد شده گفت: «مژده مجددی بی از اخیرا کشف کردم که دو مزره بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بفروشم؟» چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سروکیل املاک خود داد میزد: «برای خدا، تو کیل هستی یا کاشف املاک؟ این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و آپارتمانها را از کجا بتام من بیرون می آوری؟ دیگر بیست برای چه میگرد - مقابل من ایستاده ای، نزد بفرو اینها را و جان مرا خلاص کن»

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکیلش باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش آپارتمان یا چند مزره ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نتوانست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کشف کنند و از فروش آن بهره بی برای خود شان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برایتان شرح بدهم عقل از سران پرواز میکند، غیر از یک بلوک چاپلوس

ماتئ ميله

ستاه ميروي که به ته وي !
مگر
ماه لک اوس هسي به نره دي
هغه رخت
هغه شمس جي :
ستاد حسن اويست به گلستان کي
زاد جي فوق وروندو دلي
ستا به ميروي که به ته وي !
مگر
ماه لک اوس هسي به نره دي
هغه رخت
هغه شمس جي :
ستاد هيلو هيلو شاگي مي ((به سترگي)) شڪلطي
ه مي ياده
ه مي خيال
ه مي نره ه راييلي ...
ستاد ديا دود خيالونو به خودي
ستاد هير ديمونواور ديمونه ليموني
لک شمع لکده ، چلنده ...
ولي بهام خنديده
خو به دکر صوبي !
به به خيل حسن ميروي !
راه لهر راه بهله شوي جاشوي
دل چاد نره دهاشي
نوروزما د نره به مي کي
د پردو دگوشاگي ته غور مي کي
هاتي زما د فکر تال کي
دل چاد جي هيلي ته خنکيزي
کمال الدين ستان
۱۳۶۲ ار ۲۲
کابل

دوسال خيال

جي به سترگي مي ستاد حسن وارشي
داختران خورن ژوندن نههارشي
جي د سروزندو تکل ه وي نژدي شوم
لاهنده زندگي مي قبل خمارشي
جي دزلفو خيال دى ماراگاز وڃي
له سيمي ته مي دوکان جو د مطاوش
جي داستاد وصال خيال سړه جمله شوم
قبل قوه راه وښتي بهارشي
ناراس ، مي ستا د ملتين کي شو به پرده
وامه گراڼي جي (واج) ليز به قرارشي

۱۳۶۶ ار ۲۳

سوده زر

ستاه به دايان تو سړي نعم انشب
لب بر لب چون شمع ونگر مي نعم انشب
تا خلوت مارانه کله غير تو انشب
پک کوه گران را بهي درمي نعم انشب
باناله جانسوز و نزلهاي نعم انشب
اندر دل سنگ تو اوسر جان مرانشب
مهرست که نعمهاي جهان نعم انشب
نعمهاي جهان راه شرمي تو روشن
نند کليه تاريخ من ازروي تو روشن
زان روي به تو نام قسري نعم انشب
اکونکه زوصل تو مرا چن به کام
برشام سه مهر سحرسي نعم انشب
چون پر تو خورشيد ز افشان بهاري
مريان تو بر سوده زدمي نعم انشب
مظلم نهبال

غزل پشيمان

انشب که در سکوت در چشم سياه تو
فرود اگري نيابست اندر منسته ام
چون بانوي نرسده غمناک منسته ام
تا باز برنگاه تو غمناک منسته ام
اندر مسير خاطره تنها منسته ام
در دوری نگاه تو اي سرکش منسته ام
چون لاله دانه دار به صحرای منسته ام
انفسرده در تلاطم دریا منسته ام
عازنه بهار منسته ام

رخ دمايه چوارشو ناپيان ساني
گل مکتبه به دهاچه شگوان ساني
نازارد و نماند و کتاب از نرد ساني
مهرنود را زمين ان يار جي پنهان ساني
شهر تن را چيز آراستن آباد کي ساني
خانه صبر مويکسرو ساني
که بودم که دگر دل به کس آسان ندادم
باز ما را تواني کته پشيمان ساني
تو بهار من و من را خواران ساني
که بهرم مرا خرم شادان ساني
گوشن ديده به بيدارمان ساني
شهر تاريک مرا باز چراغان ساني
تسه ام راه کجا نژدي گهم ساني
توخود از لطف مگر شکم آسان ساني
سيدعلي شاه روستا يار

غزل

بی همتان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
دیدم عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
جاء و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
دل بنهند برکتی ، توبه کنند بشکستی
این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
بی تو اگر به سر شدی ، زوجهان ز سر شدی
باغ ام سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
گرتو سویی قدم شمع ، ورتو کس غلم شوم
در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بنشسته ای
وز همه ام گسته ای ، بی توبه سر نمیشود
گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
مونس و فغان من ، بی توبه سر نمیشود
بی تونه زنده ای خوشم ، بی تونه مرده ای خوشم
سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
هر چه بگویم ای سنده ، نیست جدا ز نیک و بد
هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تینا زنگی

راشه کوزه دلتا کو انگور پینه می
(داد خیل بی درده تن نیکنی انامور ی)
پیاپی به بی و نه گوی به ستر گوی

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دلشوبه سر وید
ساقی کرم میخانه کن دشتوبه سر وید
بیگا می خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
اشناراته وای ، شه دیوبه سر وید
قربان بی دلشوبه سر وید
پاته می ورسه شول دلیوبه سر وید
که خه هم ننگاریدل هسی شیه کلی اقیار
خوزما وی وچی شونلوی د خولگوبه سر وید
د تورو لغو منیع نه چی کری سبینغ را ننگار
غرور به شی دینی دکتوبه سر وید
ما بریزنه چی زه خیل سرستاله سر وید
ادم شی به لحد کی ددرخوبه سر وید

فاروق فردا

ماه و خسته زان
وقتی ماه را می بینم
که بر هزاران بنم دردمی درخشد
میدانم که در اندوه خزان
من - تنها - نیستم

((اوشه نوچیساتو))

نوح

دوستش دارم
و پیوسته از اومی گفتم
مثل موجی که
در ساحل ((ایتر))
می شکند و یازمی گردد

((بانو کاسا))

زهره

آیا او همیشه مراد دست خواهد داشت؟
من ، نمیتوانم دلش را بخوانم .
اندیشه های من در این بامداد .
مثل موهایی سیاه
درهم واشفته - است
((نانوریکاوا))

بار

در کوستان خلوت
برگ های نیزار .
در باد
پر می شود ...

من
به یاد دختری ام که اینجانیست
((هیتومارو))

تاتو باورکینی

دشمن از لیلایرا

موله من

اه که رهای من ، پرزتمای توست
مست غزلهای من ، جوشش لبهای توست
گفت که شمرات من ، شمری بگو بهرم
وای تومولای من ، شمر قدمهای توست
جان خراباتان ، بسته به پیمانه ات
عاشق بشکسته دل ، مست زلفهای توست
زاهدی بیچاره بین ، عشق فرو شده خلق
عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
مست زخمخانه ام ، بی زده پیمانه ام
مستی مستانه کی ازین دنیای توست

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
فروش قدمهای
نگاهت بکم
تو تاباویکی ،
که بهاری زخزان می آید
ای تومولوده شادی ها
به ره آمدنت ،
بره اهوری پیش های دلم
به قدم های تو بران بکم
تاتو باورکینی
که به هرانه ، ابا ای این ، باورم
همه ابادی بی دور زمان می آید

دن بسپور دوه شعرونه

شکوه

په زړه کې چې مې مینه نن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې مې رتالیدلې ده
 بهیرې چې دا اوښکې نه زمالیدو سترگو
 د دې اوښکویاران کې مې ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه مې ننداره کړه پرې خبره
 جفاکې داشنا چې مې وفا لیدلې ده
 اشاراته موسکې شه اوږه غټو غټو کوره
 د یوه دامیدو مې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې مې ورته وڅنډې موسکې نس
 د یار دنده کې مینه مې رښتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه مېوانه وې
 په زړه و د تورو شپوکې مې محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

مخبر
 مان لوړو همکو غرونو له هوانه
 مان تورو جاود بڼه لونیو له تپو
 او ا بیا لې بیا لې شراب د منځ ختلی
 او د ستورو د موسکاله با غټو موسکې
 د زړه یې پکې پږه ول ول کلان کینکول
 د زړه

ژوند یوه ښیښه ده
 زموږ د زړه کې ترښک
 رانیس ا چې دایو خاڅکس ژوند ون
 په خندا تیر کړو

شکوه

دوش دېدم که دلم پرزتمنای تو بسود
 غرقه در خون جگر در پی سودای تو بود
 وعده کردی که بیای به برستاری وی
 دیده اش تابه سحر فرش قدمهای تو بود
 حیف صد حیف که بامال جفايش کردی
 ان دلی را که چنین واله و شیداى تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بدرسد
 دیدمش چاک گریان زهوسهای تو بود
 خواستم لب بگشایم به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهای تو بود
 عهد بستى و شکستى و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولاى تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جز گوی ترا
 هر کجا سر زده ام نقش کف باى تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغای تو بود
 تو یی شهره به نیکو نامی درین شهر و لیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکود

سترگو او تورو رته هیڅ ونه وي
 د زړه سند رو رته هیڅ ونه وي
 لویه خبه د او سو راغلله پرې
 د او سو رو رته هیڅ ونه وي
 هغوي زمونږه ونی تو یې کړ لې
 زمونږ ملگرو رته هیڅ ونه وي
 تیره لمبه شوه د پردیو د لته
 زمونږ لښکرو رته هیڅ ونه وي
 نظرون ښکل کړي خوږي شونډې د یار
 لښو شکرو رته هیڅ ونه وي
 د لیلانو هوډو سو خپله ده
 خو سر بیرو رته هیڅ ونه وي
 اخری ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جا خبرو رته هیڅ ونه وي

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه به منی گویم
درد دل بر پی دلم پیش کسی گویم
بسکه بیم آن دلم مستمع نگردد زار
معرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
بحر عشق و فارغ از کشتا کشتی تو فغان
قصه مهر سرکش بر خار و خسب نمی گویم
ایکه گشتی ام حرف از عاشق بزن رو-رو
راز عشق را با هر بوالعوس نمی گویم
پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
عشق می کشد سوی شاعری مرا ببخود
ورنه من غزل ((رفعت)) از هو می گویم

احمد ضیا ((رفعت))

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زود عشق
به سوم چون چکاد آرزو بر سر میایی
به دستان گلاب وازه های عشق
به چشمان گل دیدار
به قلبت باور بندار
ازان دریاچه خاموش ورد آلود
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می ای
و نه من آبی ات آبستن بند اهرای سبز
به لبها پت بلوغ خنده هارا باور کردی
و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
که توازدور می ای
که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
تو چون امواج دریا سرکش و مغرور می ای
زولشت ((لیان))

جاده روم

دینچه که بر سکوت و تنهایی زدم
باده و ناله های تیربار خورشید
آبجابه های نام آرزوی صبح زنده نیو خدای
از پده های نینده و نثار آرزو
بروز در فشاندم و تنهایی

تایخودی

شعر مغرور تیار آکشی می خوانم عشق
رنگ صولت خانه روح خدا مید انمش
آه هر حد شود دریای خروشان درد دلش
آن من تا اوست آن عشق و فحش انمش
معبد و معبود من تصویر جالبخشی او است
معنی شعر بقای جان خرد جا نش
آیت فغانی شوقستان فغانی دل است
آن در کتاب فطرت نام فخر و میا نش
گر خودی تاببخود دید رشع در دل میا نش
خاله فسوف

کیر

داونکوی آشنا به رخ جگر نه منسی
به خوله در ی سلگه می می نه منسی
د سترگو فیضی و شش زو به زو به باندی
چی رفته ای به سینه آشنا زما میلی نه منسی
خودی هیبت کی خان خه چی هم جهان نبونم
مابه کاله می زماخودی زما ترخی نه منسی
زده د ((سیا)) آسان ستوری جگر نه منسی
دلی زما د منی گل زما د ((دزم)) مینه می به سرتو گریه
دزمه ((سیا)) نه منسی

از شام تا مهبوط

من در مریخ عشق
با شهر شکسته و دامن لاله خون
همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
گرد و رسد بگوش خیالم پیام صبح
رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
عفت تیره را -
در یاد سر زخم
چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدست
بر شاخ لاله ها
بر سنگ یاد ها
اما بیاد ((تو)) !...

۱۲۲۱ ار ۶۷
شمس علی ((شمس))

بیرار

منم از ساحت تلخ سکوت نیمه ای شب
من از تظا هر ابر سیاه تیر مهی
و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
برای رستن قد جوانه ی سبزی
پیمان مو منی از بی نماز بی زارم

فصیح

دار ی شد میزان خرم آد پی
زین کرم هستی فعلی رفت
در تاراج ؟
د بهگانی بیلکی دردست
باز گرد پنجمین فصل خدارا
التجاسم کرد...

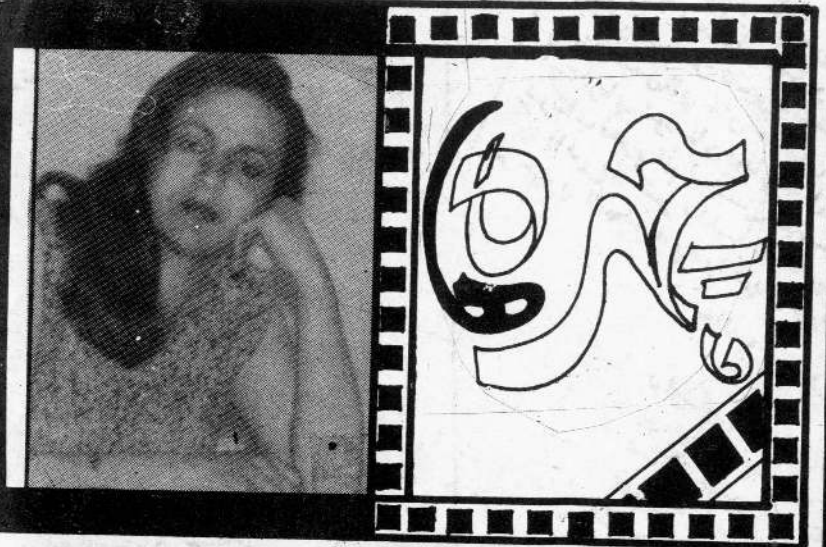
وهریز

فلم پولیسی سیاه و سفید بنام غیرت آماده می شود



از عباس بنیان کارگردان سابقه دار و خوب کشور فلم ((سیاه و سفید)) را دیده ایم و فلیمهایش ((تلاش)) و ((غارتگران)) را در آینده نزدیک خواهیم دید . او در این اواخر دست به ساختن فلم جدیدی بنام ((غیرت)) زد . عباس بنیان درباره فلم جدیدش میگوید : تازه ترین فلم من که معروف ساختن آن استم بنام غیرت یاد میشود که در تیرماه آملی متری به شکل سیاه و سفید از طرف افغان فلم تهیه میگردد . سناریوی فلم را خودم نوشته ام . غیرت فلم پولیسی جنایی است . داستان فلم از جایی شروع میشود که در بغیر برای خریدن حیوانات به هوشل که با فروشند . بعد از آنکه اندامیروند با فروشند . حیوانات با آن قیمت بیست تومان میفروشند . در شب همین روز فروشند با یک مومیز به قفسل میروند . به جای قاتل کسی دیگری به قفسل دستگیر میگردد . در پایان حیات فلم تمام میشود .

های بازیگر و دیگلمهای تجارتي



نقشی جدید من سید میران فرهاد در فلمهای عامی سفر

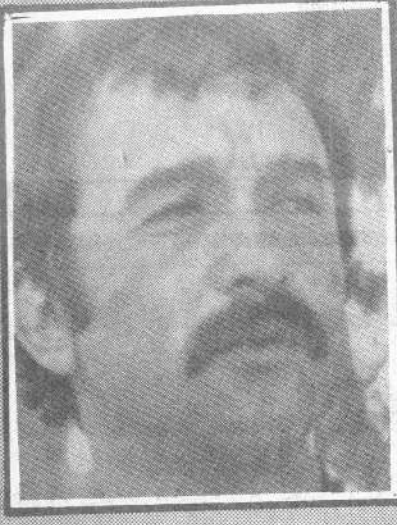
اسم سید میران ((فرهاد)) بوده و از جمله هنرپیشه های استم که به قول سینماگري : ((در اجرائی نقش جسارت اخلاقی و مقنات عمل را از خود نشان داده و در ضمن وقت و ابتکار عمل در بازیگری نقش سپرده شده . همبیا نه تلاش میوزم در هفت فلم هنری نقشهای متفاوت را ایفا کرده ام . همین اکنون درد و فلم هنری ((سینمای)) تلویزیونی ((معروف بازی استم . فلم هنری سینمایی ((سفر)) و فلم هنری تلویزیونی



همه چیز از سارا برنار شروع شد که در شروع قرن اجازه داد تا یک نوع بودن برنجی بنام او باشد . سارا از ستاره های شناخته شده جهان سینما در یکلام سامان آرایش و عطریات حتی میواد خوراکی استفاده زیادی به عمل آمده . در این اواخر موتیکاییتی نیز به این کار رو آورده ولی او کوزمیتیک و لباس را انتخاب نه نموده بلکه عینک را انتخاب نموده خودش می گوید : قبول کردم بخاطریکه یک عمر است که عینک میپوشم . عینک برای من حیثیت محافظ را دارد زیرا خوب نمیبینم و مکمل حرفه من گشته . همین عوامل سبب شد که با خود بیاندیشم که زنهای دیگری



نقطه نیرنگی

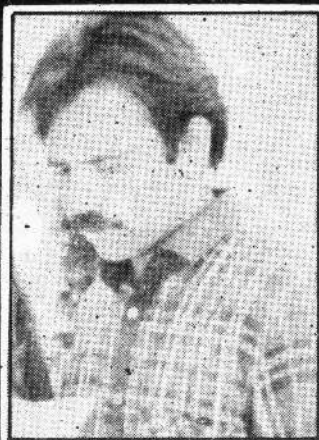


یادداشتی موفقی

محتوای تغییر بین دایرکتور کار و موفقی سینما و تلویزیون . نقطه نیرنگی را که تازه کی رویدست دارد به نظر شما چگونه قبلی خواهد بود ؟ - این فلم از جمله کارهای دایرکتور است که من زیاد ترس می بخشم و شاید هم اولین فلمی باشد که به این تیپ دایرکت کرده ام . - طوری که قسمتی از فلم نقطه نیرنگی را دیدم ، بیشتر روی پهلوان های روانی و عاطفان کار کرده اید که کمتر در کار سینماگران جوان ما به آن دست شده است ، به نظر شما روانشناسی و به تصویر رسیدن دوران العلم های بر سوزناو فلم را چگونه بررسی می کنید ؟ - درین فلم قصد قصه (درباب) است ، قصه رو بعد شخصیت درباب ، درون و بیرون که باید هر دو بعد به گونه تصویر می شد . فکر بیشتر توجه این اصل بود که چگونه تنهایی و رویاهای درباب و روی نوار فلم جان بد هم چون این شخصیت مرکزی باقی بماند . ای وایس زده ، احساس خفارت و خودکم بین ، احساس نفست به محیط ماحول و تلاش که برای



از خاطرات حنان زمیال :
 يك وقت در يكي از نقاط دور -
 دست کشور روي ستر سمارنا -
 يشی داشتیم هنوز نمايش شروع نشده
 بود و مردم بی صبرانه انتظار
 میکشیدند ، چند قدم دور تر
 از من يك ریش سفید ایستاده
 بود ، او از يك شخص پرسید :
 ((کو هنرمندان کجا هستند ؟
 بنسبیار از رو دام اتان را
 ببینم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گفت : ((يهلويت هنرمندان
 ایستاده است)) ریش سفید
 دغمتا گفت ((واي خدایي من
 چه می بینم ، این خورقم ماست
 من فکر میکردم شاید آدمک ها
 چرچه باشند که در وارد یوچندین
 تن شان جای می شوند ، تسو
 به خدا هیچ باورم نمی شود .))



آدمک های چوچه

احمد ولی و هنگامه از هم جدا شدند

احمد ولی و هنگامه زوج هنري که سه سال قبل باهم ازدواج
 نموده بودند ، اخيرا " از هم جدا شدند .
 مآخبر جدایی این دو هنرمند را با فامیل شان در کابل
 مطرح نمودیم که آیا واقعیت دارد یا خير ؟ در پاسخ دریافتیم
 که بلی این خبر واقعیت دارد و جدایی آنها در اثر تقاضای
 خانم هنگامه صورت گرفته است .
 خزانده گان مابه خاطر خواهند داشت که مجله " سپارون
 خبر مروری این دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود .
 هنگامه به اطر از دواج با احمد ولی به آلمان غرب سفر نموده
 شو از دواج آنها پسری بنام احمد مسیح است که فعلا به اسار
 فیصله محکمه احمد مسیح نزد هنگامه میباشد و به ریش صرف در هفته
 یکبار اجازه دارد او را ببیند .
 چرا این جدایی صورت گرفت ؟

به این پرسش ماباش دقیق ندارم ، باشد ولی آنچه مسلم
 است اینکه این ازدواج اول این دو هنرمند هم نبوده و تقریبا
 پشیمانی هایی که وجود دارد مربوط میشود به اینکه باید هنگامه
 مقصر باشد . به محال ما از قضاوت در مورد می گذرم و همینقدر
 می گویم که خوشبختی هر کس در وطنش است و آرزوی من شایعه
 که در مورد آمدن احمد ولی هنرمند خوب افغانی به وطن وجود
 دارد به واقعیت بپیوندد . و احمد ولی که مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پیش گیرد و برای این مردمی که رنج
 دیده اند ترانه " بخ خود رانیز فراموش کند .

ترجمه رهناب پدر خوابهای شیرین

فلم بالادهمین العه هنرمندانی که آنک سرگرمی عادی روز بازار
 در گذشته ها به هنر هم گیر انکاف یافت . فلم هایی به گونه
 فلم های جنسی ، موسیقی ، داستانی ، تاریخی و مستند و غیره همواره
 با انحصار رخنه " خود ملیون ها انسان را مجذوب خود می سازد .
 دیر زمانی است که راه دوران کودکی لاش را پیچوده و اکنون
 به صنعتی با تکنالژی عالی و مدرن مبدل گردیده است . امروز فلما ی
 ۲۰ ملی متری با کانال های متعدد آواز ، دبله ستهیو (آواز ستهیو)
 عالی و تجهیزات کپیوتری و سایر فلهمرداری به کار روزه فلم تعلق می
 گیرد .

مراحل افغانی و راه گشایان این هنر توهمها " بدیدار فراموشی
 سپرده شده اند . پیش از آنکه دیوانه های انسانی (برادران روایت)
 به پرواز آغاز نمایند بی بایست بگان مکن های که به حرکت بودند ، راه
 رفتن را بیاموزند . یکی از پیشگامانی که به عکس هازندگی بخشید
 ماکس سکلا د انوفسکی بود . وی که ۱۲۰ سال پیش بتاريخ ۳۰ اپریل



فریده در فیلم سفر

چهارم جدید



پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینما هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ی ذیل پاسخ داده است .

- سوال : چی کسی عاشق دیوانه شماست ؟

جواب : من خودم .

- سوال : کجا خواهی زنده کی ؟

جواب : در شهر فلم .

- سوال : اگر یک توه بی از -

جواهرات میبودی

کجا خواهستی باشی ؟

بقیه در صفحه (۷۴)

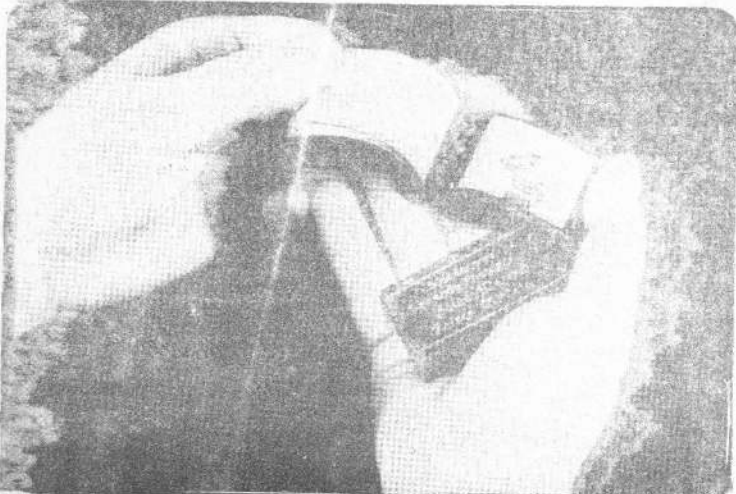
در کربی فلم سینمایی جدیدش راتنها میبیند و میخواهد برای فلمش چهره های انتخاب کند ، بالاخره با تمام اداره مکتب با کارگردان فلم من یک خواهر خواسته ام (انجانا) معرفی کردیدیم .

زمانیکه با محترم سعید ورکری آشنا شدیم او را نخست به جبهات اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنر ، ساخت و اجرای نقشش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود همان بود که در فلم سینمایی اثر لیوناس (سفر) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه دور دست کشور در خدمت مردم کشور قیور در آید بازی کردم . من در خدمتده کی خود را هر روز رهنمایی های کارگردان فلم میدادم ، من با این سفر به سینمای کشور خود روی آوردم و تلاش میکنم با این آثار نیکو صد رخنه متصادفانه به هنر و فرهنگ خود شوم .

از دوران کودکی وقتی روی پرده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود میگفتم : ((آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنر پیشه سینما شوم)) این آرزو در وجودم روز تا روز رشد می یافت و بالاخره تصمیم گرفتم و انجمن تمثیل کلاخ مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل شوم و به این کار موفق شدم ، با جوی ده یک دروس مکتب را دنبال میکردم با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل می رسانیدم ، چند پیشه ناسیانه را نقش بازی کردم آرام ، آرام به شعور جوانان در راه یک دیگر هنرمندان خود جوان تحت تعلیم محترم استاد بهیست در رشته آرام و نمایشنامه کوتاه و بلند نقش های مختلف را ایفا کردم ، اینکه چگونه و اچس سینما گزیدم ، روزی در روضه مکتب ما (لیسه عالی عایشه) در انی (یا معصوم) صحبت داشتیم ، آگاه شدیم که کارگردان روزید ، سینما محترم سعید بهیست



توشت : انجنور تخنیک درین جا از کمبودن های لحظی استفاده نموده و آنها را به پیمانه بزرگتری نشان میدهد ، اما نه اینکه بسند حرکت باشند ، بلکه زنده ، اینکه اولین عمل را چگونه انجام میدهم فقط به شیطان معلوم است و من : ماکس سیکلانووفسکی که برای نخستین بار در آلمان این نمایش را عرضه داشت (سالها بعد بقیه در صفحه (۷۴)



۸۶۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ (۱۹۷۵ میلادی) در تهران و تهران بهیست

مناظره ایل نوامبر ۸۹۵ ، در روزنامه (برلینر-نو کسپال انویگر) اعلان نیم صفحه یی برای پروگرام جدید تئاتر مشهور برلین (روتسبرگرتن) به نشر رسید ، درین اعلان صحبت از جالبترین (اختراع عصر جدید) یعنی پروسکوپ (بود . شام همان روز برناطسوف تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود . دو برادر ، ماکس و ایمل سکلاک انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تئاتر پروسکوپ (پروسکوپ) خود را با کار انداخته و در ظرف (دقیقه هشت صحنه فلم را با (عکس هایی زنده) بروی پرده نمایش دادند ، ۲۸ متر با صحنه یی از آنکه های صحنه یی از (رقص دقایق ایتالی) صحنه کهدی صحنه یی از آنکه ها در حال بودی و صحنه های زنگی گیری ، تماشاگران صورت زده نمایش دادند .

هر صحنه فلک با موسیقی همراه میشد ، در پی حرکت و تغییر اولی با احساس هر روز شاهد اولین نمایش نمایی در تئاتر ما قرار شد برین فرق در شرف و هلهله این اعجوبه اختراع کردید و فضیلتها خبر آواز مرحله نهی را نید داد .

مناظره ۵ نوامبر روزنامه معروف شتاتس ، پروگرام سیتونگ

کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر به حرکت در می آید .



حرفهایی درباره این دیگلماتور خوب را در صفحه ۱۴
مطالعه کنید.

فسریده انوری



فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی اورد
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید

داده‌دلونی و ستاره



Amrita Singh



نمی‌توان چشم پوشی کرد که توسن بخت و اقبال او در حال حاضر از آنجا افتاده باشد. این حقیقت مسلم و آشکار است که تردید و شکاکت به همراه ندارد.

ولی سوال درشت و قابل - محاسبه این است که راز موفقیت ر. امیتابھ که همانا استیلا - از همان ماه است در چیست؟ چه انگیزه ها و عوامل و - موجبات سبب می‌شود که فلان سازان بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند. زیرا به قول آنان امیتابھ امروز بگانه دوران خود بوده از نظر بینندگان فلم و از لحاظ اعتبارات پولی و از - جهات خصوصیات و شایسته کی های کار خود، هنرمندی است متفرد و خود. چه این هنرمند در میدان بزرگ سرگشت سینمای هند و در بین جمعیت هنرمندان فراوان سینمای هند مقام والایی در صدر داشته و توسن اقبال او همواره سرآمد دیگران بوده است و به هیچ وجه

دو کارگردان معروف سینمای هند
نام امیتابھ را از فلم‌های خود حذف کردند

کاش با امیتابھ تغییر عقیده داده و به عوض او شتر بکهن - سنه را نامزد بازی در فلمش نمود و می خواهد فلم خود را توسط شتر بکهن نماید.

هنوز این خبر بد تی سبزی شده به سردی نگرا نهاده بود که خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه رابیل رول کارگردان نامی دیگر هم، نام امیتابھ را از فلم خود حذف و کلید این دروازه بسته را بدست دهرمندر سپرده است.

این دو کارگردان که از شهرت و محبوبیت فراوان برخوردارند، انگیزه تغییر عقیده خود را انشاء نکرده اند ولی در حلقهات فلان سازان شبهه برخورد و طرز گرایانان حل به عجله به می‌مورد تصمیم انی شان شده است. مردمان صاحب صلاحیت در این محدوده ابراز نظر کرده اند که این دو کارگردان توانا و آگاه، با این عمل عاجلانه یک شانس طلایی

لقب ((سیراستار)) یا هنرمند فوق العاده هنوز از جمله نام - ((امیتابھ بچن)) حذف شده و هنوز هم با همین خصوصیت در سبکی موفقیت و محبوبیت تدارک دارد. اگر چه فلم پر آوازه او ((شهنشاه)) مواجه به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر راه همراه نداشت ولی باز هم او مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو سینمای هند حکمروایی میکند و سحر الزجه او در بازارهای سینما برق اسار و به صعود می‌رود و در بهشتی فراخ او کوچکترین اثر و نشانه از عدم توفیق خوانده نمی‌شود.

با وصف اینکه سبعلش گیتی یکی از فلان سازان و کارگردانان معروف اخیرا باطنیظنه خالص، فلم جدید خود را با شرکت امیتابھ اعلان کرد و چند شات مختصر از فلمسم، فلمبرداری شده بود که وضع دگرگون شد. بطوریکه اخبار دست اول می‌رساند که سبعلش در ادامه

امیتابھ به چن

هنوز چن و سلطان بی رقیب در سینمای هند

حکیم و آیی می‌کنند



در طلسم عشق مدهو بالا

چنانچه گاه از روی ماه در سطره دلی خورشید
ایده ای خلق در سر را بپوشاند این طلسم
معدن انوار دامن جانانه

— وقتی برای نخستین بار با عشق تان (مادهو بالا)
مقابل شدید چه احساسی داشتید ؟

لحظه دیدار

تاری هجر برک آن پاکد اشتیم
از افتخار یاب نه یاد داشتیم
زاهد تو امید بهشتی وجوی شیر
مادین و دل بصورت زیبا گد اشتیم
از هر خندنگ ناوک سوگان ناز او
داف به صفحه دل شیدا گد اشتیم
در دل عشق زندگی و عقل و هوش را
مجنون مفت هدیه به لیلاد گد اشتیم
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت و ناگد اشتیم
یک مه هلال ایروماه دگر رخس
گزنام اوکه (ماه دوبالا) گد اشتیم
از مشتتری و زهره و مریخ تابه ماه
سیر فلک نموده شه با گد اشتیم

— لطفا در اولین دیدار احساس (مادهو بالا) را
که از دیدار شما پدیدار شد داده بود بیان کنید.

— این سوال را بایست از خود مادهو بالا پرسید
تا انهم موضوعی است که میتوان برداشت احساس
مادهو بالا را تا اندازه بی درک نمود.

و انهم در وقت گرفتن عکس دنفری باهم مورد
بحث قرار گرفت و کسی که اینک تقدیم میشود و در
(Bandra Bombay) (بندره بمبئی) منزل شخصی
مادهو بالا گرفته شده، اسم مادهو بالا هم بطرف
راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت
انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده،

دیده میشود، و قتیکه از او خواهن نمودن تا یک قطعه
عکس یادگاری باهم بگیریم پس از لحظه بی مکت
بطرف اتاق خواب خود رفته و آینه بی در دست

آماده عکس گیری گردیده، پرسیدم آینه بی را
چیست؟ گفت تو بگو گفتم:
در کشتن من حاجت شمشیر ندارد
آینه بک گیر که از اشک بی برم
گفت: نی!
گفتم: یارمن از حسن خود اگه نبود
گردن آینه سازان بشکستند
گفت غرور زن قطری است و آینه احتیاج
ندارد.

گفتم: ماهم از گلشن رخسار گلی می چینم
هر کجا آینه بنهید مرا یاد کنید
گفت میدانم که تو کلچین گلشن حسن
خوب رویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما
هدف من از آینه چیز دیگری است که کمی بان نزدیک
شده بی را مانده چندان.
ومن باز گفتم: چشم تو کارسافر و بیامان میکند
آینه را خیال تو بختانه میکند
گفت اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا
از خیال حرف زدی.

گفتم من نه نفعیدم بقیه انرا را تو بگو منظورت
از خیال چیست؟ گفت:

— قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به
شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کردم ((آینه را خیال
تو بختانه میکند)) و علاوه کردم در یکی از قلم هایم
این شعر را مقلی خواهم نمود یعنی آینه را بختانه
میسازم، پرسیدم مثلاً کدام قلم؟ گفت قلم مغول
اعظم که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود، ترا هم
خبر میکم تا شوتنگ آنرا ببینی. من ((شوتنگ))
آن صحنه قلم برداری را دیدم. در اثنای قلم برداری
رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده مادهو بالا در ریار
((مغول اعظم)) در هزاران آینه انعکاس یافتند
بود، شاید خوانندگان مجله سپاهین هم فلسف
((مغول اعظم)) و یا قلم همان صحنه رقص
((مادهو)) را در قلم ((مغول اعظم)) دیده باشند
برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردم که
منظورت از آینه و خیال چیست؟

گفت: خیال بلی، منظورم خیال است،
نقش تصویر بالایی ((سکرین)) یا پرده سینما هم یک
خیال است، یک خیال گد را مانند خیال در آینه
و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما
دیدي، دلباخته این خیال شدی. با این خیال
راز و نیاز کردی، سخنها گفتی، شبها بیدار ماندی،
این خیال را پرستش کردی، دریندا رگتا رگتا اشعار
خود آنرا به سویه عالی و جهانی منعکس ساختی.
بالای خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران
شعر سرودی، در دنیای خیالها زندگی کردی،
در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی
نامه ها فرستادی، بهیوگرانی های مراد رجالات
انسانی نشر کردی و برایم فرستادی تا بالاخره
خیال توبه حقیقت پیوست، یعنی باید اری در عشق،
تصمیم واراده و فاداری به معشوقه ترا مونس
ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی. سخنش را قطع
کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد مورد
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است
گفت: ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد

بنابراین منم خواستم تراد و عالم خیال تماشا کنیم،
یعنی در آینه، آینه شیک هم اکنون در دست
من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تورا
ویدین حالت عکس میگیریم که خیال تو در خیال من
باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی
بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال
بهتر از وصال است، زیرا همیشه با آدم می باشد
و یوفانیست و هم قد سبت آن بیشتر است.
من سخن مادهو را تایید کرده گفتم: ((شما
راست میگویید))

ادب عشق تقاضا نکند پیوس و کسار
دو تنه چون بهم افتاد همان آغوش است
خندیده بمن گفت، باز هم از موضوع پرت شدی،
منظورم این نبود که تو گفتی، دستم را کشیده گفتم:
بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس
گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم:
ای صورت صورت بار مرا مستانه کنش

چون بنارش میرسی بگذار من خود میکم
در حالیکه مادهو با تعفه می خندید گفتم: شاهر
عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من (مجنون قرن
بیستم من) با بس کن گفتم: بلی، در صورتیکه
تو لیلای قرن بیستم باشی. هر دو خندیدیم، عکس
یادگاری خیالی و حقیقی را باهم گرفتیم، در پس
وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب
گفتم: ((جای مصر تیار است)) عکاس را مقرر نمود،
من و مادهو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم
بعد از صرف صبریه البیم های عکس هارا، کتابها
و دیگر چیزهای انتیک خود را بمن نشان داد و
مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم
نشان داد. بعد از آن همان شب را که باهم
اشتب نیکش نمایم، همان مادهو بودم - و فردا
صبح پس از صرف ناشتا در کتابچه یادداشت خود
نوشت:

در آغوش گلی دوشینه جادداشت
که هرگز بهاری رونداشت
به شمع هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و مهروان داشت

— ایا هنوز هم اثری از آن عشق آتشین در وجود
تان باقیست. یا اینکه با همان دیدار نخست شعله
های آن فرونشست.

با اینکه میدانم حالاد پیرستاره محبوب سینمای
هند از جهان فانی رخت سفر بسته است.

آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست
که به انرا و اثر پیم های اطفالیه خاموش گردد
عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند
گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) بلی میسوزاند
و عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد
و این سوزش ابدی را دوست میدارد - شعله ای که
از نگاه معشوقه می جدد، عاشق را میسوزاند و این
سوختن مانند شمع زو خاموش نمیشود، بلکه
مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور
افشانی میکند یک عمر میسوزد و در زو میسوزد و راه
تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله بی بیرون جهید از آن نگاه سحرکار
از نفوذ سر بر دنیا و عقبا سوختند
گوشه پند رکنا مسند رتب کشند
آتش زردشت را از گری ماسوختند

به عقیدۀ او
آتش عشق
معمولی نیست
به با و اثر پیمهای
اطفاییه خاموش
نشد



صاحبه از: لیلایا

با هم خواندم که:

زیلی وایون هولند دودلذاده و شفیقه همدیگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همدیگر بی نهایت رومانتیک می اندیشند. هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بدو برای انجام ماموریتی قصد سفر را به رید و جنیومینا پید کرد. زیلی نگران است که نباید هولند را سیردام خوب رویان شود. اما هولند برخلاف وید و مید همد که به عشق آتشین وفادار ماند. وی که در راه سفر به رید و جنیومینا یکی از ایالات کشور مدت کوتاهی را اقامت می گیرند ملول و غمگین و حتی به بستر مرضی می افتد. زیلی خود را وایون آن ایالتی هولند میسازد. سرانجام هولند مصمم میشود که سفرش ادامه بدهد. هولند پس از انجام ماموریت و سه روز اقامت در آن شهر راه برگشت به وین، در دوسلدورف اولین اقامت کرد. او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زیلی راز ناپدید شدنش را جویا شود. پاول هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فردین آشنا شد. روبرت عکسریخ ایالت لوی را بنام های تینوزاد با من، همپلیورتی، ماریوتریو، گیزاری نورف و کارلو سامیامعرفی کرد. هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است. پاول پس از تحمل مشقات زیاد خود را موقعی به همپلیورتی رسانید که وی نقش زمین کردید و جسد به قتل رسیده اش روی اتاق افتید بود. سرانجام زیلی با زنی بنام پتراند از دوستان همپلیورتی آشنا گردید. پتراند مدعی شد که نام اصلی گذشته او زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برنشویک است. زنیکه به عشق قلبی خود تونیوترنسی خیانت نموده و به قتل او و پدرش همپلیورتی منتهی است. او ده سال میشود، زیر همین نام جعلی به سرمیبرد و خودش را از انتظار پولیس و نگهبانان استقامت، در فرجام پاول هولند، پس از دید تعاد و روی و فراق در رینوز سرد زمستانی، بر حسب تعاد با زیلی بریالی پیکل مقابل میشود. اینهم آخرین بخش سریال:

فرخارجه المان رفتند. لاکن بهوده بود. به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همپلیو در روم اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت خاکستر پسرش ۵۰۰۰ لیره باید پیر ازین بنا به سفارش پدر ترنسی، پترابه برلین نوشت که خاکستر جسد تونیو را بفرستد. در آنروز گارد رفلسو را پیشد رالمان، وضع به ثبات اوضاع گراخیخته داشت. پتراند گفت که برای باردی ۵۰۰۰ لیره فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم. پترانا اینجا حادثه را زده کرده و من در سالی مصنوعی ام هیچگونه درد احساس نمودم. سرابا گوش بودم، در حالیکه ممکن ام را میبینیدم. پسر میم. باز شما اطلاعات دیگری، رومرد زیلی به دست نیارید؟ هیچ چیزی! باز هم در روم ماندید؟ نه آقای هولند، دوستان ایتالوی من به من خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی. پس شما چه کردید؟ یک زوج از دوستان آشنه کلتوری که مرد کیما دان و خانه ای در شهر داشت، او و زنش تاختم جنگ مرا مخفی داشتند. بعداً در وین در یک دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵ بنابه سفارش وکیل عمومی مونش، یک قاضی مستطقی وین، به بازجویی من پرداخت. چرا وکیل عمومی مونش؟ معشوقه اش از مونش بود. آقای هولند از طرف زیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام لورید و به دست آورد. ویکتوریا همان اوراق غلط برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سیر کرد تا آنکه پدر تونیو را بدید. همان بود که زیلی به پیکاره می ناید پد شد. چون در مرگ تونیو ترنسی او

از خودم پرسیدم: چه ساعتی زیلی، همپلیورتی را به قتل رسانید؟ چرا حقیقت را کتمان میکند؟ باغ افتید، در جوار قهوه خانه کثیف بود. بریالی یک پل ایستاده بودم. زیلی من در دیرای بی - پهن آب بنوا داشت. آنجا آرام بود، چنان آرام که انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطه بیست و دیرای خروشان بودم. از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را به خود معطوف داشت. آهسته سرم را در دایم او در برابرم قرار دادم، چنان نزد یک که دستم میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. نا - تنیزی نبود. بیهوشی نبود. او بود نفس میکشید و رویش چون برف سفید میزد. زیلی بود، زیلی لورید و. وی فریاد برآورد: شاه خوشترنم! او بالابوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله لبانش را روی لبام گذاشت، لبانش سرد بودند. زیلی تو، تو! زیلی را به سوی خود کش نموده، گفتم: او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بنا استقامت پرسید: پترابه توقصه نکرد؟ نفس عمیق بیرون آورده، گفتم: چنراهه چیز را قصه کرد. راستی تو همپلیو ترنسی را کشتی؟ زیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

سرم را جفتانیدم. مکرراً آهسته زیر لب زمزمه کرد: دوست دارم! زیلی، تو قاتل دواسان هستی. هولند، هولند... من دین دنیای بی پهنای فقط ترادارم، مرا ببخش! گفتم: مگر دیوانه هستی، چطور ممکنست یک قاتل را دوست داشت. به کله شخی کودکانه اصرار کرد: من جز دوستی و صحبت توجیهی دیگری رانی شناسم. در حالیکه چشمانم به چراغ های زیر پل و کفایت جوار آن بگونه نامشروع چسبیده بود، پرسیدم: ترونسی ترا روزگاری در قناری ((و اکثر هایل)) رفت و آمد داشتی، مشفاحت، نه؟ جوابم را نداد و گفت: سگرت داری؟ نباید سگرت دود کی. چرا؟ توبل ضعیف داری، زن قاتل با تلب ضعیف! ناگه سگرتی برایش پیش کردم. زیلی با ششوزده کی و دلهره گفت: قبل از آنکه مرا پیدا کنند، تو باید اینجا بروی راستی من همانروز که قتل اتفاق افتاد، به مونش پسر واز کردم. او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد، گفت:

خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته باشی. به ادا به حرفهایش گفتم: بلی زیلی، در رازی یک کوچ فروخته بود. آنرا با خود داری؟ بلی! پس بد. بلاد رنگ آنرا از جیم بیرون آورده، روی کف دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستانش مثل یخ سرد بود. گفتم: بیبا! پرسیدم: کجا؟ در واز اینجا، نباید مارا ببینند. تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشد، پیوسته بودم. -۱۶-

روز بعد در روزنامه ها خواندم که پولیس گمان کرده بود، من اختطاف شده ام. آرن هولند، بایست المان را ترک بکهم. انسان اکنون در جستجوی من هستند. بعد مثل دیوانه ها با لحن نیمه نهیاد گفتم: من خوشبخت هستم، خوشبخت، خوشبختی ام مرزی رانی شناسم، چون ترادارم و آنگاه حرفهای قلبی لش را دنبال کرد. چون پاسپورت آماده داشتم، بعداً - در زالسبورگ اقامت و متعاقباً انبرلین به ترونسی تلفون کردم. وقتی صدایم را شنید، ابتدا نتوانست جواب بدهد. بعداً تصور کردم او ترس دارد و نقد خوف که به پولیس خبر بدهد. از چه خوف داشت؟ از من پاول، از من! اینرا گفتم، بلافاصله به خندیدن آغاز کرد. خیالاتی و هیجان زده بود. بدنهال حرفهایش گفت: ترس از مرگ. بلی، تمسک به پسرش را کشتی! زیلی گفت: من او را نه گشته بودم، حضور در صحنه قتل، پسانتر پولیس را شسته ساخت. تو آنرا به اطلاع المان ها رسانیدی. نمیدانستم که المان ها خیال کشتن او را

داشتند. چرا میدانستی؟ نه... باتاکید گفت: باور کن دروغ نمیگویم. دین میان مونتر غول پیکری از زرا پیل عبور کرد. پل اندکی لرزید و زیلی خودش را در آغوش رهانموده، گفت: دوست دارم هولند، محبوب من! -۱۷-

در دنیای فکر با خودم به گذشته ها میرو نمودم. بیاد آمد که با پرتاب نارنجک دستی سون گودال ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم. در نتیجه فقط یک سند از آنجا یافته بودم، با خودم گفتم: مرگ ترونسی هیچ اختطاف به زیلی بار نیاورد، سلما! هیچ قتل مایه اختطاف نیست. و او را عاشقش بود. اما آنروز به او دروغ گفته بودم. آدم وقتی قتل میکند، هیچوجه دلیل نیاد قوی نمیتواند داشته باشد. اینکار فقط مستلزم یک تصور بی خفم می باشد. با خود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد زیلی این باشد که ترونسی در عشق نسبت به او خیانت نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد، چرا از محبتش سرباز زنم، چرا بدست فراموشی سپارش، باید او را دریانت. ماکه قبل در عشق و محبت همدیگر احساس آرامش و خوشبختی می نمودیم، چرا باز هم این چانس را از دست بدیم؟ من پنج نفر را کشته و زیلی به دوفر منتهی است. این کلمات نواز شرکانه و سوار از محبت زیلی که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم)) مرا از دنیای تصوات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون آورد. با خود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید. زیلی ادا داد: همپلیو ترونسی اصلاً به خاطر پولیس را در جریان نیکداشت که باوش نمیشد به دریافت دست یازند. در حالیکه خنک تنم را میبلزاند. گفتم: ادا داد به... باید حرف زد، همه حرفها را، همه گفتنی ها را. من در مرگ پیشو قصر نیستم، این فقط اتهام می تواند باشد. او اینرا میدانست؟ او مرد پیری بود پاول، او ترس داشت. وقتی آدم خوف و اضطراب شدید داشته باشد، نمی تواند درست تمسقل نماید. او گفتم که بزودی در زالسبورگ با من ملاقات میکند. با هم قرار گذاشتیم. درست ساعت ۱۶. او نیز ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟ زیلی جواب داد: او چنین فکر میکرد که این نقطه یک دام می توانست باشد، اینو یکساعت قبل، یعنی ساعت ۱۵ آمد. او را به کتابخانه منزلش رهنمایی کرد. دین هنگام زنگ تلفون صدا آمد. تلفون کننده، چه کسی بود؟ پولیس، غیر قابل تحمل بود. بایست آن - اتفاق قتل پیش می آمد. اکنون اینجا در هتل زنده کی داری؟ بالاخره بایست جایی برای بود و بمانش داشت.

اینو هتل ایسکلینور را برای اقامت ترجیح دادم. زیر چه نامی؟ زیلی لوریدو! آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان هم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی او زیلی نیست، پی ببرم به او گفتم: یک عکس ترا به پتر نشان دادم. او ترسناخت. - او نزد پولیس خواهد رفت؟ - هنوز نه! - چرا نه؟ - من باید به همه چیز بنده شم زیلی. به اینکه سرانجام مرا چگونه یافته ای... هتل های - زالسبورگ را دنبال توفنون کشیدم. در هتل پترنا توشدا بود. تردد، نگرانی و دلولایسی عجیبی در زیلی به ملاحظه میرسید؟ با تردید گفتم: من در - حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدی، محسوس میشم. گفتم: کجا معلوم که پتراند نشان بدهد. او نمیداندم کجا پسر میم. بعد بالحن

Schütz die Liebende Kn

ارامتی گفتم. چون به کمک تضرورت دارم نسبت به توشق بی پهنای در قلم دارم. هرگاه یک عشق راستین در میان نبود، علی الرغم حساس بودن وضع، خصوصاً اینجا نبودم. برای اینکه ترا طلقاً داشته باشم، اینک در برابر تو و نزد تو قرار دارم. در زیر این پل، درین سرمای کشنده در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که - بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها کنی. هم دستم را بگیری و سون گلشاه خوشبختی. وضع روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه ممکن و بهتر بود، آج که به مصاف عشق ها چقدر هولناک مخوف و شیطانی میباشد. ... و کلمات شیهون و صحبت ایز زیلی که دوست دارم. دوست دارم، ((خدا با عاشقانت)) بهم در گوش طنین می انداخت و مرا در انتخاب این راه دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه میساخت. ازله ها به سون کوازیل در حرکت افتیدم. زیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست بهر ایدست - پولیس میساری یا؟ حرفی ندم. سخنانش را - دنبال کرد. - فرار نمیکنم، خودم را مخفی هم نمیکنم. لطفاً ورق بزنید

هرگاه تا پانزده دقیقه دیگر برنگردی، اینجا
مردم درهوتل ایستاده و سرک ۱۲، اتاق ۳۰۷،
طبقه سوم سکوت دارم. اداره پولیس یک نورالت
دارد که میتوانی همه چیز را با آب و تاب برایش تعریف
کنی.

- ۱۱ -

به امتداد سرک خالی از ماشین
والسبورگ راه افتادم. متواتر به نهلی می اندیشیدم،
خوبی که به قتل دونفر متهم بود. من نهلی را
محقق دوست داشتم، اما رفتن نزد پولیس را نه
وظیفه اساسی و اخلاقی خود محسوب. ساعت تلفن
شماره ۲۰۰ را از آنرا برداشتم. مامور تلفن
بعد از آمدن تا آنرا برداشتم، مامور تلفن
گوشی قرار داشت و گفت تیکه خوش را معرفی نکرد،
مخواست سراف را برگرد، صبح اول وقت یک گولش قهوه
داغ نوشیده و به سرک پرازانتاب، بی اختیار بسواری
نگری، به استقامت اداره پولیس روان شدم.

- ۲۰ -

انکار متلاشی بود. باری با خود میگفتم
اوه مرکز مرا دوست نداشت، نه با خود، حال آنکه من
واقعاً او را می پرستیدم. قابل اداره پولیس که
تصویر گفته با بویاری های بلند قدیمی بود، از تنگی
پیاده شده، راساً سراف کسار اندرس را گرفت.
نشانی اش را بمن دادند: طبقه دوم، اتاق ۱۳۴.
وقتی به اتاق کسار داخل شدم، با تعجب خان
پتراوند را هم صحبت با کسار یافتیم.

من مسخدا، با چشمان آبی را که قابل
بدون هیچگونه آرایش شسته بود، کاملاً افساد
برده بودم. او بلور سفید و دامن آبی بتن داشت.
با کسار دست داده، دهن و شستم. کسار اندرس
گفت: مادر جستجوی شما بودم اقای هولسند.
کسار تا این حرف را زد. من به سوی خان وند
خیوه شده و او زود نگاهش را از من برگرداند. کسار
گفت: مدهاند، گذشته شاهکون بروشه نام

دارد، نه نهلی لهدو؟ من خاموش ماندم.
مدهاند گفت: آنخو امروز صبح اول وقت خواستم
شما را اینجا فراخوانم. پترا با صدای لوزانی گفت:
بلی، از زمان این حوادث بگذرید، چونکه من همه را
به آقای هولند حکایه کرده ام. کسار
کسار بازم پرسید: میزان صحبت شما و خانم
لهدو در کدام پیمان بود؟
باز هم حرف نزد. کسار افزود: اکنون مو
ما هوتل به هوتل بدنهالت میگردند...

در صورت پیدا شدن، مدانی با او یکجانبه
برخورد خواهم کرد. حرف ما اینست که او خانتکار
بزرگست، حتی به شش یعنی شما که بایستی
در روشنی و آگاهی قرار بگیری.

وجود طور غیر مترقبه داغ شده بود، کسار
گفت: یک سوال، چرا اینجا آمدید؟
آمد بدان که شما تصحیسات تانرا کرده اید یا
من شهر راترک بکرم، آخر او همه چیز منت

کجا سفر خواهید کرد؟
اینرا تاکنون نهدام. بعد با نهشند
پترا گفتم: از همدردی تان سیاست دارم، و اداره
پولیس را با خشونت ترک گفتم. دیک کانی، قهوه
گرم طلب نموده و از آنجا به نهلی در هوتل ایستاده
تلفن کردم.

هر چه زودتر هوتل راترک بگو، باید با هم
بیم. در قطار بیستم شما تا پانزده دقیقه
دیگر بمانید.

آری، آری...
بزودی به فرانکفورت با ((کالمار))، یکی از
دوستانم ارتباط تلفنی برقرار و از او خواستم در مورد
موتیکه قهوه را طریقه تاقی انتقال میدهد، معلوما
بدهد و بدینترتیب آدرس: ((سرک ۲۴ بویگ)) را از
کالمار بخاطر تماس با هلیکتر معروف به ((گله مرده))
گرفتم. با صافه وارد سینما شدم. یک نلم کارتنی
چالپ به نمایش گذارده شده بود. سینما بجز قضا و
اول آن که اطفال و نوجوانان بودند، متبانی خالی
بود. نهلی در قطار اخیر جا گرفته بود. با استفاده
از آدرس دست داشته، سراف هلیکتر را گرفت. اودر
منزل نبود. ((الهی)) رزش در بر را گشود، زنی
بود نهایت نره با قیافه عجیب که سینه های شکله
مانندش روی شکم بلندش سنگینی نمود. حد و حدیث
سال داشت و نهاد خشن بود، ابتداء خونست نمود
ما را به فراخواندن پولیس تهدید نمود. اما بعد از
او صحنه طالب کک شدم و گفتم: میخواهم سرحد
برسم، البته با استفاده از موتور تاقی قهوه.
گفت: نشود بچگ بفرستد؟
گفتم: این درست در صورتی است که
قهوه های تاقی نیز به چگ پولیس بفرستد.

- ۲۳ -

من با بوی قهوه در پیاله آشنا بودم و
لیکن اینک در میان جوالهای قهوه پنهان بودم. در
موتور هیچ مادی وجود نداشت. نهلی از موط
تا راحتی و همچنان از هوش رفت. باز وقتی بهوش آمد
تا دید که مامهین گرم موتور را غش دارند،
خواست نهاد بزند که با دست دهنش را بست.
خود را محکمتر به پشت کابین موتور چسباند و برای
تازه نمودن نفس، دهن را به سواخی چسبانده
بودم. دهنه، اخیر نهلی را با بهار شکل و داد ن
تنفس منوی بهوش آوردم. با آنخو در نقطه مطلوب
رسیدیم. راننده بکس های ما را در گودال های
کنار سرک پرتاب کرد. وقتی بدنهال آن محله کردیم،
هر دو در گودال لغزیدیم.

ده دقیقه بعد تنگی می را پیدا و هر دو به
استقامت موشن. به سواری آن راه افتادم از
نشینه تنگی به بیرون چشم درختم، آسمان
موشن تاریک بود. از فرط سرمای شدید، نشینه
با یک تنگی رایج زده بود. از میان دهکده ها و
کلبه ها به جلوه گشودیم. کوه های بایر پوشیده
از ابر بودند.
((هوتل آسمان)) در نقطه مرتفعی از یک کوه
نزد یک که تقریباً با ارتفاع ۱۸۰۰ متر از بحر
موقعیت داشت که دارای اتاقهای مدرن، بار و
یک آشپزخانه عصری بود. مردی ست جیب هوتل را
برای مهمانان شخصی خود اعمار کرده بود. اما
عمر برایش بقا ننمود. فابریکات فلز سازی متعدد ی
انجا وجود داشت، به گونه ای که نورالایستاد و از
جمله من، چندین بار آنجا فرستاده شده بودم.
باورم شد که آنجا جای مناسبی برای پنهان کردن
زنبلی از بگرد پولیس است. هنگامیکه از تنگی
فرود آمدیم، مرد بیری که زیاد نمکین نمینود، بکس
های ما را از تنگی انتقال داد. توان قوت را زرد
تصور، فریاد میکرد. زنبلی از شدت سرما میلرزید.
من به او گفتم:
- زنبلی! سرانجام باید از هم جدا شویم چونکه
محال است به اینگونه زنده می ادامه داد.

زنبلی سکوت کرد و من به حرفهای ادامه دادم.
هر چه نیاند تو یک قاتل استی... قاتل
دانشان!...
- تو که ادعا میکنی دوستم داری، چگونه تنهایی
را میبینی؟
- بسیار طبیعی. دیگر نمیتوانم دوست داشته
باشم.
گفتم: من صدایت را دوست دارم، چهره ات را -
دوست دارم. سنایت را دوست دارم و... و...
ولی سنایت که قتل کرده اند، صدایت به من
دروغ گفته و قیافه ات مرا گول زده است. ای کاش
وجدانم را جریحه دار نمیشد زنده
زنبلی های های به می پستن آغازید و در میان حق
حق گریه اثر گفتم:
- تو راست میگویی، تو...
بعد از آنکه پترا سترد، سرانجام در میان انبوهی
از دمه و برف گذشتیم و زنبلی در میان انبوهی از نیمه
و در در حالیکه من کنارش بودم، به فراز گشودم
به هوتل مطلوب رسیدیم.

خانه های هوتل کاملاً به سبک معماری بایری ها
اعمار شده بود. غروشات هوتل را قالی های
مربوب و مویل های انتیک تشکیل میداد. اتاقها
همان اتاقی را در اختیارم گذاشتند که مدتها قبل
با دختر زنبلی چند روزی را در آنجا اقامت داشتم
و اما آنقدر ختر به زودی مرا ترک گفتم:
در میان هنگام روز ما بد آنجا گفتم:

- ۲۶ -

بار هوتل تاریک و شاعرانه بود. من در گوشه ای
نخست. از مالک بار ((جون والگر)) یک ویسکی
مطالبه کردم. مشروب را سرکشیدم. از لوبیکر
اتاق کسرت شماره دوی بیانی رخسار بلند بود.
بعد از بیوشن اخبار جوی را که از برقراری زیاد و
سردی هوا اطلاع میداد، گزارش نمود. بناچار
دو باره وارد اتاق زنبلی شدم. بهت زده پرسید:
نرفتی؟
به حاش چسبیدم و شروع کردم به باز کردن دکمه
های پشنا آرام نفس میکشیدم. لحظه بعد برهنه
در آشپزخانه رسیدم و ویسکی بدن را گرم نموده بود. با
حسادت گفتم: خدا عاشقان را نگهدارد...
درین هنگام صدای طیاره که به استقامت موشن
در پرواز بود، بگوش رسید.

- ۲۷ -

زنبلی را کنار خواب بزمه بود. به او به گذشته
هایش می اندیشیدم. زنبلی آنروز قبل از رفتن
خواب با من به گذشته برگشت و از آنروز تا رانای دی
نمود و متذکر شد که پدرش میراث زیادی به ارث
نمود.

گرفته بود. از اینرو سالهای نخستین زنده گیشان
سالهای برخاطره ای بود. سالهای سفر به انگلند،
هسپانیا، فرانسه و ایتالیا. زنبلی در ایتالیا متولد
شده بود. زنبلی همچنان قهوه کرد که در سالهای
سپین، پدرش و مادرش خانه ای در برلین گرفتند.
پدرش و مادرش فرار گرفت و زنده گی تابناکی برایش
بیشین میگرد. پدر زنبلی چون میراث زیاد
بدست آورده بود. جواهرات قیمتی برای زنش
خریداری کرد. زنبلی را نوا میگرد و پدرش به شور
می آورد. پدرش و مادرش بعد ها بازی در نقش را
آغاز کردند. بعد ها پدرش اسپ سوار ماهر می شده
بود.

- ۲۸ -

آنروز گاری بود که زنبلی به مکتب میرفت. بعد ها
پدر زنبلی به نوشتن سفونی آغاز کرد. رفته رفته
اقتصاد شان ضعیف شد و مادر زنبلی از یگانگی
دخترش خواست بشتوانه اقتصاد خانواده گردد.

- ۲۹ -

زنبلی ماهانه ۳۰۰ مارک از یک فیشن شوی دست
می آورد. پسران به تیاتر و آوردن و نقدانی
عاشق و دل بسته اش شدند. زنبلی از آن جوان
عنوان یک جوان دوست داشتنی نزد مادرش تو
صیف کرد. بزودی لحظات قهوه و اندوه و تنهایی
زنبلی با مبتلا شدن مادرش به سرطان حلقوم که
یکسال بعد از آن مرد، فرامیبرد. زنبلی در روز
مرگ مادرش روی سن بارجه ای را اجرا مینمود.

خدا با عاشقان است

- ۳۰ -

آشنایی زنبلی با نقاش و تصویر ساز به جدایی ویوفا
منتهی و جوان نقاش با ازدواج به دختر دگر تن
داد. زنبلی ناگزیر به اطیش سفر نمود و پس از یکس
سال با ولف برنوشوک مرد جابک که دارای موهایی
پور و جلد سیاه بود، باب آشنایی و صحبت را گشود.
آن مرد زنبلی را تا سرحد جنون دوست داشت و
بیوسته حال میساخت که از زود ارد زنبلی برای
یک پسرک زری بدنی بیاورد و مادرش فرزندش باشد.
زنبلی تن به ازدواج به آن مرد داد ولی بزودی
اشکار گردید که شوهرش مرد زیاد نورمال نبوده است.
زنبلی از آنجا روانه هامبورگ شد و آنجا با گذشت هر روز
قشنگتر میشد و طراوت و زیبایی اش فزونتر. پدر زنبلی
که مادرش زنی جار میشد بود. از برلین به او نوشت که
با خانم قبلی اش به آمریکا بیرون. از طرفی چون زنبلی
فرزند ی بدنی بیاورد. ولف برنوشوک از وی جدا
شد و ۲۰۰۰ مارک را به او واگذار شد.

زنبلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا
با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها
مینوشت، آشنا شد. عشق زنبلی نسبت به ((پیتربار))
شیارا) بعدی آتشین بود که از وی خواست برای
مدتی از نویسنده گی دست بردارد و در کنار او باشد.
چون خود شریول وافر دارد. حساب بانک زنبلی
روز تاروز کوچکتر شد. میرفت تا آنکه به پایان رسید.
آنوقت پیتربار به تقاضای زنبلی به کارنوشتن روشتن
جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر
انجام روزهای دشوار جنگ فرامیبرد. شام یکروز
پیتربار بدید. یکسال بعد زنبلی از سوی داروای
که کار میکرد به رف فرستاده شد. زنبلی آنجا عاشق
تونیوترتی شد. او را د یوانه وارد دست داشت.

تمام روزهمه پیرامون مناسبات اند و سخن میزدند.
مصمم بودند. به محض ختم جنگ و ربای عقد همدیگر
بنشینند. تونیوترتی وقتی مینوشتید، زیبا گیتار
مینواخت.
زنبلی همچنان در آشپزخانه قرار داشت و قهوه
میگفت. گیسوان معطروملایش روی بستروشانیه
ها می چون آبشاری به نظر میرسید. زنبلی با
همان پیراهن خواب قشنگی که داشت به سوی
بنجره رفته، پرده را کنار زد. آفتاب سزده بود.
انگاشتم مدتهاست بیمارم و اکنون در آشپزخانه دار
خود شفا می یابم پس از آنکه دوش گرفتم، فرما پیش
صبحانه را دادیم. هنگام صرف صبحانه به زنبلی
گفتم:

من موشن میرم و از آنجا به وین. تا چند روز دیگر
بر میگردم. عکس و مشخصات خود را بده. یک پاسپورت
ساختی برایت دست و پا میکنم. میخواهم به سوی
برا زیل پرواز کنم. زنبلی با آدا و کرشمه خاص
گفت: راست بگو و دستم داری؟
گفتم: احساس میکنم که بلی.
در کنار میز صبحانه، نشیبه ای گذاشته شده بود.
به یکباره این عنوان درشت نگاه ها می رابه خود
کشید: ((شاهدان عینی مدعی اند که قاتل ترنتی،
زنبلی لورید زنده است!))

- ۳۱ -

و آنکشی متن را مرور کردم. کلیه اطلاعاتی را که
پتراوند در اختیار پولیس زالسبورگ گذاشته بود،
در آن سطوره بود. اینهم تذکر گرفته بود که
زنبلی لورید زنده است با مطالعه آن گفتم:
- زنبلی، به وین میرم. پاسپورتی برایت تدارک
می بینم. توافق پولیس را نیز به یک ترتیبی در یافت
میدارم. آنگاه به زنبلی گفتم که موهایش را رنگ
نموده، نزد یک سلمان رفته، آرایش موهایش را
عوض نموده و مطلقاً تغییر قیافه بدهد. بلا فاصله
را تانگاداد. مقدای جاش را در وین صرف کردم. آن
شب زنبلی به پیشدیده گانم باروهای خواستی و
دلپذیرش تصویر گری مینمود.

- ۳۲ -

دوین، در هوتل امپاساد وین بودم. آنجا نزد
کسار و موف رفته، پاسپورت را نشان دادم و در ضمن
علیه اظهارات پتراوند در نشریات اعتراض کردم. از
مرکز تلفونی پتراوند تماس و برایش نظریات پولیس
را گزارش دادم. پسر از حمام گرفتن و پیش تراشیدن
سرووضع را مرتب ساخته، ویسکی فریاد داد.
یک زن یک طفل با هم برف جنگی داشتند. انا ن
را خانواده با سعادت می یافت. بی الاشی ها و -
صمیمت آنها به حدی محذوم ساخت که با خود
فیصله کردم. به خضر رسیدن من و زنبلی به رید و جنیو
بخاطر آینه خوشبخت، طرح زنده گی با همس
پترا، نجاد رس میخواند. زن معلمه، با ملاحظه
نگاه های من به سوی پسرک، پرسید: ((توسی))
را شما با خود می برید؟

- ۳۳ -

بایترابه میعادگاهی که یک رستوران زیبا بود و
چراغ های نین به شکل غم آلودی انجامی تابیده
ملاقات کردم. لیان و صورت پترا بعد رنگ و روغن زده
و آرایش یافته بودند. پترا احدی خسته به نظر
می آمد. گوی خستگی اش در من تاثیر بخشیده
باشد که بالحن صمیمانه ای، فریاد زدم: من دیگر
زنبلی را دوست ندارم. پیترا عزیز، بهیچوجه
نمیتوانم یک قاتل را دوست بدارم. از آنجا به بارو سکو
رانت کز یاد تاریک بود و فقط یکی دوشم که باروشنی
نیبه مرده نفس میکشیدند. وجود داشت. با نهادیم
اود را حالیکه در ستان رامیان بنجه هایش میفشرد و
نوازش میداد گفتم که سه سال است با شوهرش
مقاطععه کرده.

- ۳۴ -

بقیه در صفحه (۹۱)

دوویسکی دیگر فرمایش دادیم و او حرفهایش را در نیال
کرد: شوهرم بایک آرتیست سینما در رومانیازدواج
کرد و آنجا زنده گی مینماید بعداً من و پترا
متوانیم باریتم بیانوالسد و گانه انگلیسی را اجرا
کردیم.

- ۳۵ -

پتراوند در طبقه بالا، قیلازنده گی میکرد. ویلا
بی باهمه ملحقات و ضروریات که تصویرهای خوش
به دیوار آن نصب بود. اما در هر حالتی برخورد
من با پتراوند، محض یک ظاهر آری بود. مطلقاً
من عاشق زنبلی بودم و او هم حالتی کتر ازین نداشت.

- ۳۶ -

باز زنبلی مجدداً تلفونی تماس برقرار نمود. او -
پرسید: برگه ای در دست پولیس افتاده که...
مجان ننداده، حرفش را قطع کرد. گفتم: ایمن
مسکله حقیقت آنکاراست. زنبلی تاکید کرد: پس
زود بیا. از فرط تنهایی به مطالعه رو آوردم.
مطالعه زیاد نیز چشمانم را بدرد آورد. -
حتماً زود بر میگردم. حتماً...

- ۳۷ -

فصل سوم

آفتاب می تابید و برقراری قطع شده بود. آسمان
رنگ آبی داشت. خواستم به فرانکفورت تلفن
کنم. ابتداء به ابرار رفتم. متعاقباً در منزل یک در -
سرک ۱۷۴ موقعیت داشت، رو برو شدم.
پرسیدم: خانم فونزبرگراستید؟
البته، چه میخواهید؟ صبح هم دونفر اینجا
آمدند. اوزندانی شده ولی...
گفتم: امیداشتها، مرا با پولیس عوض نگیرید.
شوهرتان چه وقت زندانی شده، میخواستم از وی
کک بظلم... او بایست یک پورتیت میکشید.

- ۳۸ -

زنگ تلفن به صد آمد گویی را برداشتم و هلسو
عزیم... من در ابر بودم.
- ابرار چگونه یافتی؟
- جالب.

- ۳۹ -

کارها چگونه پیش میرود؟
- خوب، این هفته پورتیت مطلوب را هم از یک نقاش
بدست می آورم.

- ۴۰ -

در مکتبی که در وسط دهکده ای، در میان جنگلاتی
دوین، موقعیت داشت، ((توسی)) پسر هفت ساله
پترا، نجاد رس میخواند. زن معلمه، با ملاحظه
نگاه های من به سوی پسرک، پرسید: ((توسی))
را شما با خود می برید؟
- جالب.

- ۴۱ -

او کس و گانه گی را که پدرش و آن زن هنر پیشه
گرفته بودند، به من نشان داد.

- ۴۲ -

عجیب است، بعضاً مرد ها، زنان را رها میکنند و
زنان به مردان دروغ میگویند. پترا راتاق کوچکش
کار میکرد. ((توسی)) که با من بود، مادرش را بفصل
زد و گشت: کاکام باول وعده نموده بود که بعد از -
ظهر ما به سینما میرود.
در هوتل، نامه ای از یویدو، جنیو که حاوی یک
مقاطععه کرده.

- ۴۳ -

بقیه از صفحه (۲۹)
نخت. امیوجه شد، بااهی گشت: گیه نکو، زندگی به گیه افزوده و تماش گیه اس. خداهمطورراضی بود، بانکه رضایت خدایکده چه میکند. تومادرو- پدرومهربان داری اوتاتوه مثل اولاد بزور ساختن غم نخو، خدایمهربانی.

۱. با زبان هیچی نگفت، اما در دل هزار حرف داشت، تا به او بگویم. خدا چطور مهربان خواهد بود. مادرم بر من صبر، اما من هیچ نگفتم هر چه داشتم در دل می بود، همه چیز، همه کس چتی او را بیگانه میدانستم اگر چه او خواست در دل غمخیزه من راه باز کند، اما من این در را نمی گشودم.

وقتی به مکتب رفتم، آن شوخی ها و بزدلی گهی ها از من فرار کرده بود، دیگر کسی نبود که از من بپرد، هفتی هایم را دیگر از دست نمیدادم، بر آن نهان- نام نمی ماندم، معلمین متوجه شدند که من بیک شاگرد آرام میدل شده ام. همه میگفتند که حادثه تصادم بر من اثر گذاشته است.

من دیگر هیاهوی بیرونی نداشتم، این غضا هادر دل من نهفته بودند. شب ها خواب نمیداد، از کلکین خانه، قبرستان را تماشا میکردم، قبرستان آرام و خوش مردگان را در بر داشت.

سرود غم در دل نشست. از همه جدا شدم به مسافلی عروسی شادی نمی رفتم، عده ها خوش نمی آمد. در جمع و جویی مردم دل تنگ میشد. همیشه بسا ای قبر مادرم می رفتم، زار می گفتم و از این صدا ها من خاک بالا حرف میزد، گپهای دل را می گفتم، گاهی این حرف ها بلند تر گفتم. میشدند که خود می شنیدم. او همیشه با من با ای قبر مادرم می نشست، دل داری ام میداد. تنها او بود که همراهی می نمود. می گفتم، او همراه و همبازی کودکی ام بود. وقتی که می رفتم صد ها قسم میداد تا نگویم.

دل من هوای غصه ها داشت و تنم هوای نوازشی. شعرهای شاعران بر من اثر می گذاشتند و قصه های نهان شده گان در من خیال می ساختند. دل من خواست با دروید یوار، سنگ و کوک و گیاه حرف بزنم، ادرس - پدرم را داشتم، میدانستم در کجاست، فامیل ام - میگفتند که اولها به پسرانست نهاد و حاله ام از فرزندگی نزد تو میمانی آید، این حرف را خودش به کس هلمی گفته است. من که تنها می ماندم گاهی باید درم در -

خیال حرفهای میگفتم و در خیال از او هم جواب میگرفتم، با مادرم همیشه حرف میزد و ولی از او جوابی در پیشم نمی ساخت، مادرم زن قبولی بوده که اسم قبولی هم داشت. ایسان گلی بود، که دست ناچارم زندگی پر، پیش ساختن مادر قبولی مرا میداد. به چشم خودی نگریستند تا آنکه به پسرانست ساختن اسم قبولی او ((مهم)) بود.

دیگر نمیتوانستم از پدری که مرا بزرگ ساخته بود - پول بخواهم. رفتم درموسه بوت دوزی، به بحث - کارگر شامل کار شدم، مزد میگرفتم و ضروریات زندگی را رفع میکردم، همه میگفتند کار نکند، اما من میخواستم که برای پول، دستم به افراد خانه دراز شود.

صبح می رفتم مکتب، چاشت باشم گریسته پشت میز کاری نشستم و صد دهک کوس جهت فراگیری خطاطی و رسای می رفتم، شامگاه که می آمدم، او را می دیدم. برایش قصه میگفتم، تنها با او خوش بودم حرف میزدم، او هم خیلی به حرف های من گوش نمیداد. حال

ها با بهاری آغاز میشد و بهاری انجام می یافت، او در رشته طب شامل پوهنتون شد. او دیگر درس میخواند، از اینکه نتوانسته نذر می نباید از من معذرت می خواست. من با افکار خودم مصروف بودم، چهره مادر را روی صدها ورق ترسیم میکردم، وقتی تمام میشد به او میبردم، تا تشنه کند. او می دید

خیلی خوشحال میشد. اسم مادر را با هفت رنگ و هفت خط و هفت دانه می نوشتم تا او بخواند و صدیق کند که موقت. او می دید و لبخند خوش روی لبهایش می نشست. پارچهای می نوشتم شعر گوشت می ساختم، او ترش همه چیز که تشنه میکردم تا تشنه داشت.

تا آنکه پدرم به او میبرد، تا تشنه داشت. برادرش وظیفه می داد تا تشنه داشت و تشنه بود. برادرش ماهی یکجا آنها را به هم میبرد، به هم میبرد و راهی شهر بیگانه می میشدیم. او من خیره شد، انطوری که نتوانستم بیشتر از لحظه به چشمش - خیره شدم و از قصه جدایی مانگه ها گردیدم، دستم را میان دستاش گرفت و روم را برای اولین بار بوسید. آن بوسه برایم خیلی شوم بود. بوسه واقعی و راستین بود، مظهر بوسه اوتاگون خیال مرا گرم می سازد. اولین بوسه و آخرین بوسه او بود و دیگر نتوانستم بوسه داغ و گرم او را نصیب شوم.

مسافر گردیدم، به شهر رفتم که آنها مردمان ساده و خوبی داشت، باغهای میوه در ریاضت و نیلی آرای داشت، این دیباخانه. یکی از دیباخان بزرگ بود، روزهای رفتن و در آن دیباخانه می نشستم. اشعه آفتاب در ریاضت و خن آن مرا میاداد و انگشت که با نهایی در آنجا قدم برانداخته بود مرا میاداد و می انگشت، چپله های وشی که با همدیگر گپ میزد و تا در دستهایم میزد و مرا میاداد و انگشت، ماهی های کوچک و زیاده که در بین آب می رقصیدند و جوهر میشدند. مرا میاداد و می آورد. با پدرم باران بهاری، بوی خانه های گاه گلی را بلند میکرد که او این بوی خوش داشت، بهاد می آمد که با آب دیوارهای گاه گلی را تر می ساخت و آن زمان که شوخ می باک بودیم مراد میکرد و میگفت: بیابوک، مرا هم این بو خوش می آید. خوشه های توتوس گند را با بخاطر او می دیدم که روزی در شعر می نوشته بودم، و او اقتدر خوش آمده بود که هیچ توصیفی نمیتوانست بکند. در همه جا با او بودم، همه جا او با من بود.

دسال گذشت و ما آمدیم به آن کوچه، با آن هم کوچه کی های آشنا سلام کردیم، او در آنجا بود، ولی بدیدن ما به احوال پرسی ما می نمود، همه اعضای فامیل ایشان آمدند و ولی او نبود. همه ما پرسیدیم که او کجاست گفتند: کاری داشت آمده نتوانست بیاید. در جمع آنها می که بودند، گپی هیچ کس نبود. بهراستم بطرف خانه شان رفتم، حلقه دروازه خانه شان را - که میدیدم به امید آنکه او در آنجا باشد. خان جوان و - قبولی در را گشود. با عجله پرسیدم که او کجاست، بیروت زده بمن نگفتند در همین وقت او را دیدم که آمد. میخواست پرسش چرایی می نمود. ولی موجودیت آن خانم نگذاشت تا سوال را بکنم. او در - نزدیکی ام قرار داشت، به چشمش نمیدید، سوش را زهر انگشته بود و گشت خانم (۰۰۰) جان و اینها (اشاره بمن نمود)، (۰۰۰) جان، زن نازنین زده شده یکبارزه گشت و اشما و از شکار تان خیلی تمسک شونده ام، بهر ما میاداد و میباید. با بلخندی که روی لب داشت دستم را گرفت و به سوی خانه روان شد،

رسانه ملتون

ادویه مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه میداریم
۱۵ ری: خوشحال میشد مقابل لبه سپین کلس

چند قدم تا خود آگاه رفتم بعد ایستادم و گفتم: نمیتوانم، یک وقتی دیگر می آیم فقط آنها را مادرشان کاری داشت. مرافق را در آواشاره به ((او)) نمودم. او بطرفم نگریست از خاتمش معذرت خواستم و اجازه گرفتم، هر دو از دروازه خانیشان که فاصله گرفتن بعد از سکوتی که دلم میخواست با او از گذشته های مان قصه نایم و از جوهر دنیا برایش قصه کنم، از ((او)) که بی وفاشده بود، تنهایی ساخته بود، غم تازه مرا تازه تر ساخته بود. ولی هیچ نگفتم، به چشمه اش که یادگار کودکی های ما بود خیره شدم، قابلی ایستادم و گفتم: عروسی ات مبارک. او هیچ نگفت و حتی بطرفم ننشاند، انطوری که ایستادم و به حرکت افتادم. چند قدم برداشتم دو باره عقب را دیدم بعد از آن دوباره به راه افتادم و بهش زمزمه کردم، عروسی ات مبارک. عروسی ات - مبارک.

به کلبه ام برگشتم، چهره ام را در آینه دیدم. خطی روی پیشانی ام نقش بسته بود، زیر لب زمزمه کردم: ای تقدیر با من هراتی می خواهی بنما. بطرف آسمان دیدم، ابرهای تیره داشت، ابرهای کعبه اکون دشتان از غصه می گفند. هوای گشمتن دا تیره کی بردلم نیز چنگ زده بود. غبار غم دوباره راه بسوی کلبه میخ زد. ام باز کرده بود، به عکس ما درم انگیزستم، بیادش افتادم، بسان طفلی دریای مسافر گریستم به سوی مزارش رفتم، کوچه سیاه بود، شام چادر سیاهش را گسترده بود، با ای مزار مادرم - رسیدم، نشستم، باد شوی موهایم را بگریه ام میزد. باران دانه، دانه می بارید، آسمان تیره تر میشد و زمین سیاه تر، با پدرم برف شدت گرفت. به

مادرم گفتم: ای مادر! تو که امروز درین بستر آرام خاکی خوابیده ای، روح شاد باد. من راتنها گذاشتی، تنهایی همدی داشتم که تو او را، می شناسی و او هم رفت زنده کی من رفتی مادر! اشک من طغیان نمود. هماره که چشم می بستم زلفهای آن بیشتر از پیش می ریخت و صورتم را نوازش میکرد، ای مادر! تو که زنده میبودی، خدا اقل غمها را دل دخترت را می شنیدی که... دستم بر موهای من نوازش میکرد. سر بلند نمودم، او بود، ایستادم سراپایم را برف شسته بود، بطرفش دیدم آهی گفتم و گفتم: مادرم گلش زنده میبود. نمیتوانستم دردی را که زندگی هدیه ام کرده برایش می گفتم. او در - خالیک بغض گش را میبویزد و گشت: ده ان شام، ده ان باران، چرا اینها آمدی؟ روح مادرم عذاب میکند!

روبرگستاندم و گفتم: ازت خواهش میکنم دیگر در سر قبر مادرم که بودم نیایی همراه افتدیم، تنده شد گام برداشتم و خودم را بکلبه ام رساندم. برف کوچکی رسید کرد. او مثل همه سالها برای پاک کردن بامها روز بام بود و من هیچگاهی نتوانستم درین کلکین بایم و او را تماشا کنم. این پنجروزه ایتم به کوچه می دیدم. هاد گذشته هادرم پیدا میشدند. جوان شسته بودم ولی هیچگاه او را ندیدم. میرفت، هر لحظه بیانش بودم، هر شمرگوشه را بنام ((او)) نوشتم و خودم - حفظش کردم وقتی او را کنار کوچه میدیدم فقط سلام میکردم و می رفتم وقتی به خانه شان می رفتم مثل چایلی می رسید از عروسی خانه میکردم، او خانم مهربانی داشت که همیشه بر من لطف میکرد. دختری تولد شد، قبول و نازنین، آهسته بزرگ میشد و من دیگر همه خیالم بسوی غزال می رفتم ((غزال)) نازنین تهن موجود روی زمین زندگم بود، او من این گرفته بود وقتی در دفتر می رفتم و او با مادرش می رفت همیشه تا ایستگاه در بغل من بود، با من حرف میزد، وقتی خانه می آمدم او در خانه ما بود. هادرم کسی را میبویزد تا او را - بیاروند، برایش هر شام تنه می آوردم و او ذوق زده بدامان خوشتر می افتاد، دوستش داشتم، خیلی دوستش داشتم.

روزها گذشتند، نهال ها ریشه بسوی گراید، دو شب خانه خواهرم رفت شوهرش مسافرو شده بود.

بخاطر تنهایی او شامها به خانه ایشان می رفتم. خواهر زاده های نهایی دورم جمع میشدند، خواهر مهربانم که بهتر است ((دختر خاله)) نگفتم خیلی خاطرم را میخواست، شام شب دوم هینگه وارد خانه خواهرم شدم دیدم از خانه ما کسی را فرستاده اند تا بایم. شب ناوقت شده بود نوشتم، صبح به طرف خانه روان شدم، هینگه داخل خانه شد همه تهرکی دادند. پرسیدم چه خبر است، چه راتنها میگوید. تا آنکه خاله ام شوهر خاله ام با خن شده گفتند: نامزدی ات را با... حرفه شان را قطع نمودم و گفتم: چه میکنم؟ تهر آلود و خشمگین شدم داد و نپیاد بر آوردم ولی شوهر خاله ام گفت: من با ای تو همبند حق ندارم! گفتم: تو حق داری اما... حرفم را بپزد گفتم: اگر پدرم دانی قبول کن، قبول کن، قبول کردم، پنجه های زهر آلود مرگ هم اگر گفتم را خفه میکرد، قبول میکردم.

مسل نامزدی ما با شوهر و شاطی بی پایان رسید، همه تهریک گفتند، همه بودند، جز او را که او را نمی میبویزد چه میشد؟ نیدانم چرانیانده بود؟ فامیلیش خانیش، دخش هم بودند، جز او را که او را نمی می پالیدم، اما در جمع مردم نیافتم.

روز بعد آن از خانه سوی دفتر می رفتم صبح یک روز تهر روشنی بود، او را در مقابل دیدم، ایستادم سلام کردم، سلام کرد بطرفم خیره خیره دید و گشت: نامزدی ات مبارک. این حرف در جایی گفته شد که روزی در آنجا من برایش گفتم بودم عروسی ات مبارک.

چند ماه گذشت تا آنکه عروسی ما برپا شد. من با شوهرم به خانه که بدستانم تهنش نموده بودم، یکجا زندگی میکردیم، او را دوست داشتم، به همه اعضای فامیلی احترام میکردم، شب ها شوهرهای خودم را که ارزش فراوانی داشت برایش میخواندم، به او میگفتم تلخی های زندگی مرا خیلی آزار داده اند، تهر هم درد های من باش، دوسه ماه گذشت، ذوق شاعرانه و سلیقه ام را تمجید میکرد، ولی حالا یکسوز غروبی جا پیدا کرده بود.

ای خدا تو رحم نما، فکر میکنم، دیگر با شوهرم خوشبخت خواهم بود، طفلکان مقبول و نازنینی خواهم داشت و آنگونه مهربانم را برایشان بدهم که هیچگاه کمبودی احساس نمیانند.

ولی او (شوهرم) خیلی تغییر کرد. هر کس را که بخانه ما می آمد، بعد از رفتن بدور میگفت: کسی را بالاتر و بهتر از خود نمی شود و چیزی که میخویدم به قیمت بلندی یا گرانی بدیگران و انود میکردم، رقابت های بیجا با دیگران میکرد و لاف هم میزد.

آهسته، آهسته مراد شام میداد، به پدر و - مادرم توهین میکرد، می گریست و از افعالهای بیجا اش خسته می شدم. برای او در وقتی که آرام میبودی گفتم: همسایه ها چه میکنند، اینقدر فالعسال نکو. دست به لت و کوب برد. فمهای دلم بیشتر - طغیان کردند ولی صرف می گریستم. در هالیم را - روی صفا های کافذ می ریختم، با ای قبر مادرمی رفتم و دردم را به خاک گویش می گفتم و دل ام را تسلی میدادم. تمام روز صرف خانه بودم، از طفلم - پرتار می کردم.

شب هادیر تر بخانه می آمدم و روزهای جمعه و - رخصت بخانه نبود، از دردم تا آنکه بگاهد، به دردم می افزود. او میبویزد و در شفاخانه بسترش نمودیم، خیلی دلم تنگ بود، بسان مرغی به قفس سینه ام می تپید، دیگر روزها صبر بدیدش می رفتم اما اینبار خواستم بیشتر از ساعت مو عود که به او داده بودم بروم.

دروازه اتاق را گشودم، او روی بسترش افتیده بود، دختری در نزدیکی نشسته بود، موهای سیاه چنگ چنگی داشت چهره گندی و قد متوسط داشت، همراهیش سلام کردم، دستش را فشار دادم، به طرف شوهرم رفتم دستش را فشار دادم، او در نزدیکی گشتم - چیزی گفت نفهمیدم، نشستم، زن به طرفم خیره شد، من که از صحت زن هیچ نفهمیدم پرسیدم: معذرت می خواهم و شناختنم از زن تیزه چهره ام نگویست. رنگ رخ شوهرم بهید بطرفش نگریستم، پرسیدم: اینجا را شناختی، معرفی کنی! آن زن به تنگی گفت: ما اینجا چه می کنید؟ کی هستید؟ خندیدم و - گفتم: من خانم (اشاره به شوهرم) و به عادت شان آمده ام. شما... زن حرفم را بپزد و گفتم: شما جدا شده اید؟ گفتم: از کی؟

شوهرم درین حرف ما دود. از من تقاضا کرد تا بروم بیرون شوم از اتاق، تازه نفهمیدم که چرا قرار است او کیست؟ زن گفت: من نامزدش هستم. با ای بستر شوهرم نشستم و آهسته از خانم پرسیدم: شما نامزد او هستید؟ گفتم: بلی، گفتم: ازین خبری داشتی که خانم اینجا هستم، گفتم: نه، مرا گفتم، تو طلاق داده. شوهرم زن میزد و میدانست چه بگوید، بطرفش دیدم و گفتم باکی زندگی میکنی یا من؟ یا با نامزدت؟ گفتم: با نامزدم، گفتم: مشکل من چه نیست.

میشود، طلاق میدهم؟ بلی... زندگی با او دیگر تمام شد. از راهم که سوی خانه می رفتم به سرسزار مادرم برگشتم با مادرم قصه ها گفتم، رازهایم را میختم. وقتی از بستر میبوی شفا یافت، زندگی، خود را با من قطع کرد و رفت سوی عشق تازه اش و من با طفلم سوی خانه ام برگشتم، خانه، خود، نه خانه. او همه چیز را که با خون دل ساختم در خانه ام همه اش را به او که حرص دنیا چشم پدری اش را گشود بود، دادم. او رفت سوی آینده اش، آینده خوش - شان.

ولی چند روز بعد در ایستگاه مزدحمی که منتظر پسر شهرم بودم در مقابل ایستاده شد، نامزدش - همراهش بود، گفتم: سلام! به طرفش خیره شدم، باز هم گفتم: سلام! چرا سلام نمیدی؟ با بلخندی تلخی گفتم: از تو سلام بزرگتر، سلام به کسی میدهم که پسر آنرا بداند و سلام کسی را و علیک میکنم که معنی سلام را بداند.

یک روز دیگر روزی سوزش شروع کرد به نالیدن جور دنیا، همراهش یکجا قدم بر میداشتم و هر دو می رفتم او میگفت تیاک بودی من بتو خیانت نمودم، خیال می کردم زندگی خوبی خواهم داشت، تنها آمدن همه چیز را از قدمت بخانه ام آوردم، صحت را، پول را، دوست را، آرامی را... و از رفتن همه چیز را بردی. ترا بخدا زهرم بده که بپریم، و از اینهمه غمهای غم شوم. تمام ناآرامی های دنیا نصیبم شده، سراب - ایستاده شدم، خشک میشد، در ناوایی نیت بمن می رسید تا تمام میشد، لباس را می پوشم، پاره می کردم، خواب می کردم خواب نمیداد. و دوستانم نزدیک نمی آیند. خانه نیست که لباس و سر و صورت را بشویم می بینی به چه حال افتاده ام؟ حرفی نمیزد و تنها به گفتم هایش کش میداد، او میگفت: بتو سلام میسوزد، زن جوانی هستی، تو هم از روی داری، تو هم ای صبر داری مرا ببخش، مراد ما کن، آنوقت ها که تو زنی بودی همیشه دلم میبویزد، دما گویی جز تو ندارم، تو دما کن که خدا کن کند. دستم برای قرض پیش همه دراز شد، قرضدار شدم، هیچ چیز ندارم و باز می گفتم: گپ بزن، چرا گپ نمیزی؟ می فامی شب ها که در بستر می خواهم تویا دم هستی، هر شب بخواب می بیفتی، هر شب بلا فله و تهره فراوانی می توانم، بیاد می آید که تو را با سبیلی می زدم روی تو میباید و کبود میشد، تویا دم هستی، مره ببخش، بازمی پرسیدم، گپ بزن، بگویی چوخی من شونی غمهای دلم...

با بلخندی گفتم: غم دل مرده شنیدن کار نیست. او می گفت: به مردم هستم؟ گفتم: هان مثل دیگر مردم بیگانه. گفتم: خی چرا گپ نمیزی؟ با آهی گفتم: گپ ندارم، تمام گپهایم بورت - گفتم حالا چهره بگم؟ گفتم: غمهای حالت گفتم: او غمهای فمخوش گفتم. مشه. دوستان او دوستم دارند، در هر خانه که مردم قدر و وزنی دارم، همه با من از خوشی ها حرف میزنند اما تنها منم که از خوشی ها قصه ندارم تا آنکه به آنها بگویم جز آنکه قصه غم را بگویم.

بقیه در صفحه (۲۷)

کوچه های پرتابه از میا میخواست

بقیه در صفحه (۲۷)

سرنوشت «مکدری تاکیگ»

۴۳ میلیون ریکارد دیتربولن و توماس اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدید پیروزی را فتح نماید

سرنوشت موزیسن های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مکدرن تاکیگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ پلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستان اران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مکدرن تاکیگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد و ازهم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مکدرن تاکیگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجوداند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ و سرشلس)) Heal - Parade جهان جای پای برای خوش بازنه نمودند *



دیتربولن همراه با یک بازوگان ها تقریبا یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خیداری نموده و خانواده هابریک دارای آپارتمان جداگانه ولی خوشه هاغ شتوک اند * هرگاه دیتربولن هبای زیاد نمیداشت حاضر بود تا بیشتر اوقات فراغت خود را در آنجا در بزمی * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسستم)) را ایجاد نمود بگذارد * در سال ۱۹۸۱ آنها گروپ جدید ، دیتربولن دووینس آلبوم موسیقی خوش را بنام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستدارش آفرید *

حالا بدون رفیق صبی مزاج خود توماس اندرسن ، دیتربولن صدم است تا جلوی تاز و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

میگوید :

((تکه سفید لکه شده را دوست ندارم * این حرفیست که یکی هکبار برلیمان میگم * زیرا درجهان سه سال اخیر کاملاً * وی (توماس) مرا تا * صراحت واره ها با وی به شکل مواجه می شدم * اگرما دقانه بگویم حال گروپ ده تفوک ((بلوسستم)) برای من بار آور و خوش آیند تراز ((مکدرن تاکیگ)) است هر چند آن زمان جای نخست را داشتیم))

هرابتکار دیتربولن با نام توماس گره میخورد و شهرت وی می افزود * حال است که زمان قریه فال را بنام دیتربولن و توماس او را روی نهانها انداخته است *

اگرچه ۴۳ میلیون ریکارد - ((مکدرن تاکیگ)) در سراسر جهان بفروشی رسید ولی بحران درد اخل

ترجمه از: مونا اکبریس سوند

چطور شد ؟

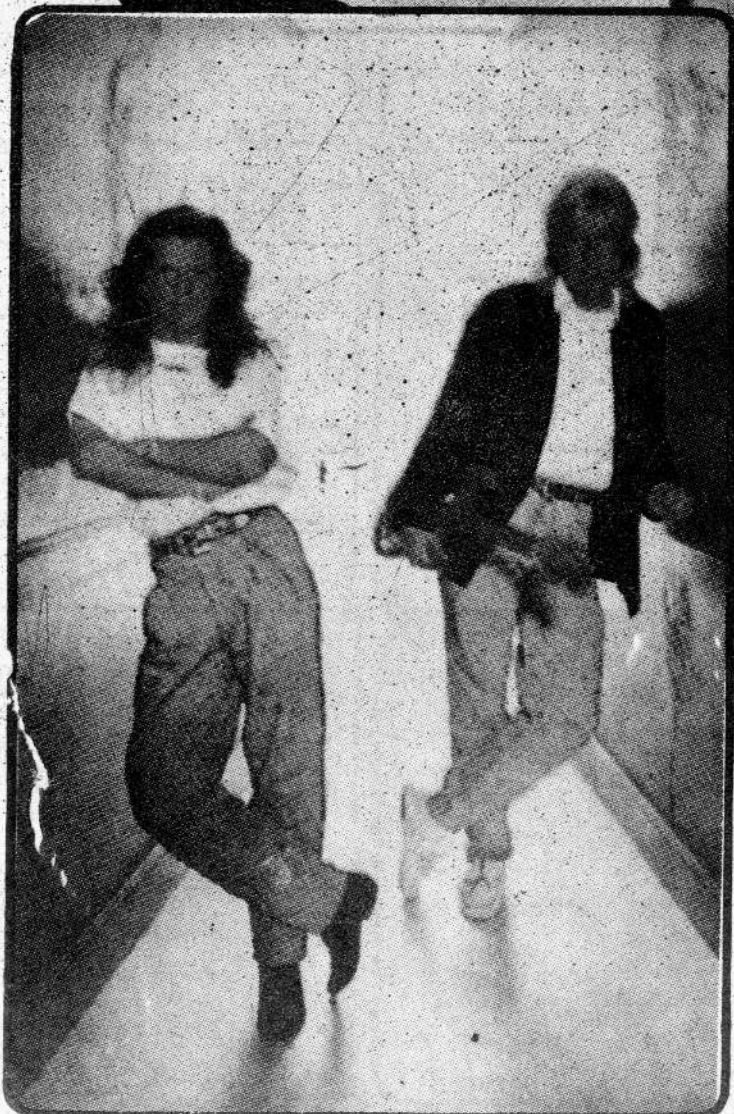


گروپ همیشه باقی ماند تا شمسرازه * آنرا ازهم باشد * دیتربولن میگوید :

((اندرسن همیشه ۴ الی هفت ناوقت از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای مانع قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتواند موفقیت بدست آورد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تراز همگاری در ((مکدرن تاکیگ)) گردید

دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مکدرن تاکیگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است *

قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملاً انسان دیگر مستقل بود * ولی بعدا همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حق ثبت هدیجی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلکسین لباس شای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرنس کوچک شهاست یافته بود که در ((آسمان هفت)) می زیست *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بکنیم ((سکر پیونس)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بوسله (پیکا معمولی) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بظاهر موزیسین و پرودیوسر سکوی پروزی تکیه زاده است * ((انتقام آواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت پیگیری در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسر ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن افتخار می نماید که به آنچه دست یانده ((که هیچکس بدان نایل نگردیده است)) ساخته های او شش بار به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه فراورده های موسیقی اش خوشینانه تضاد نمی کند زمانیکه پای شهرت نیلسن بلیتل هادرمیان باشد *

او معتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا دارد تا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مکدرن تاکیگ)) شبیه هم اند من برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم است نظر افکنند * فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیو ، ساخته های مرا پخش نمایند شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شینگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدار آتش را روشن و قلب آنها را قوت می بخشند *)) چنین قایمه را من دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیرو بخشد *



د شجاره مشتي

ديارانې يامينې ډولونه

يارانه يامينه دانسان د پناهه گونو خوا سو په وسيله په پناهه ډوله پټونډل شوي ده . د لاسي د حسي په وسيله د لاس کولو د شامسي د حسي په وسيله د بوي کولو . د ذائقي د حسي په وسيله د خپلسو . د باصري د حسي په وسيله د ليدلو او د سامي د حسي په وسيله د اورېدلو مينه .

د لاس کولو مينه هغه مينه ده چې په ښاري سرويسونوکي د گټي گوني لمبرکه د لاس په لگيدلو سره منع ته راضي . د ډول لاسي مينه په دغه لنډي کي پوره ښه انځور شوي ده :
لاسدي زما په لاس ټکر شو

په دې خبره چې ياري د سره کر مه
د بوي کولومينه هغه مينه ده چې د بوي په وسيله زړه ته لاره
پيدا کوي . په دې مينه کي مين د مينې د زلفو په بوي پسې ليوني وي
لکه چې وايي :

داسې د يار د زلفو بسوي دي .

که د زار په ښاريه کوڅه راغلي يمه

د خپلو په وسيله مينه هغه مينه ده چې د شونډو او ژبي په وسيله
د زړه حسد وځي ته ننوي . او تر ټولو خوږه مينه ده د دغه ډول
مينه د ايس کرم د خپلو په وخت کي رامنځ ته کړي . لکه چې وايي :

ستاله نري ژبي قربان شم

چې ايس کرم دې پري غاڅه مين دي کر مه

بله مينه د ليدلو مينه ده . د امينه د سترگو له لاري زړه ته سرور
ښکاره کوي . چې د نجونو د ښوونځيو تومخ د ډول په يونظر مينيدل
د پير ليدل کړي . په دې هکله باملرنه وکړي دغې لنډي ته :

په زير و سترگوراته گوره

پي شرمه شپه ياري نه د سره کر مه

اوله مينه هغه مينه ده چې د غوږ وټوله لاري زړه ته ننوي .
دغه مينه په رسني د فټونوکي د تيلفوني مينې په نوم هم يادوي . لکه
چې وايي : په تيلفون کي راغز پزړه
زه دې په تشه غږ پدا مينه يمه

اوز د دخلکوله نظره

- د پناهه اوز ده نوکان د بېکاري علامه ده .
- د نارينه اوز ده ويشتان د نني . تېلي او کوڅه گشتي ثبوت دي .
- د اوز د واو د پړو خبرو سرچينه ناپوهي ده .
- د تيري کوونکو لاسونه تل اوز ده وي .
- سري بايد پښي له خپلي پر ستنې اوز دي نه کړي .
- اوز ده بې تونه د سوبه او شر وېو غېلو په وخت کي په خپله
تجربه کړي .
- او اوز ده زړه ابو الفرج د سوري د کلاسيک ادب مشهور ليکوال
داسې بيانوي : ((پوتن په کتاب کي ولوستل چې د پره اوز ده -
ز پره د حماقت علامه ده . په دې وخت کي پي خپل بحان ته پسه
هنداره کي وکتل او وي لېدل چې دده ز پره هم له حد نه زياته
اوز ده ده . هاخوا د پخوا پي په بياتي پسې مخ واړوه . خوبياتي
پي پيدا نه کړه . وروسته پي خپله ز پره په موتي کي ټينگه ونيوه . اوله
موتي نه راوتلې ز پره پي د پوي لمبي ته نيز دي کړه . کله چې
ز پري اوړواخت تود اور په لمبه باندې د نوموړي لاس وسو اوله
د پري نه پي ليري کړ . په دې وخت کي نه يوازي دده ز پره وسو -
خپله . بلکې مخ پي هم ورسره وسو . وروسته له دې پي پي پي
نوموړي د کتاب په حاشيه کي وليکل چې :
د اخبره رښتيا ده . نوکه چې په ثبوت رسيدلي ده .

پسرلي په لنډيو کي

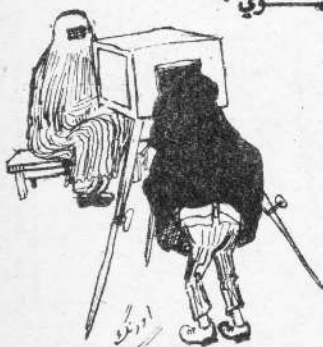
اشپزان شخې غاري گرغسي
وخت پسرلي شو شنه بالک به بخوښه
بهاره بډکه سي خوښه زړي
چې تا کسي خوږه شني شوتلې ډانډ يگونه
به شني شوتلومي خوله شنه شوه
اوس به په شني شونډو د يار سلام ته ځمه
د پسرلي په وخت کي راشه
ما به اورسل کي سري ملي توبلې وينه



د سرگرم له پيښو څخه

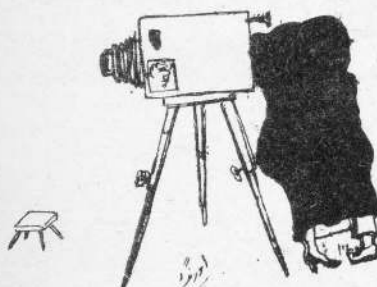
يو خو غلا شوي و چيزي

— اد بي غلا دي اد بانو گاردي .
 — جيب وهونکي دوه ډوله دي .
 يوهغه چي به گټه گونه کي دخلگو
 جيبونه وهي . اوله هغه چي
 د جيب به محاي پردي مضمونونه
 وهي .
 — غل يوازي پيسې او سامان
 پتوي . خواد بي غل انسانان
 پتوي .



پسرلي

پسرلي له دري برخو (په -
 سر - لي) خخه جوړ شوي دي
 د ايه دي مانا چي به دغه موسم کي
 بارانونه ډيري اوجي بارانونه ډير
 شي . نوبه کوچوکي ختي اولاي -
 بيد اکيزي . دغه لي (لاي) ډير
 بله د زار به ښار به کوچوکي د سري
 په سره راوړي . چي له همدې
 کبله له (په - سر - لي) خخه
 پسرلي جوړ شوي دي .



په ښار کي ناروغان ډير دي . که درملتونونه

د ورستيدو قيقوشميرنواولتنو له
 مخي خرگنده شوي ده چي په
 ښار کي له ناروغانو خخه درملتونونه
 ډيري . خوافسوس چي د ناروغانو
 د نسخي دارو کي نه بيد اکيزي .

سرپرست رئيس

د راد يوجردي پرله پسي داستان :
 لومړي برخه

د جردي د پرله پسي داستان خوز ولوستونکو
 سلام !

په دې هيله چي د ژبي په سره هوا کي له سينې
 خرسيد لو . پوزي بهيد لو اوډا کتره د تللو له ناروغيو
 په امن اوسې د دې اونۍ پرله پسي داستان پيل
 کوو : « لنډ موزيک تاسي به خپله وځړ وي »
 راوي : هغه وخت چي زموږ رياست د پټانو
 سپينولو د مستقل رياست په نوم ياداوه وروسته د -
 پټانو سپينولو کميټه شوه . او اوس نه پوهيږم چي نوم
 به يې څه شئ وي . ځکه چي ماتقاعد کړي دي او په
 خپل کور کي پټانۍ سپينوم .
 خداي مي دې غاړي نه بند وي چي د خوشليزو
 خبره ده . ځکه چي په هغه زمانه کي له پټانو خخه
 د چيس جوړولو صنعت زموږ په هيواد کي منع ته
 نه و راغلي ، اوکه راغلي و نوله همبرگ سره يې لا -
 خپلوي نه وه کړي . که څه هم په دغه رياست کي له
 پټانو سپينونکو ، پټانۍ خوږ ونکي ډيرو ، خو ورځنۍ
 کارونه به دومره په چپه چوښيا کي سرته رسيدل چي
 حتی د پټانو خوږ لوبه وخت کي به د چا دخولۍ
 څر بهار او شربهار هم نه اوريدل کيده ، تردې حد
 چي سړي به فکر کاوه د ژوند يو هد پړه ده . « په
 دغه محاي کي يو آرام او غمگين موزيک وځړ وي »
 خوله ورځونه يوه ورځ دغه له مود و راهيسې
 ویده رياست سمد لاسه راوېښ شو .
 رياست هغه وخت دوه مرستيالان لرل ، يو
 اداري او بل هم فني مرستيال و . موږ دخپل
 پخواني رئيس په ليري کيد ونه پوځبر شوي ، اوکه
 دغو دوه مرستيالانو د رياست د چوکي له باره مامور
 رين نه واي راوېښ کړي ، نو تر يو کال پوري چي بيا د
 تشکيل او تعيناتو ساه په موده کي چليد له څوک
 د رئيس په برطرفي نه خبريدل .
 لومړي اطلاعاتي چي له دغې پېښې وروسته په
 د فېر و نو وگرځيده ، زموږ اداري مرستيال د رياست
 له مقام خخه صا د ره کړي وه .
 هغه محان د رياست له بنسټ ايښود وڅو خخه باله
 او هغه د چا خبره چي له فني مرستيال خخه پسي
 د چوکي دوه دري توشکي زياتي نري کړي وي ، په
 اطلاعاتي کي راغلي وو چي « له دې وروسته رياست
 ستولي چاري به اداري مرستيال پوري اړه لري » -
 حتی که څوک وغواړي چي له دفتر خخه دباندې
 بسواړتو کړي ، نو مجبور او مکلف دي چي د دې کار له
 باره د سرپرست مرستيال اجازه ترلاسه کړي .
 کله چي فني مرستيال له دې موضوع خبر شو
 نو د ژبي په سره خله کي يې مافزه وځوښيدل . په
 دغه ورځ فني مرستيال تر غرمې پوري خپل دفتر ته

ننه نه ووت . او دباندې د رياست د مقام تر مخ کښته
 پورته تاویده . هغه دې ته سترگي په لاره وچسې
 کله به اداري مرستيال د رياست له چوکي يا خپزي
 اوډي به په چوکي پښه اړوي .
 اداري مرستيال هم دومره يې خبره نه وه -
 اخلاص مند انوي اطلاع ور رسولی وه ، اوله دې پسي
 خبر کړي و چي فني مرستيال ورته به کمين کسي
 ناست دي . تر غرمې پوري د چوکي له ويري حتی
 خپلونيږ دي د دوستانو ته هم راپورته نه شو . او محان
 يې په چوکي پوري نښلولی و . که دې پوهيد لا ي
 چي ډير چاي خښل به يې دباندې وتلوته اړ کړي
 نوبه هغه ورځ به يې هيڅ چاي نه و خښلی . کله
 چي غرمه د پنځو د قيقو له باره دباندې ووت ، بيا
 د سترگو په رڼه فني مرستيال چوکي ورغی ونيوله .
 د فني مرستيال لومړي کار دا و چي د رياست
 سکرتر ته يې د متحد المال مکتوب د صادرولو امر
 وکړ . په مکتوب کي د اداري مرستيال اطلاعاتي په
 ډاگه رد شوي وه . او فني مرستيال محان د رياست
 کيل اعلان کړ . کله چي اداري مرستيال په
 د هليز کي له پېښې خبر شو . دننه د دفتر ته پسي
 دننوتونه پښه نه کړ . او خپل پخواني دفتر ته لاړ .
 پنځلس دقيقې به لانه وي تيري شوي چي د فني
 مرستيال متحد المال يې ورته پرميز کښود . اداري
 مرستيال چي د مکتوب په باي کي د فني مرستيال
 لاسليک وليد ، يې له لوستلو يې مکتوب په لاس کسي
 وروږه او باطله دانۍ ته يې ورگوزاړ کړ « به دې محاي
 کي دې په خپله لوستونکي يومه چ او وپروونکي موږ
 نيك وځړ وي »
 دوي دواړه پوره بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
 تر شاي يود بل سيوري ته اورا چاوه ، په خپله د -
 رياست کارکوونکي هم دوه ډلي شول . يوي ډلي له
 فني مرستيال سره سرخوخلوه . اولي ډلي له اداري
 مرستيال سره ملاتړ لي وه .
 تر مازد يگړه پوري دواړه مرستيالان په برابر
 توگه د رياست له صلاحيت خخه برخمن وو . خو
 مهمه دا وه چي سبات به کوم يوله بل خخه مخکس
 کيزي . اداري مرستيال هوسياړي کړي وه او ډير پور
 ته يې ويلی وو چي د سهار په پنځه بجي کورته ورپسي
 راشي . خو فني مرستيال له دغې پټي نقشې نه خبر
 نه و . خوار کوتي به اووه بجي پکسي نيولي و . او
 د مامورينو له راتللو د مخه يې محان رياست ته را -
 ورساوه . کله چي د رياست تر مخ له پکسي کښته شو ،
 وارله وار يې له څوکيدار نه وپوښتل :
 — له مانه مخکي خوه څوک نه وي راغلي ؟
 — اداري مرستيال سهار د ملا اذان په وخت
 راغلی و زه ویده م راوېښ يې کړم
 بيامې د روزه ورته پرانستله .
 باتي به بله شماره کي

ای مردک خیله

ای مرد ! بدین هیكل زشت
و س م
تا چند بدنبال زنان می روی
هرسو ؟ !
نبود بخرابات چو توشله
و برو !
نی شک تو زیباست نه رفتار
تو نیکو !
شم است بدین چهره شدن
واله و عاشق .

ای مردك فاسق !

XXX

گوش تو چو بولانی ولبهای
تو گرده .
چشمان تو چون تشله و بلسك
تو فشرده .
دندان تو چون تیشه ورننگ
تو چو مرده
چون پشت زنی گیری زنی
گام شمرد .
درخیل زنان تنه خود را کنی
تیله .

ای مردك خیله !

XXX

باآنكه دوزن داری و داماد
ونواسه .
روشن شده چشم توبه سیمای
کواسه .
بارش سفیدی تویی نقل
وتاسه .
چشمه بدرآید چو زنی بینی
زکاسه .
ناخانه اش او را کنی چون زیگلو
دنیال .
ای خورد کلان سال !
ارسالی : فروغ و فرح

هفتاد روپيه خام

کیسه بري گداز جستجو
مرد لوکس و پولدار بود او را
در سر ویس پیدا نمود و به -
بسیار زحمت خود را بهلوی
آن مرد رسانید و جیستر را
برید و دید که هفتاد افغانی
دارد ، بسیار حکر خسون
شده در همی وقت مرد
لوکس گفتم : او برادر چرا
ایده شور شور می خوری کیسه
برایا فاصله جواب داد -
همراي هفتاد روپيه خامست
بسیار گپ ترن !



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
از کی آموختی ، گفت از آن عده
شاگردان مکاتب که حاخاری شان
در سینما عا گرفته میشود .



خون ناحق دست از دامن
قاتل برداشت
دیدم باشی پنبه های
دامن ندان را

- سر باشد کلاه قیمت است .
- تنهیش که زیاد شدند رخ ها
بلند می رود .
- گوشت بی حکمت نیست
و شلغم بی علت .
ارسالی : احمد فرید خزاعی



ارسالی فهمیه حیات و راضیه حیات

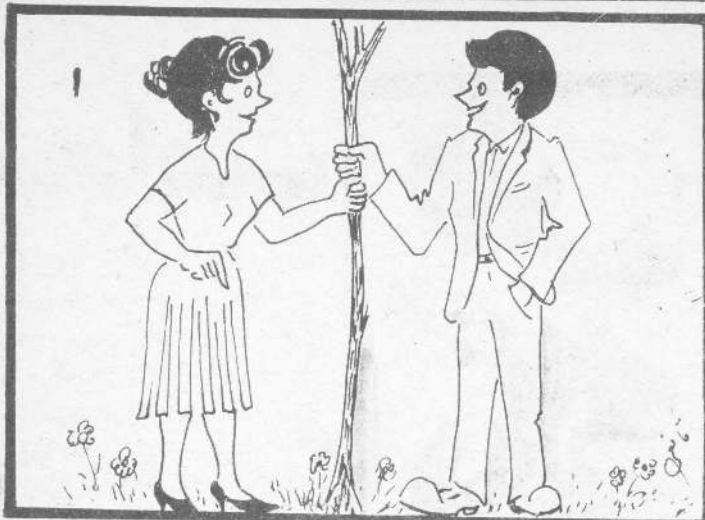
خواهی نشوی رسوا !

همرنگ آمرت باش .

اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر
کابل زیاد شده است و موترهای
ملی بس قطعاً نمی توانند در
انتقال موفق شود ، لذا به خاطر
کمک به همشهریان گرامی هیئت
رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
موترهای تیلو دار را در لیسن
های خود به کاراندازد .
بناءً قیلاً به آگاهی عمومیتان
باشعامت و دلیر رسانیده میشود
که اگر در تابستان گرمی کردند
و یاد زمستان خنک خوردند و مریض
شدند به ما غرض نیست .

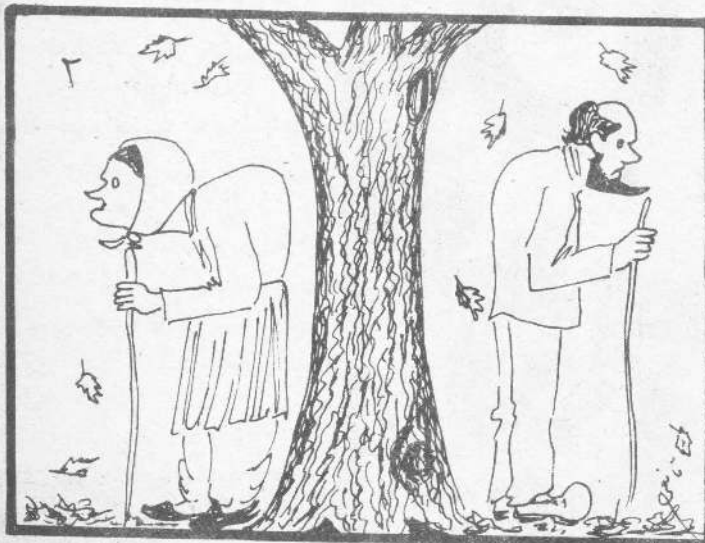
قهرمان کم خورگی



مستری گارسون راصد از د
و فرمایید يك خوراك برنده د ا د
گارسون برسید :
- قربان مرغابی خوب است؟
- نخیر... من زیاده
غذا نمیخوم
- من بریان بیارم
- نه، زیاد است.

- خوراك كیوتر چطور؟
- نخیر... خیلی زیاده
است.
د رعین موقع از میز پهلویس
يكفر گارسون راصد اكره رگفت:
بیتراست برای آقا يك خوراك
مگس بیارید !!
ارسالی: سلیمه و سمیره راصح

دلیل منطقی



يكی از روزها معلم به شا -
گردانش گفت: امروز بایتان يك
سوال علمی دادم ان اینکه اگر
من يك سكه پنج افغانگی را در این
گیلاس که در آن مواد کیمیایی
موجود است، بیندازم آیا سكه
از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
نمیدهد؟ اولاً فکر کنید و بعد
برای نتیجه را بگویید، يك شاگرد

فورا جواب داد که: هيبي واقعهی
صورت نمیگیرد. معلم گفت:
جواب درست است ولی این را بگو
که چطور به این زودی خواستی
جواب را بگویی؟ شاگرد گفت:
بخاطریکه اگر سكه از زمین میروست
شما انرا نمیباید اختیارید.

ارسالی: میرویس کمین

چندک

ایرو باد و مه و خورشید
و قشک در کارند
تاتوکاری به کف آید و رشوت
نخوری
ارسالی: محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
در رخ
بعد از مردن تیل و نسان
به درد نمی خورد
XXX
دوبه روز است که یام نیست
بیدار
مگر پوره شده رفته گد امها؟
ارسالی: باقی عیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
بد بخت است! از يك غم خلاص
نمیشود که غم دیگری سرافش
میاید. این در غمته قبل موثر
بعد یدش تصادم کرد، سه روز قبل
خانه اش حریق شد و علاوه از دو
روزه اینطور است که زنش خانه
راترک کرده و خانه بدوش رفتنم
است.
آیا بد بختی از این بیشتر
میشود؟
شوهر: بله عزیزم، بد بختی
بالا تر از این هم میشود و آن وقت
است که زنش تجدید نظر کند
و دوباره به خانه برگردد.



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین
آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها عیتلر
رویه منسوبین قوای مسلح خود
کرده گفت: هرکس بتواند
بیرون فرانسه را نزد من بیاورد،
برایش جایزه بزرگ خواهیم داد.
چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی
بیرون فرانسه را بیاورد و به عیتلر
سپرد.

عیتلر خیلی خوش شد با
وی دست داد و گفت: ای
سرباز غیور! آخرین به تو وحایت
کن که چطور توانستی بیرون
فرانسه را به اینجا بیاوری؟
عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی
گفت: بلی صاحب با عسکر
فرانسوی مشوره کردم، بیرون
آلمان را دادم، بیرون فرانسه
را گرفتم.

ارسالی: فرهاد بوبل



از فرهنگ غذای شرقی

× تیلوفون

بخت‌ترین وسیله برای ناراحتی
و مزاحمت دیگران.

× میز ماموریت:

یگانه جایی پوره کردن بیخوابی
بی‌ها.

× رستوران:

جایی که بعد از رفتن به آن،
مجبورستی به شفاخانه هم
مراجعه کنی.

× تلویزیون:

وسیله‌ای که بادی‌دن آن مجبور
ستی بخوابی.

تعیه‌کننده: تسرین وحدت



مشکند

هرکس بظرفی سرخود می‌شکند
بیگانه جدا دوست جدا می‌شکند
گر لوده سرش میشکند عیب نیست
آن آدم عویشا ر جرمی شکند
حالا که سرین نشکست است بیا
وین قامت سرین نخمید است بیا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه
مسوول صحت عامه باید در محل
آرام دور از شهر پلان گردد، اما
نسبت نداشتن راه‌های ترانسپورت
رتی وعدم عراده جات کافی به
نظرم بهتر خواهد بود تا این
اقدام در مرکز شهر عملی گردد.
چونکه موقع به ابراز نظر
مسوول اقتصاد شهر رسید،
بلا درنگ ادامه داد: میگویند:
بهرتر خواهد بود تا به خاطر
جلوگیری از مصارف بی‌لزم رو-
غنیات عراده جات کارکنان شفا-
خانه و به خاطر رسانیدن ادویه
و خوراکی به شفاخانه، با آنکه
ادیت‌های شعری در شهر بیشتر
برای مریضان متصور است با آنهم
تطبيق پالیسی اقتصادی شعر
بهرتر خواهد بود تا شفاخانه در
مرکز شهر اعمار گردد.

آمر مالی شهر که به گفته
های مسوولین به دقت گوش‌فرا
داده بود، بالاخره تا قش‌تاق

ابتداء آمر بخش پلان
گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً
این طرح خوب در ماستر پلان
شهر گنجانیده شود. بعداً در
زمینه اعماران مطابق پلان اجراء
گردد.

هنوز گفتار آمر بخش پلان

با بیان نیافته بود که کلید سخن
را مسوول بخش صحت عامه در
دست گرفته ادامه می‌داد: قبل
از همه باید محلی که در آن چنین
شفاخانه اعمار میگردد تثبیت
گردد. زیرا طوریکه وضع شهر
میرساند اعمار چنین شفاخانه
در مرکز شهر نسبت تردد عراده
جات و تراکم کثافات در راز قوانین
صحی بوده، باید برای اعمار آن
محلی دور از شهر انتخاب گردد.
در ادامه گفتار مسوول -
صحت عامه آمر بخش ترافیک
شعری بی‌غرض نمائنده، سهیم
خویش را چنین ادامه نمود:
به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار
بدان شد تا به خاطر سهولت
ساکتین محل شفاخانه اعمار
گردد. بدین منظور فیصله گردید
تاجلسه وسیع پلانی به اشتراک
همه مسوولین در محیط در شهر
دایر گردد.

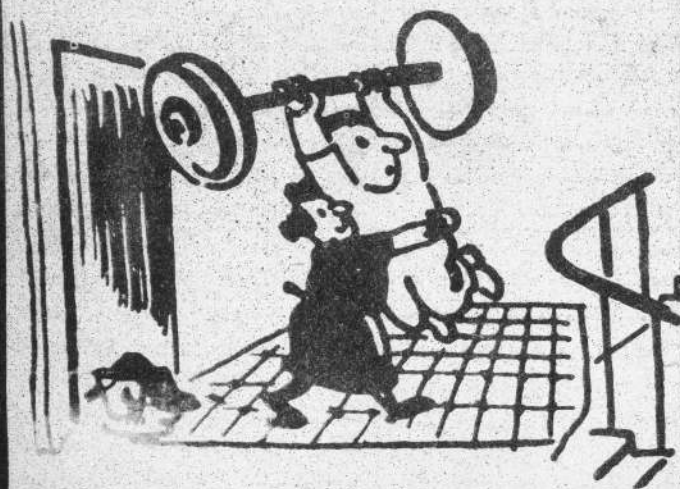
عمان بود که در عفته
بعده تدارک جلسه گرفته شد.
همه مسوولین سر وقت معین خود
را حاضر جلسه نمودند. یگانه
اجنداء که پیشنهاد گردید، طرح
اعمار یک باب شفاخانه مجهز در
محلی از شهر بود. بعد از اینکه
منشی مجلس اکثریت آراء مجلس را
منوبیر اجنداء ذکر شده اعلان
نمود، مسوول شعر بعد از گزارش
مفصل پیرامون موضوع یاد شده
جریان را عرض نظر خواهی
صاحب نظران در مجلس ارایه
نمود.

شفاخانه



* در مورد کارهای خوب گذشته
هیچ چیزی در روزنامه های خوب
گذشته نمی توان یافت.

三子



کمی اینجا تمرین کن چون من باید خانہ را جمع و جور کنیم!

مہ مہ
محفل مہم

محصلی در ایام تعطیل
خود بهر مؤسسه بی مراجعه
کرد ناگاری برایش پیدا کند ،
اما چرباغ وحش جایی دیگری
برایش کار پیدا نشد ، در باغ
وحش برایش گفتند که میمون
ما همین روز ها مرده و نو باید
بوس میمون را بیوشی
و مقابل چشمان ببیند و گمان
در داخل پنجره ها مانند شادی
دل لک بازی کنی ، محصل
بیچاره مجبور قبول کرد و بو-
ست میمون را پوشید و این طرف
و آن طرف خیزک و حسنگ میزد
که ناگهان پنجره با بین بایش
سکست و در اتاق زیر بالایی -
یک شیر درند افتید و از ترس
زیاد در کجی خود را پنهان
کرد ، شیر آهسته به طرف او
آمد و او را بو کشید ، محصل
بیچاره قریب بود جان بسیار
اما شیر آهسته در گوشش
گفت : غم نخور به هم
محصل هستم .

منطق دیوانہ

يك نويسند ، شوخ طبع
تعريف كرد ، است كه روزي -
ديوانه مي باشوق و شور
زياد مشغول باز كردن يك
كلافه نخ بهم پيچيد ، بود ،
است كه ديوانه ، ديگري به او
مي رسد و مي گويد :
- اگر به دنبال سرش
مي گروي زحمت بي فايده مي
مي كشي چون من آن را قطع
كردم . ام .

✕ اگر ثابت شود که مردمی
مردم زندگی میکنند، روزی در
زمین هم مردم زندگی خواهند
کرد.

مادر چهار اهل عتقی، طلای
واقعی میخوان یافت.
اما مادران حباب خوشی پیدا اند
که امروز چگونه زنده می کنند.

میدهند، اما میان انانی کدام تگسان
را از . همیشه ماروم و جور

✱ در برابر ابله های که از تک
زدن بندید می آیند ، یاد اشی خوب
برداشتن میشود .

ترجمہ : حمید خراسانی

شد و به نوبه خود سهم شایسته
اش را درین خدمت عام النفعه
داد^۱ نمود، چنین ابراز عقیده
نمود :

دوستان مسئولین شعبات
مختلف شعرداری نظریات مفید
شانرا رای نمودند. اما به نظرم
بغیر خواهد بود تا نسبت عدم
بودن وجه و تخصیص کافی در زمینه
و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری
از تضارب بن لزوم الی تکمیل طرح
ماستریلان شعری از اعصار
و ساختمان شفاخانه جدید صرف
نظر گردد. حین ضرورت، همریض
داران میتوانند همریض خویش
را به شهرهای مجاور عرض
تداوی انتقال دهند.

همهٔ مسئولین که از تذکره
جلسه چندین ساعتی خسته شده
بودند، نظر آمر مالی شعبه را
ترجیح داده و مجلس را موافقانه
به پایان رسانیدند.

سید امان اللہ " اشرفی



حمز شينواری

غزل یی په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

لیکونکی : ناروق نورد

د خیراد بی مکتب خانگري سبک حمز د شاعر منل شو سبک و

د پښتو ادبیاتو تاریخ د پیر -
روسان نهضت، تحکک نشی هیولای
چی دغه نهضت وکولای شود پښتو
ادبیاتو د باره د بیاد تیاو گرات
کړي او هغه ته د دوی پراخه زمینه
برابره کړي.

په همدغه محالنه د دوره کی وه
چی زموږ د پښتو ادبیاتو په نړی کی
میرزاخان انصاری راوړید او د پښتو
شعر د یوه بی لا روښانه کړه او د
ادبیاتو د پرمخ تګ لړی یی پیل
کړه. که چیرې موږ د پښتو ادبیاتو
بهریو نه تمید ونکی لری کی د -
میرزاخان انصاری او کاظم خان -
شیدا نومونه د پښتو غزل د عنوانونو
په توګه نشو هیولای. نوموړی ته
د پښتو غزل د رسونکی په توګه او غزل
رنگه کوونکی، پښتون کوونکی او په
پښتو غزل کی د پروړوړو صفاتو د
ایجاد ونکی په توګه د استاد حمزه
شینواری نوم به هم خوچی پښتون وې
خوچی پښتو وې، خوچی پښتو وې
ادبیات وې او خوچی پښتو غزل وې.
زموږ د ادبیاتو په تاریخ کی به په
زریکو کوونکیت او تل به ژوند یو او -
محالنه وې، بلکه چی غزل ته د -
خپل روڼ استعداد او اند پښنی له

خو هغه څه چی د حمزه د شعر -
بحانګر تیا جوړ وې د هغه شعر د -
پورتنیو بحانګر تیاوو یو واحد د فتر د
چی یو د بل سره د حمزه په شعر کی
داسی نه شلید ونکی اړیکې لري چی
که چیرې یوله نوموړو صفاتو څخه -
د حمزه په شعر کی ونه لیدل شی
سړی داسی فکر کوي چی د بل چا شعر
لولی نه د حمزه.

پار محمد معصوم د حمزه د ((بهری))
په سربزه کی لیکلی چی ((...تصو
او غزل د وار و ته پښتون رنگه ورکول
د حمزه د شاعري خصوصیت دی. د
حمزه د شاعري نه که پښتون تصوف
او ویشتی شی نو شاید چی د غزل یی
هغه خوند پاتی نشی کوم چی تراو -
سه برقرار پاتی دی بلکه چی د هغه
تصوف په اصل کی د پښتون ملت
پشتوژبی او شعرا وادب د ښیګړی د
باره د غزل په جامه کی یو مسلسل او
بی له جهاد دی))

لاړ پیدا کړه. کوم شکلی انغو -
رونه، تشبی لانی او استعارې چی اوس
اوس په پښتو شعر کی لیدل کیږي
بی مبالغی ویلی شو چی د هغوی
بنکلا نیز بنسټ لومړی حمزه په غزل -
کی ایښی و.
بی لعماد زلفوت سستی په جاو د لسی
د حمزه د شعر په برخه یی غزل کړ و
د پښتو په ادبی لړی کی هر یو
شاعر بحانته بحانګر تیاوید رلوی دی
څوک په شعر کی صوفی، څوک
عارف، څوک نازک خیال، څوک
عده او څوک څه دی، خود به شاعر
کی تصوف، نازک خیالی، شاعرانه
بنکلا او همدارنگه د ختیځی فلسفی
رښی تعلیم لری دی. ((زه چی حمزه
غزل بول، متصوف، نازک خیال
پښتون شاعر بولم دا خبره هم د -
لومړی لعل د باره وړاندې کوم چی
حمزه د ختیځی فلسفی معاصره خیره
د ده))

چینی څخه اوبه ورکړي د غزل ریښی
بی تازه کړي او هغه یی په حقیقت
کی بیا را ژوندی کړ.
کوم خد متونه چی حمزه پښتو غزل
ته کړي په حقیقت کی پښتو شعر ته
هغه خدمت دی چی هیڅ مخکس
سابقه نه لري او د پریزیا د لاسل
شته دی چی زما دا خبره ثبوت ته
رسوي. خود دا خبره هیڅکله په دی
مانا نه ده چی تر حمزه د مخه پښتو
شعر ته چا خدمت نه دی کړی خو
کوم خد متونه چی حمزه سرته رسولی
هغه داسی خد متونه دي چی تر
پوره وخته پوري به نه یوازی پښتانه
شاعران له هغه څخه بهره مند وي
بلکه د پښتو شعر لوستونکی به هم له
هغه څخه بی برخې نه وي. لکه
غزل کی د ((بنکلا)) عنصر ته یی
داسی لږ او وده ورکړه چی په
هغه سره نه یوازی غزل ښکلی بلکی
د غنی بنکلا د شعر نور و قالیو ته هم

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی در ((ظروا)) برلین انجمن درجساد. فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین - پروجکتور را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند، بکار می‌نهاد. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان - بخشدن براتعیق میکرد.

چرخ زنده گی، بازچه برای کودکان، قیاس تیرعاقه ماکس را - بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه کافذی رابه سرعت می‌چرخاند و از پرده کی تاجایی بداخل جمعیه به نوارهای سی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تخنیک تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برای پیش آینده خلق نمودند. پیراز کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلمبرداری‌های خود کرد. برادرش ایمل رابتارخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۸۹۶، در حالیکه حرکات جغرافیائی را اجرا نموده، فلمبرداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیق است که چگونه بدون پروجکتور فلم هایش به نمایش می‌گذارد. ماکس سکلاروفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کافذی سلویدین کاپی و هر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرارداد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروجکتور ماشینی کاپی و غیره آلات می‌گوتید و بالاخره موفق به - ساختن پروجکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهر نموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثبات که برادران سکلاروفسکی به اینجا رسیدند، چنان انصرود و عکسین گشتند که گها از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، با معرفی و تماشاای فلم‌های ساخته برادران لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکافی پارکس برای نخستین بار در معرض نمایش قرارداد شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم‌های لومیر، با خبر منع قرارداد شدن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو مایر سر نخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیر فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکشافات تخنیکي آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامهای پیشماری رابه گونه لوئیز لومیر که با ((سینما توگراف)) خود یلانه واحد فلمبرداری و پروجکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د همین الهه هنر نیایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سکلاروفسکی است. ماکس سکلاروفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گشت. خدمات شایان وی در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قد و با ارزش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حاش نصیب شد، لقب پدر خواب‌های شیرین است که جاپانی‌ها بوی دادند.

حمزه لاد پرتنکی جوان او ان بر مخ می خطنه ویداشوی چی له - غزل سره بی اریکه پیداکر ماورثدن ورخی، پوری چی د سراویم وینته بی مپین شوی غزل لیکی اولاهم زسار باسی چی خیل دنر، قوت اندیشه ارتول ذوق اود نیگلا پیژند نیسی استعداد غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی غزونی، یون بری - وونی، سیرلی به اینه کی اونسور د پستو حمزه پیژند غزل هغه رنی بیلگی دی چی د هر یوه دانگوبه رگونوکی د حمزه له وینسوره تحلیل ی ستایه انگوکی د حمزه وینسور دی ته شوی د پستو غزل جوان زدی بابا کرم

هغه به خیلونود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه پیژ غزل د اد بی مکتب بنسب ی کیبندول شو چی هغه د خیبراد بی مکتب دی. دغه مکتب که جیری ترجمه وروسته دوخت حواد ثودل نه کر کولای شی چی د پستو اد بیاتوبه غنامندی کی ستره اغیزه ویننیدی د بل خبره می تحکه وکر، د پیر حله داسی شوی چی د اد بی مکتب توله موسینور وروسته مختلفی نظر بی رابیداشوی چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیاتوبه تیا خده د هغه ورائی ته را وتلی ده. خود دی خبر ی له یاد ولو سره سره زما د باور دی چی دغه مکتب به پستو اد بیاتوکسی تلباتی وی تحکه چی حمزه به دغه مکتب کی د پیزیات لارویان روزلس دی اود دی مکتب د تلباتی والس د باره د پیر غوتو غور پیدلواندی تینگ بارلری، لکه چی وایی:

حمزه سیرلی لاد خیبرنه نه لسی د پیری غوتی به غور بدو بنکا ری د خیبراد بی مکتب جانگسری سیک د حمزه د شاعری منل شوی سیک دی چی اوس اوس نه یوازی به سره پستونخوا بیلگی به بره پستونخوا کی هم زیات لارویان لری. اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د خیبراد بی مکتب ویا یوازی د هغه به لارویان ویا یوازی د لری یا د بری پستونخوا پوری ار نه لری. دا د مشترکی پستو اد بی مکتب دی.

چی دخیلی و دی. براختیا اوسا - تنی د باره د لری اوری پستونخوا به هر فرهنگالی پستون باند ی مساوی حق لری. د مکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب سبق کتاب دی. او عجبله حمزه زمو د پستونی سیمی مخکیتی لارنود اوگه شاعر دی.

د هر ی ژبی شاعری خانتسه - همانکس نی لری. د یوی ژبی شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلونود یو ژبو سره سیالسی وکر ی اوهه د هغوی بی تحریرسی به خیلونود وژوکی وژوکی او وده - وکر ی چی د حمزه شعرد گاود - د یو ژبو د پیرولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعرد ی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی - هغو ژبو له شعری بیگر و خجسه بر دی باقی نشی.

استاد حبیبی لیکی: ((د حمزه صاحب فن او هنره پستو اد پاکسی دا امتیاز لری چی ده به خیلونو هنری توکوکی د پستو فارسی او اردو اد بیاتوبی بیگری پستونی خصوصیاتو سره داسی گونگی ی دی. چی د پستو غزل بی به نه سینار کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یودیل سره نه شلید وکی اری یکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د - علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی - حمزه تل زیار ایستلی دی - همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفو اری خونو ترجمانی وکر ی.

به همدی اری وند. استاد حمزه شینواری، د دی بونستی به حساب کی تاسویه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعری داسی وایی:

اول زما داس خیال وچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت د برکول به گاردی. خو حالات داسی - پیداشول چی به غیره - د غزل شه خاص افادیه - کیده نوخده بی به غزل کی - پت ته هم مخه وکر. خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما - غزل کی شعریت او تغزل ترک کرل نه داسی نه ده. ما د غزل هم - کوشش وکر چی به بحای باقی شی او مقصدیت هم به کی پیداشی. او - نینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه پستون جوهر کر واوله برخو - شحاله م چی د سرحد شعرا - د دی قدر وکر))

نن ورغ غزل دخیل لغوی - تعریف له محد و دی تحه وتلی ده یوازی د شعو سره خبری کول او نه هغوی د نیگلا ستاینه نه ده غزل د تولنیز وند سره نزدی اری یکی لری. اوس غزل تولنیز وند سره - نزدی خه چی به هغه حلول مو -

نذیر کی شہادت

سہ زئیل خرد
(تری پی تا کا)

تري پي ناڪا ، ڪتاب مقدس
آئين بود ايوه معني (سه زنبيل
خرد) مپاشد . ائين ڪتاب
پيچيده ترين ومثكل ترين ڪتاب
مذهبي دنياست . از (سه زنبيلي
خرد) اولي شامل قواعد رهبا -
نيت ، دوس شامل طرق نجات
وسومي شامل مطالب فلسفي و
مخصوصه روانشناسي است .
اين ڪتاب در سال ۲۴۵ قبل از
ميلاد به وسيله مريدان بودا ،
پس از مرگ او تنظيم شده است

نذیر کی شہانہ

[illegible]

فتوای عجیب

[illegible]

اروس

رب النوع عشق د رنزد یونانیان
قدیم بود . برخی از یونانیان
در آن زمان او را کهن ترین رب -
النوع میدانستند . او به صورت
جوانی بالدار و طفلی باتیر و کمان
تمثیل میشد و مجسمه های از او
ساخته میشد اروس در دوره -
رومان مرئوس به صورت طفلی
نمایش داده میشد .

شناخت از نگاه عرفان

است که مستقیماً به روح اضافه میشود، روح محل تجلی است. (این مقام عارف است و برتر مرحله علم الیقین است.)

سوم حق الیقین که برترین مرحله شناخت حقیقت است. این شناخت فقط در صورت از خود بیخود شدن و فناي بنده در حق و شناسنده در ((ذات تایسته شناخت)) به دست می آید. و این وحدت طالب و مطلوب است.

عارفان این مراحل شناخت را به ترتیب، طر-
بقت، معرفت و حقیقت می نامند.

درگذشته عرفای بزرگ ما در رابطه به شناخت
جهان و حقیقت سه مرحله و مقام را درجه بندی کرده
اند :

اول علم اليقين که به کمک علم و استدلال حاصل
شود و به عقیده آنها این دانی ترین نوع شناخت
است. مولانا جلال الدین بلخی در مثنوی
اش درین باره میگوید :

پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود
دوم عین الیقین که آن مرحله بی از شناخت



احمد يونس

رحيم پير

سوراني

هارون يوسف

د دغه سريال هر کرکتر زموږ د ټولنې د ځانگړو څېرو څرگندونکى

د دغه سريال هر کرکتر زموږ د ټولنې د ځانگړو څېرو څرگندونکى

زموږ په سينما کې سريال يوه نوی پديد ده، بايد رامنځ ته شي

هما مستندي له خپلې رول څخه راضى نه ده

فهرستيزا په پخواه زموږ په لرغونې سينما

کې سينما يا اوبه هنر رامنځ ته شوي. او د وخت په تيريد سره يې وده او پرمختيا موندلې ده. اواز راز راز سينمايي اوتلويزيوني فلمونه جوړ شوي دي. اوس اوس په کال کې د رڼې يا څلور سينمايي اوتلويزيوني فلمونه جوړ يږي. خو تر اوسه پورې زموږ د سينما په نړۍ کې د افغاني سريال معايې نه دي. په دې وروستيو څو کلونو کې د دې نشتوالی د ليرې کولو لپاره پاملرنه او کوشش وشو ترڅو چې د تعليمي اوتربيتي راديو تلويزيون لخوا د يونسف ادارې د سادي مرستې پر بنسټ پرمختګ وشو چې افغاني سريال جوړ شي. د دې منظور د پاره هارون يوسف، وحيد صديقي، انوري او نجيب ساکب د سريال سناريو وليکله.

د سريال چې يوکېدې سريال دي د (شير آقا او شيرين گل) په نوم ياد يږي. ٦٦ برخې لري. د سريال عمده امتياز يې دې چې پر صحنې مسايلو، ټولنيزو ناخوالو او د ټولنې برباوري، مناسباتو باندې د طنز او کيدې په قالبونو کې غير مستقيم تماس نيول شوي چې د کورنيو د پرمختګ او پياوړتيا لپاره دي.

د زياتو معلوماتو د پاره غواړو د انوري سره خبرې وکړو. په اوسنيو سريالونو کې د سريال جوړولو ته ضرورت احساس شو. د لومړيو پلوه د يونسف ادارې غوښتل د ماشومانو

روغتيا په هکله پورې طبي پيامونه ((په لمانځه پورې)) د لارې خپاره کړي. خو زموږ چې د مسايلو د تبليغ د پاره فلم تر ټولو ښه، په زړه پورې او موثره لاره ده، نو د يونسف ادارې خلکو ته په ښه توګه د صحنې پيامونو د رسيدلو د پاره د سريال ټول مصرف په غاړه مواخيست. د دې موضوع يوازې د دې اوبل د سريال هنري څانګه دي. په دې معنی چې زموږ د سينما پرمختګ کې سريال يوه نوې پديد ده چې بايد حتماً رامنځ ته شوې وي.

عائشه جلالی چې د سريال د د ايرکټ کولو دنده په غاړه درلوده (په افغاني فلمونو کې لومړنۍ ځانګړنه ده چې فلم د ايرکټ کوي)، خپل نظر داسې څرګندوي: فکر کېم چې سريال به د پيرې نيمګړتياوې ولري. هکله چې لومړنۍ سريال دي او د تجربې لاندې لودلو پرته چې شوي دي. بل دا چې داسې سريال چې بايد په ښه وينا شوې بشپړ شوي وي د پيرې مسايلو له امله موږ مجبور شو چې هغه په يوه نيمه مياشت کې بشپړ کړو. چې لويديز ته د مټن د زده کولو فرصت د پيرې څو څو نيمګړتياوې سره پورې باور لرم چې ليدونکو ته به په زړه پورې او د منلو وړ وي.

له دې نه چې تاسې د سريال د ايرکټ په غاړه درلود، راضی ياست؟
ما تر اوسه ځينې تلويزيوني تياترګان او تلويزيوني نمايشنامې (لکه څرڅر، اوږد مټ، قصار، سبازان او يو شمير نورې) د ايرکټ کړي. او د ځينو فوق العاده پروګرامونو لکه د شب شعر وښ، قصه، تماشيا اوږد نوي کال د برنامو کارګردانۍ مې هم کړې ده. خو تر اوسه مې فلم نه و د ايرکټ کړي. البته نه يوازې ما بلکې هينڅ افغانۍ ښځې تر اوسه تلويزيوني اويا سينمايي فلم د ايرکټ کړي نه دي. دا چې د سريال د ايرکټ دنده ماته سپارل شوې وه زه با لکېل راهې يم. هکله له يوې خوا ماته دا دنده نوې او په زړه پورې وه او له بلې خوا دا لمسې نۍ سريال دي چې به هيواد کې جوړ يږي. په هر لومړنۍ مياشت کار کې انسان غواړي چې لومړي او پېشګاهه اوسي. ما هم دا هيله درلوده، ولې دخپل کار په هکله څه نه شم اويلای، هکله نه پوهېږم چې تر کومه حده پوهېږم.

تاسې که د سريال د لويديز او نورو هنرګرانو په هکله معلومات را کړي.
په سريال کې د سينما او تياتر پيژندل شوي او موثقي څېرو لکه حاجي محمد کامران، حميد، عبداللہ، مرتضی باقرا، مشعل هنريار، فتيادې، حکيم اطرازي، همام مستندي، خورشيد، ياسمين يارمل، عزيز نورغ، جانان او سيمون پورې برخه اخيستي ده. د فلمي ادارې چارې قاري زاده، اوغش ظريغيار تر سره کړي. حکم فرنود د د ايرکټ د مرستيال دنده په غاړه اخيستي وه. په سريال کې له اول نه تر آخره پورې يوکې تر اوليدل کيږي. د سريال پيښې په يو ټاکلي کور او ټاکلي کورنۍ پورې اړه لري. حوا د ټاټوبي پورې اړه لري، يعنې تياتري صحنه لري، چې د د پورې برخه کې ښې هنرمند او د هنري ادارې هم رول درلود.

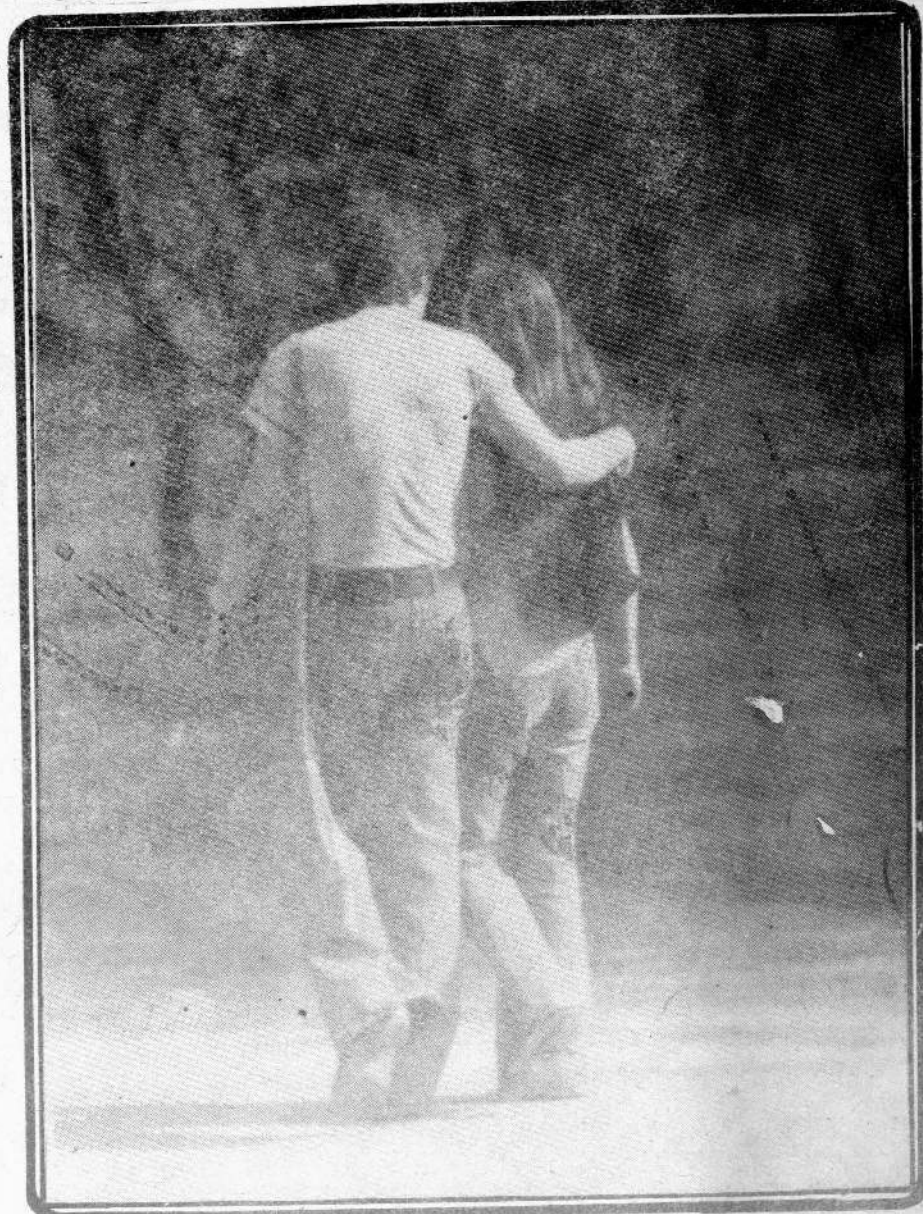
وحيد صديقي وايي:
غواړم د د وستانو پر خبرو ياته کړم چې دې سريال يو ځانګړي خصوصيت دادي چې په يوې کورنۍ پورې تړلی کرکټونه هر يو د ټولنې د خصوصي څېرې معرف دي. مثلاً ښاري مدرسه تپ، ښاري عادي تپ، پورېکرات تپ، کليوالي تپ، اوسانه تپ، بايد دوام د سريال موږ د پاره يوازې نېستو چې له نيمه موفقه د بعد و د پتونو سره سره په موفقيت سره تر سره شو. او دا اميد واري يې موږ ته پيدا کړې چې کيدای شي په راتلونکي کې د ايروسه ادامه ومومي.

همام مستندي د سريال د لويديز ي په صفت وايي:
په سريال کې تمثيل تر فلم اسانه وه. هکله چې ثبت په يوې محدودې ساحه کې صورت نيسي خو موږ يوه مستوره درلوده. هغه دا چې مټن موږ ته هماغه د ثبت په وړاندې را ګول کيد چې د زده کړې د پاره موږ ته پوره وخت نه درلود. نو هيله ماته پر چې ليدونکي د پرمختګ وړ نه اوسي. په راتلونکي کې هم غواړم سريال کې رول ولوبو. امانه داسې رول په دې سريال کې مادي پورې بې بند واره اوږدېکې رول ولوباوه چې ماته هينڅ په زړه پورې نه و. کله چې سريال نندارې ته راندي شو، بيا به هغه هکله د ليدونکو او کرکټونو څخه خبرې کړو.

آیا قد کوتاه می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

مترجم: ستانک



معمولاً عقیده بر جذابیت و این زیادی دارد، ولی

صرف ورزشکارانی برنده شده می توانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف - نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی ترین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه (مراثن) را برگزینیم قد متوسط را در هر گروه محاسبه نمایم آنها متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارتی دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبیعی در حدود هفت و نیم) این واقعیت توضیح منطقی فیزیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانها با هم هماهنگی بیشتری با بطور ساده به سبب فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را قادر میسازد تا کارمینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجرا نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکیبایی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها یک موقعیت فشرده دارد که ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تأمین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون و تنفس، دفع مواد زائد و متابولیسم (استقلاب) آنها را به سبب و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و منابع دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تنومند تر و اعضای قوی و بالارونده تنبیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن و قد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد به همان پیمانه تعداد قوی تری را ایجاد میکند. مصرف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع سطح موثر آن به مراتب گرانتر تمام میشود و بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فیزیکی کمتر در متابولیسم (استقلاب) سهم میگیرند و از نگاه فیزیولوژیکی غیرفعال اند، به عبارتی دیگر بار دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فیزیکی در تعمیر بلند مثل. از این پس تحلیل چنین استنباط کرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بزرگتر میتوانند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند و در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف می توانند حداکثری در برابر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی میتوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده از بین میرود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها را اسرار قد را در خود نهان داشته و این واقعیت را تأیید میکند.

دو میلیون سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره - نسل پیدایش که بنام استرالوپیتکوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، میلیونها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره، خیلی کوتاه، نسلها یکصد هزار سال پیشی کانتروپوس جایش را به سینانترپوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۵۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سینانترپوس بزرگتر از حجم مغز پیشی کانتروپوس بود. بار دیگر تپید قد کوتاه و پرمغزی را بیدار آمد.

در حدود (۱۵۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود. دیک دوره، دیگر صد - هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبیعت بطور باور نکردنی پلوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کی بیشتر از یکمتر بوده است.

دانشمندان را عقیده بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نوا پروسه تکامل فیزیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی بدین مضمین خاص ملاحظه آن هستیم که آیا اولاده، ما، قد متوسط ما را به دیده ستایش و تحقیر خواهند نگریست ولی واقعیت چنان است که در طول هزارها سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

افراد با قد های مختلف میتوانند به مرحله پیری نهایی برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعه پیرانشناسی دارای قد متوسط یا پایینتر از آن بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است.

ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکنیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

آنست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای زیادی در باره قد کوتاه چه؟

بقیه از صفحه (۱۷)

وقتی که...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جارجیتار وجود دارد.

در مورد امید و ابرم مقامات مسوول توجه نمایند. لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمود مایه معلومات بدهید؟

دقیق به خاطر ندارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار میخوانند مانند ظاهر...

شباب، قاسم از گروه موج، خالد از گروه گل سرخ، نعم شمس، بهیمر، ننگیالی، طعماس و عارف همچنان بعد می از دختران شاگرد اینم اند.

استاد آرمان ایاری مایه گفت می توانید که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است، منظوری این است که آیا شما به...

چیزی عشق ورزیده اید؟

بله، حتماً. تمام هنرمندان انگیزه می به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان...

احساس ظریف میدهد و حسد و احساس هراهنک و هرید میدهد و میروح است. من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام.

استاد شما آواز نیز میخوانید، چقدر بارجه آهنگ در رادیو تلویزیون ثبت کرده اید و کدام آنرا بیشتر می پسندید؟

من دو صد بارجه آهنگ در رادیو و بیست بارجه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ ((دست از طلب بزدانم تا کام من برآید)) و ((مرگ تو)) برایم زیاد دوست داشتنی اند.

سفرهای هنری تان به کجاها بوده؟

بلی من به شوروی، منگولیا، یوگوسلاویا، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سوئیس، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کنسرت های خصوصی اجرا نموده ام.

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده اید؟

من تا به حال هیچ تقدیرنامه،

تحفه و جایزه، راب دست نیاورده ام. فقط مردم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدردانی آنها مهم است و من.

زیرا هنر به خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد. محترم آرمان طوریکه اطلاع دارم خالد پسران و رنواختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگویید که خالد فعلاً در کجاست؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت و بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانی گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در بین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک.

پول نقد، یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا. او تا به حال به کشورهای آلمان غربی، ایتالیا، جاپان، هسپانیا، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرت ها میباشد.

آیا گاهی خود را با پسران مقایسه می کنید؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر نباشد، در وجود خالد استعداد زیاد داشت و وی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد البته این را به خاطری نمیگویم که خالد پسر من است. من از یک افغان گپ میزنم. در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعداد ها را پرورش داد.

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بله، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)

بقیه از صفحه (۱۷)



افغانی حق الزحمه برداخت تا صحت ثوابت تعیین شود و لسی اداره افغان موزیک حق الزحمه استاد را بر اساس نوبت معین نمود و صحت برایش چند هزار افغانی محدود و قابل شدن که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا میبایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در پرداخت حق الزحمه تساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

کلام خدا...

تلاوت قرآن مجید به آواز قاری برکت الله ثبت گردیده و به بازار عرضه شد که طرف توجه مومنان مقرر گرفت، طوریکه اطلاع دادیم شتم قاری برکت الله برای برخی از سامعین مبلغ بیش از یک لک

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال آرمان خود در سفر است، من نیز میسر نمیکنم، کوشش دارم و هنوز خوشتر نیاموزم!! در ماههای اخیر کیت های

بقیه از صفحه (۳۵)

مارچ...

از دواج های نامناسب، مصروفیت های بیمورد در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرعت داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

مریضان یافته ام. همین حالا هم که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه ولادت کرده بود و لسی بلاستمانده بود که زیاد خون غایب کرده بود و مرض وقتی به شفاخانه آورده شد بیمار بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست بامن صحبت کند.

مریضانی هم داشته ام که بعد از بهبودی اثنی با نگاه های ملامتبار اعضای فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و بعضی هرگونه سیاست دشمنان نارمان

عماش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، و لسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتن را مشترکاً انجام دادند، چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و حالت او صرف برای دو ماه جفت تجدید تربیت می نمودیم. دارالتادیب معرفی اس کردیم. مروری داشت که ملا لسی زبوتسون.

من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه های سیاستگران

کرده اند. مثلاً چند پیشت خانمی را آوردند که حمل ششم او بود، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را می نمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد، و او را که عاجلاً به مرض ضرورت بود خودم برای خریدن خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم، زین از مرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

غیر از صفحه (۲۱)

آیا قد کوتاه

کوی چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان مسئله انتخاب و ایالت عالی دست یافته است یعنی قد متوسط. ضمناً قابل یادآوریست که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است. اضافه بر آن میتوان گفت که ممکنست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکبایی و تحمل بیرون طولانی ترین ناصله که زندگی انسانی نامند باشد.

طوری که مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد. در نخستین مرحله، این پیرش بسیار طبع خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تیپ افراد قد بلند و قد کوتاه درجهای بسیار یکنواختی را تجربه میکنند. در حالیکه اخیراً در کرانههای مرزهای زیادی هم داشته است؟ پاسخ روشن است. علت بقای افراد قد بلند و هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاها را تحمل بیشترشان تأمین کرده است. کدام یکی از این مزایا بیشتر به نیاز مرد امروزی است؟ البته که تحمل. پس افرادی که خواهند قدشان رشد کند، نباید به خاطر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاه ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند. جاپانی ها بطور خاص با افزایش صحنی قد متعلق اند البته به استثنای موارد قد های تعالی کوتاه. پروفسور ام. ا. ژوکوفسکی معروفترین ایندو کولوژیست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عقیده را دارد.

تلاش به خاطر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نهفته است. عمری که در آن به بنیه ظاهر و جذابیست جسمی توجه خاص مبدول میگردد. با گذشت عمر، انسان در به چنگ آوردن قبلی چیزهای مهم دیگری نقش میبازد و با اینها دیدن میگردد و با اصلاح آنها به فراموشی سپارد.

برای اجرای نقش او خواسته بودند. بیست و پنج نفر را بجای نقش ۱۰۰۰ را برکن. گفتن من چیزی نمیدانم. شور هم گفت: من در کار برده ایستاده هستم هر چیزی که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تئاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تئاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم. بعد کورس مکباز وری گرفتم و تا اکنون به صفت مکبازور تیاتر کار میکنم.

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصروف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت: ((استاد هدایت داده که در ظرف ده دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم. به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم، تیاتر پر از تماشاچی بود، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود. یکی از هنرمند های زن که نقش او را داشت غایب بود و مرا

است و همچنان من استاد خالد بودم و مرا استاد از موفقیت شاگرد خود مسرور میشد. خوب حالا به جای رسیدیم که شهادت مردم زنده می خصوصی خود حرف بزنید.

بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم. خانم قبلاً معلم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیکار می باشد. خالد بیست و چهار سال دارد، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با وای شدیداً انسانی دارم.

بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیاستمداری کرد تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب را استاد توانا در جهان کارها پیش تقدیر نمیشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و تلوویزیون کشور های خارج را زده اند، داده است و در افغانستان یک یاد و پاره گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افغانستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد. این را میگویند قدر دانی از هنرمند.

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست ویدئویی را از او ثبت کرده اند.

خالد چه وقت به افغانستان میاید؟ میگوید و آیا شما از زود آید که نزد او بروید؟

انتخابات هنرمند در وطن و در بین مردم مشرب می باشد. خالد بعد از اینکه کسرت و دورد نیازا تمام کند، به افغانستان میاید. من فقط علاقمندم که در یکی از کسرت های شرکت کنم. من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر زره خاک افغانستان پیوند ناگسستنی دارم.

آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تعریف کنید؟

خوشترین لحظه زنده گی من وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول را به دست آورده است. خوشی من تعاد را این نبود که من پدرش استم، بالاخره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان پیروز میشود پیروزی من

جذبه ترین لوازم تحریر طلاب معارف اقسام کتاب و کتابچه، انواع قلم های خود کار، خود رنگ و ده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش در ستیاب نماییند.

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان
تلفون: ۲۶۷۲۶

غرض اجرای یک کسرت اتحاد شوروی سفر نامم در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم، خاطره آن دیدار همیشه با من بوده است. آنگاهیکه شوهرم به هندوستان رفت بن احوال فرستاد، گفت: (مادر ت راها کن اینجا بیا) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است. من یک فزه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکم. غیا بیست مکبازور ریاست تیاتر:

از من راضی نبود، بلکه برانروخته و عصبانی هم بود ولی من وجدانا احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از مرگ نجات داده بودم. اولین آواز میرومن زن در کشور:

من اولین آواز خوان زن بودم که با جادری رادیو میفرستم و در وقت زمانداری بچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

شگفتیهای جهان

دنیای شگفت انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹٫۸ متر میگردد . بزرگترین گوشت خوار خشکی خرس فقهه ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد .

پرندۀ پستاندار

تنها پرندۀ پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می کند که مشهور ترین آنها خفاشهای گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر میبرند .

عجیب ترین پستاندار

عجیب ترین پستانداران روی زمین کانگروهائستند که بطور متوسط ۱٫۶ متر قد دارند . با اینکه یک نوع کانگرو قمری وجود دارد که تا ۱۲٫۸۰ متری تواند بپرد . همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند .

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی ترین دوره حاملگی پستانداران را در مورد فیل هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دو سال و یکماه) طول میکشد . در مقابل ابوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد .

حیوان کهنسال

طول عمرایی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فربه ترین اسب روی زمین اسبی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت .

بالنکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسنی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست .

دنیای جانوران دنیای شگفت انگیزی است شاید عجیب ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد .

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه است که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند . طول متوسط بالن ۳۲٫۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است . این جانوران در اقیانوس منجمده بسر میبرند و در مسافت ۳۷ کیلومتر اطلی میکند . در سال ۱۹۳۲ بالنی را توزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود . تنه ازیان این حیوان ۳٫۲۲ تن وزن داشت .

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلند ترین گردن ها را دارد . طول گردن زرافه به ۲٫۸۰ متر میرسد .

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز پوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند .

پلنگ حیوان سریع

نیرومند ترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر اطلی میکند .

در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰٫۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردید ، در صورت به اسبهای مسابقه بیش از ۶۹ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند .



جان آغا



جان آغا در حال تمرین

سوال که ما بپرسیم اینست که به نسبت بسی
بند و باری ها یک کد و دی ده کلب چیست
گریز گریز شروع و کلب لغو شد
بعداً ؟
بعد از آن کوان دو شامل کلب معارف
شد و اونجه چنانستیکه یاد گرفتیم
بعد از آن که کلب معارف در گرفت و سوخت
کارش معطل شد و به ورزش (جودو) دلچسپی
پیدا کردیم
چنانستیکه چرا دوام نداد این ؟
بعد از آن که کلب معارف سوخت به رفتن ده کلب
لامعه شهید و اونجه تمرین می کردیم یک کلب
شد که او هم ایلاکم
چه کلب شد ؟
هیچ یک مساله شخصی بود
بعداً ؟
بعد از آن که جودو روی آوردیم و یکسال او را دوام
دادیم
خوب به هر صورت ...
در همین لحظه به دروازه اتاق آهسته تک تک
شده
جان آغا بیرون رفت و چند دقیقه بعد آفتاب به و
لگن را آورد دانستم وقت صرف نان شب است
به ساعت نگاه کردم ۷:۳۰ شب بود
پس از صرف نان و نوشیدن جایی صحت را دوام
دادیم
خوب جان آغا بیاد دارم ایره بگو که ورزش کانگورو
چه وقت یاد گرفتیم ؟
ده سال ۱۳۶۲
پیش کسی ؟
پیش استاد عبد الرحیم یوسفی بنیانگذار ورزش
کانگورو افغانستان ده دو سال ده کلب استاد
رحیم کارکردیم به شکلی که بعد از سال اول شاگرد
های تازه کاره به تمرین می دادیم یعنی هم شاگرد
و هم همکار استاد رحیم بودیم
ده پهلوی او تکنیک های عالیتره پیش استاد
شریف که (۶) خط داشت یاد گرفتیم
آیا استاد شریف کلب رسمی داشت ؟
نی کلب نه داشت و ده خانه کار میکرد
کلب خود چه وقت ایجاد کردی ؟
ده اوخر سال ۱۳۶۴ ده منطقه خیرخانه
آیا استاد رحیم یوسفی برت اجازه داده بود
که کلب واکس ؟
نی حتی او مخالفت کرد

در حالی که پیاله را راست میکند تا برای جای بریزد
بدون آن که کسی به پیشانی بیاورد نگاه می کند
انداخته میگوید
ای کاراک آدم مردم از ارسته نایق نایق جنگ
که و هر کس لک که کار نامرد این نیرت هاس
و جان افادام ناجوان نیس نامرد هم نیس
بلی به چند دفعه زد و خورد کردیم مگر تماش
به خاطر گرفتن حق آدم های بیچاره و مسکین بود
و یا هر کس که کرامت انسانی ره زبانی ساخته و قصدا
کمی ره توهین و تحقیر کرده جزایشه دادیم
پس شما از شیوه عیاران و جوانمردان باستان
پیروی می کنید ؟
اگه به پایه او بزرگ کسی رسیده نمیتانه حد اقل
به حیث یک انسان خوب باید زنده می بکشد
خوب جان افایا در بیا که اصل سوال هاره شروع
کسیم
صحیح
خی ده شروع قصه کوکه ورزش از کجا آغاز کردی
و هم بگو که از اول به کانگورو آوردیم یا پسان ها
نی ده اول کانگورو شروع نکردیم بلکه یکسان
ورزش های ده که ره کارکردیم پسان ها به کانگورو علاقه
گرفتیم و روی آوردیم
اول کدام ورزش هاره کار کردی ؟
ده سال ۱۳۵۶ ده تیم فوتبال و کلب بسوکتس
شامل شدم و مدت دو سال ای دو ورزش کار
کردیم و یاد گرفتیم وقتی به صنف هفت رفتیم به ورزش
تی کوان دو روی آوردیم و یک سال کار کردیم به
خاطری که کلب بوکس لغو شد
چرا کلب بوکس لغو شد ؟

کانگورو را در در ف ورزش های ثقیل جاداده اند
ورزشی که باتمام خشم و غضبش از تعرض میراست از
خود خواهی بلند پروازی و غرور بیجای پرهیزد
و باجهانی از فروتنی در برابر (انسان) سر فرو
می آرد و احترام به جا میکند
کانگورو ورزش دفاع از شرافت و حفظ مقام و الای
انسان است
... و سرانجام کانگورو تنها ورزش نیست پس
طبیعت ساینس روانشناسی و زنده می هاست
وانکه با این ورزش بر عظمت سروکار دارد باید از
این ویژه گیها بهره مند ویا در صدد به دست
آوردن آنها باشد با این پنداشت ها راهی
منزل کانگور بازور زنده جان افایا می شوم
ساعت (۴) عصر است که به منزل شان میرسم
به اتاقی می روم ساعتی از این سو آن سو قصه
می گیم بعداً او از اتاق می براید تا چای
بیاورد
من که حرف های عجیب و غریب درباره اش شنیده
بودم او را خلاف توقع انسان بسیار صمیمی و مهربان
می یابم و در چشمانش میخوانم که آدم جوانمرد و سر
شعاشی هم است
لحظه بی بعد دروازه اتاق باز میگردد و او در
حالی که پستوس جایی بدست داخل میشود از ش
می پرسد
جان آغا بیاد دارم بعضی کسا راجع به خودت
یگان میاسیزنه آیا ای گیم راساس ؟
چه رقم گیم ؟
اینه متلا میگن جان آغا مردم از ارسته نایق نایق
جنگ میکنه و هر کس که دلش شد لک میکنه

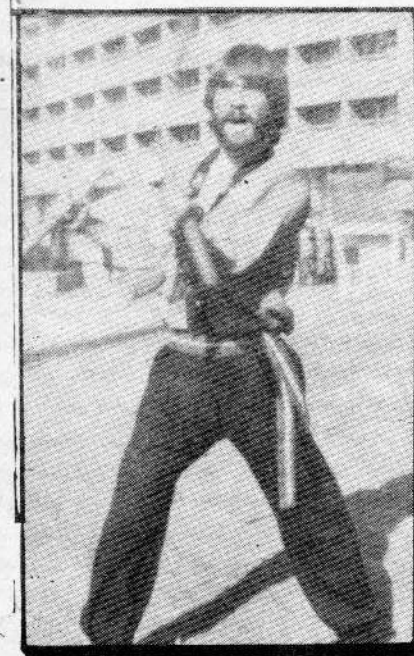
آدم نامرد نیس

کسی که در ورزش کانگورو شاگرد تربیه نموده است



سوال هام به پایان میرسد و من بایست با او
خدا حافظی کرده خانه بروم
به ساعت نگاه میکنم بوره ۱۱ بجه شب است
از جا برخاسته می گویم
به احازیت سیم خانه
با تعجب سویی ساعتش روی من دیده میگوید
کجامیری ۱۱ بجه شواس همینجه باش باز
صبح برو
میگویم نمیشه باید برم خانه
هیچ امکان نداره
نمیشه باید برم خانه
او هم بر می خیزد یکجا از اتاق می برام
جان افایا برو گراج موترش را از دروازه کشیده
می گوید
بقربا بین برسانمتان
در جریان راه موتر بر جاده های بخ زده و بر سر
برف حرکت میکند و او متوجه است که موترش تلفن
و از سرگ منحرف نشود
بعد از طی فاصله ها سوالی به فکر خطور میکند
سوالی که باید در آغاز می پرسید
با خود میگویم خیرا من ماهی راهروقت از ۱ پ
بگیری تازه ام
راحتی گفتی که چند ساله استی و ده کجا
تولد شدی ؟
ده چه میگویم خودت پرسان نگدی
اینه حالی خوب پرسان کردم
ده ۲۱ ساله استم و ده منطقه اوفیان شریف
ولایت پروان تولد شدم
ده ؟
ده هیچ ایره بگو که خانه ده کدام کوجه ام
اونه اونجه دست چپ
موتر توقف میکند میگویم
بیا که حالی برم همراهی ما شو همینجه باش
باز صبح برو
عجب ده ای نصف شوازانده ما برآمدی باز
حالی صلاح هم میکنی حالی نمیم بازیک روز ده
حتما میایم
قول اس ؟
قول اس
دست هدی برافشوده خدا حافظی می کنیم و
تا دیدن بعدی از هم جدا می شویم

پس به اجازه چه کسی کلب واکس ؟
به اجازه استاد شریف
استاد شریف حالا کجاست ؟
او از افغانستان به خارج رفته
تا حال چند شاگرد تربیه کردی ؟
یگان ۴۰۰ نفر میشه ؟
همی حالی چند شاگرد داری ؟
همی حالی چون مصروف سپری کردن دوره عسکری
استم به کلب کمتر رسم و یک دوشاگرد که رسیده
تراس ده هاره تمرین میده شاگرد های نوده
حدود ۱۰۰ نفر میشن
از عسکری گفتی ده کجا عسکراستی ؟
ده فرقه هشتاد
برخورد مسئولین اونجه همراهیت جطور اس ؟
بسیار خوبه اس مخصوصا قوماندان ما و گروال
صاحب سید جعفر نادر که یک انسان جوان طبیعت
اس پر امکانات زیاد داده
ده اونجه هم کانگورو کار میکنی ؟
بلی ده ده فرقه حدود ۸۰ نفر از سرباز ها ره
تمرین میده
ده کلب شخصی تان به نیاز بجه ها دخترها
هم کار کنن ؟
بلی ۶ نفر دختر هم ده کلب ما کار کنن
آیا ای ورزش بری دخترها و زنهامرض نیس ؟
نی کانگورو با وجود ثقیل ترین حرکات خود
اگه به صورت علمی کارشوه بی خطر ترین ورزش
ها اس
ورزش کانگورو چه رقم اخلاقه ایجاد میکنه ؟
کانگورو جنگ بدون موجب انسان همراهی انسانه
نتیجه جهل و نادانی میدانه به همی خاطر کسانی که
ناق با عث اندیت و آزار دگرها میشن یا ناق همراهی دگر
ها جنگ و برخاش میکنه ده حقیقت خلاف ای ورزش
کار میکنن
ده کانگورای گیم هم اس
احترام به انسان
دفاع از حق خود
دفاع از حق دیگران
یعنی ورزشکار کانگورو اولین ضربه ره بری دفاع
خود و دفاع از حق بیچاره ها و آدم های ضعیف
و دفاع از ناموس و حیثیت انسان ها به کار میسره
نه بری تعرض و تجاوز بر دیگرها



این مقد قرارداد با اولاد و پس
امروزی که شریعت بود طبق میگرد
یکی از عوامل این است که
در بعضی موارد استخدام ((است
(به) برای بازی در فیلم ها، به
یک سنت نزد بعضی از اقلیات قابل
توجه است و صورتی میگرد که سنت
شکلی با این متن رسمیت موجود
تعداد کارهای هنری شان را به هم
چیزد. روی این متن و با وجود
اینکه فلم ((شاهانه)) از لحاظ
بکر تجارتی خوانده است.
((بوگادیه)) در برابر سوال
خبرنگار که در فلم جدیدش کدام
ستاره را در نظر گرفته، به جواب
داد: «اوهان همانی ((استیج))
در فلم جدیدش ((سری دیوی))
را گرفته و در قبال بازی اش حاضر
شده که من لک کلداریه و
بپرداز قرارداد مراحل خود را طی
نکرده اما تکیه بر آن دارد. این
اگر چه در لک کلداریه به طور
پشتی به حساب ((استیج))
انتقال داده اند. لطیف لقب چنگ
برای او که همانا ((مردنه جیونی))
است به ارفغان آورد.
امان قرارداد و سابقه ایسن
حقن هفتگی سابقه ای که وی
تا در روند حقن هنرمندان
سینمای تکی کرد به سابقه «یک
صافه در انصاف هنرمندان
چند امده برای عده «ناپا»
کردنی برای عده «م حورت انگیز
بود و این هر چه صورت و این یک
خفت مسلم است که ماجرا را به
همین قطع ساخته است ((سی
بوگادیه)) در رابطه با این موضوع
طی صحبتی می گفت:
ملاد اوایل قرارداد مبلغ هفت
صد هزار کلداریه دیگرم به
((استیج)) خواهد پرداخت که
این مبلغ شامل حق کست
های هنری فلم است که در داخل
خارج که پیش میبرد
پیش خبرنگار جمع در زمینه

بیابادی بارپزی

هنری خیاباره به... به جو به
لایحه امای کی... به ایچی و... را
لایحه... مارتو پیل... هر چه
بهر... ایچی بهو هفت

کن پول، که نهیامی ((استیج))
و ((بوگادیه)) صورت گرفته ایساز
ظن نموده که اندک این قرار
شده است تا به یک تباری سازش
است تا به فتح دیگر استفاده
نمایند.
ولی هنوز این را جمع بندی
نکرده بود که ((سری دیوی)) یک کارگردان
دیگر سینما، اعلام کرد که هرگاه
((استیج)) پیشنهاد او را بپذیرد
و حاضر شود در فلم ((جنگ)) نقش
اصل را ایفا کند، ((متن چکریتی))
را از انشای اخراج میکند و حق
جدید ((استیج)) را برای بازی
پردازد.
((سری دیوی)) به نماینده «شمع
گفت: نام ((استیج)) مثل الماس
است که هیچگاه نمی سوزاند
ولی قدرت درخشش و نفوذ او در
انسان ها به نال ناپسند است
چه هر فلان که فلم جدیدش
را همراه با نام ((استیج)) اعلان
کند و بدین ترتیب قبل از کمال
اگر چه در لک کلداریه به طور
پشتی به حساب ((استیج))
انتقال داده اند. لطیف لقب چنگ
برای او که همانا ((مردنه جیونی))
است به ارفغان آورد.
امان قرارداد و سابقه ایسن
حقن هفتگی سابقه ای که وی
تا در روند حقن هنرمندان
سینمای تکی کرد به سابقه «یک
صافه در انصاف هنرمندان
چند امده برای عده «ناپا»
کردنی برای عده «م حورت انگیز
بود و این هر چه صورت و این یک
خفت مسلم است که ماجرا را به
همین قطع ساخته است ((سی
بوگادیه)) در رابطه با این موضوع
طی صحبتی می گفت:
ملاد اوایل قرارداد مبلغ هفت
صد هزار کلداریه دیگرم به
((استیج)) خواهد پرداخت که
این مبلغ شامل حق کست
های هنری فلم است که در داخل
خارج که پیش میبرد
پیش خبرنگار جمع در زمینه

او باشد چنانکه هست
((من موهن ویلی)) یک
نلساز و کارگردان مشهور دیگر
است که از فلم های مشهور او
((امره اکبر، انتهوئی)) و دیگر
((مرد)) است، او در حال حاضر
مطلب چنین ابراز نظر میکند
وقتی من به هم و احساس می کنم
که راه من به من ختم می شود
و برای من خالی از خطر است دیگر لازم
نیست به من بیاورد هالی صعب
العبور و دشوار و ناشناخته و شاید
هم پر از خطر گام بردارم انتباه من
این است که وقتی فلم هالی
((امره اکبر، انتهوئی)) و ((مرد))
را به شرکت ((استیج)) ساختن و آنرا
به عنوان یک نهاد اساسی تعیین
به ذوق و سلیقه مردم تقدیم کرد،
به وضع دریافت کرد مردم متون
چند امده و گری کار هنری ((استیج))
اند و از این کارگردان های آهسته
استقبال می نمایند.
پس که چنین است دیگر چنانچه
دارد که از کار پرتر و در خود توجه
این هنرمند محبوب مردم احساس
کمی به دنبال آن یکی نیکی
برهم که بهر مندی و توانایی و
موسویت ((استیج)) را ندارد
یک نلساز اگر چه خواهد فلم قابل
حساب تهیه عرضه نماید، باید
به دنبال هنرمندی قابل حساب
باشد و این تلقی شخصی من است
او را به حرف های من کامل
غیر قابل داران و جاری از هر کس
تعصب است ولی از این حققت
هم نمی توان چشم پوشی کرد که
((استیج)) بعد از شمول در حلقه

سیاست مداران و آرای اندیشه
های ابتکار آمیز پیش میبرد
در جانب دیگر ((استیج)) در
یکی از مصاحبه هایش گفته است که
آنها می توانند از هر سیاست
و توفیق را در این دایره حاصل
نخواهد کرد. بنا به ادراک این
حققت او تغییر جهت داده و بعد
از این همه تلاش ها و توجیهات خود
را صرف کارگردان های هنری اش
خواهد نمود.
اگر چنین باشد و چنین شود
صرف ها از هر ده صدق رضا بیرون
شده باشد ((استیج)) برای فلم
سازان ما و هنر سینمای ما معساری
است بهتر و ظیف و پرتوان و
نام و عنوان
علاوه بر این مطالب، این
اصل هم قابل تأمل است که
استیج مردی است صاحب قلب
مهربان و صدور و هر کس
به او اعتماد کند، از این مصاحبه
شاید دریافت خواهد نمود.

پس که چنین است دیگر چنانچه
دارد که از کار پرتر و در خود توجه
این هنرمند محبوب مردم احساس
کمی به دنبال آن یکی نیکی
برهم که بهر مندی و توانایی و
موسویت ((استیج)) را ندارد
یک نلساز اگر چه خواهد فلم قابل
حساب تهیه عرضه نماید، باید
به دنبال هنرمندی قابل حساب
باشد و این تلقی شخصی من است
او را به حرف های من کامل
غیر قابل داران و جاری از هر کس
تعصب است ولی از این حققت
هم نمی توان چشم پوشی کرد که
((استیج)) بعد از شمول در حلقه
اکثره خلق هنر و هنرمند ته دقت
به سترگه که گوی اوس چنانچه
سند و سر حرکت نه اجرا کم
چی به تلویزیون کی را سترگه
خبره می نویساند می زاین شوکی
شوکی او به وینوا و خاور و گریخ کورته
را می اوحتی ورت و ای (بعد می
زویه)) اوایل ناچی اکثر امیت
به رخت کی و ای چی به بنویس
تا به و ریژی سند و با یسد
سنگینه وین ش
بیز و ز خیلی میز و دخیبر و
به لری زیاتوی چی: یوه و و
راد یوه تالار کی د قبال و وزارت
یوه و گرام و کله چی ما ((دور و
زلفواته جو کر به بالشتی ۱۰۰))

چشم پوشی کردم بعد از آنجا
یک قسمت کار، سرانجام او را سترد
نمودم نزد مل و انگیزه های نهانی
وجود دارد که یکی از این مل
صورتی ((استیج)) در دایره
سیاست است. او روی این صورت
روزانه از پنج ساعت بیشتر در کار
حاضر شده نمیتواند و گاهی هم
می افتد در همین پنج ساعت
موجود هم حاضر به کار شود.
مسابقه دقت نشان داده که
با این شکل کار اقتصاد فلم هیچ
وجه تا من و تضمین شده نمیتواند
مضاف بر این، ((استیج)) با هر
نگار ایفی می که دارد نباید در
روز بیشتر از پنج ساعت کار متواتر
انجام دهد که این خود معضله
بزرگی در کار سینما کی می تردید کار
خاله. هنری است ایجاد میکند
آن زمان که ((استیج)) از
صحنه به کار میبرد و تا وقتی
که ختم کار را اعلان نمیکند و صحنه
و رابطه جریانش را پیش

یک خطر بزرگ صحنه مواجه
گت «ش ماه بستری شد تا
صحنه یات» ولی دکتوان معالیم
برایش میسر بود و اندک امکان
بود تکلیف او را بدادست «بنا»
برای حفظ ماحدم از جمله
مجدد مرض، همه ساله عازم
امریکا می شود و حداقل دو تا سه ماه
در آنجا باقی میماند که این هم
برای یک فلم ساز معضله بزرگی
است. از این گذشته ((استیج))
گرفتار می شود شوق النفس ((اسام))
هم میباشد که هوای مرطوب شهر
بسی، برای شدید میضی او
اثرات ناگوار دارد از این رو به
اساس توصیه دکتوان باید اگر
ایقات بیرون از شهر بی زندگی
نماید.
با ملاحظه این همه دشواری
ها آیا باز هم ممکن است صحنه
لک کلداریه را در بدل یک تک بخت
از این که شانس بردن خلسی
قلیل است، از دست داد؟

میرد، دیگر گذشته است. لذا
من با خود فکر کردم و ضرورتی نیست
که مطابق به میل خواست یک
هنرمند کارهای یک فلم تنظیم شود
بلکه ضروری است که کارگردان ناظر
کارها باشد. اینکه هنرمند
((استیج)) است یا ((انل
کیو)) «جکی شوی» است یا
«شروکهن سنا» دیگر تفاوتی
ندارد.
در مورد ((استیج)) یک مطلب
قابل ذکر دیگر وجود دارد
این شرح که سه سال پیش واقعه
برای او روی داد که در اثر آن
کاهش صحنه دید بدن کی او

توب به رخت کی و آوری
داجی زما خوشنهی یانه بیجا
هم زه اکثر خبلی سندی نه
یو ای اویم بلکه گوی هم «نگه موز
دخیلو سند و ری وید یو کشته
ثبت کی پدی. هند آچی برینا وی
زوی من دوا به بینی به یوه موز کی
کی یو ای چی موزی کست خو
وید یوه ویا جو چی سند ری یو یو
هنری اختار اتوا و هنری سفونو به
هنگه و ری یو به وی
گاری بدال د پیلو یوه او یو یو
جایی دی به بهر کی موهمه
لونه ترلاسه کی پدی. ما وین یو یو

تاده اند، عهده دارند که
علا بهر کترین رقب هنری
((استیج)) همانا ((وود کشته))
است. زیرا از لحاظ استحکام بازی
تاش های خسته کی ناپذیر برای
بهتر شدن کار، توانندی هنری،
ظرافت و بدیهه پردازی در هنر
تالی، این هنرمند متفرد به خود
است.
((وود کشته)) کوچکترین بی میلی
و نشود کی در کارش نشان میدهد
هنرمند است متواضع که در
این اواخیه تعداد هواداران
افزایش قابل ملاحظه پیدا کرده
است. با لخصه فلم های «سیت
میویتی» و «انصاف» که از هر
لحاظ شهرت و محبوبیت بی حد
حصر برای او رفغان آورد و سحر
کار هنری اش در ذهن بیننده گان
نفوذ و رسوخ قابل ملاحظه نموده
است.
((وود کشته)) خوش در این
مورد جانب احتیاط را گرفته و هیچ
مایلید به ارتش های پیشنهادی
پیش کستان خود ارجح بگذاریم
کارگردان شان بپذیرد. احتیاط
نگاه کم، ملاحظه داریم در کار
دای خود توقع طلب باشیم تا
فاسد را کار بگذاریم برای اینکه
هر کسی برای خود است.
((استیج)) صاحب «استیج»
است و «وود کشته» «وود
کشته» همان است که بوده است
و من وظیفه ندارم جای، قلم
محبوبیت و هنر و استعدادی دیگر
را صاحب نمایم.
من عهده دار هر کسی در این
دانی و توانایی، ذکاوت و استعداد
کارها را خود به پیش میروم ولی در
پهلوی این عناصر یک نکته را نباید
نادیده گرفت و آن اینکه انسان
باید صاحب شخصیت باشد و من
شخصیت خوب
من هرگز در لحن و صحبتی نیست

که ((پرکشی مهر)) از گاست فلم
((جادوگر)) مرا اخراج و در عوض
((استیج)) را شامل کرد. من
نقط این را میگویم که نقش خوضه
رامن سترد نکرده ام بلکه از من
توسط کارگردان گرفته شد. اینکه
علت چه بوده نقط ((پرکشی مهر))
میدانند پس.
در خصوص اتصال ((استیج))
از نقش های تخیلی شده، نام
نگار شمع را قیده بر این است که
این اولین اتصال در زندگی
هنری این هنرمند نبوده و سابقه
هم در این خصوص موجود است که
شاید کمتر از شخص از ان مطلع
باشد و ولی میباید گفت که
آهیم این تازه تین اتصال
((استیج)) از کار هنری که
توسط «سینما» و «رویل» کار
گردانان موجب صورت گرفته هر چه
باشد مبتنی بر شانس و بدبختی
و شخصیت بدبختی نیست بلکه
انگیزه های غیر از این است که آمد
با خود داشته است و ولی بدبختی
از چند مورد مشابهی دیگر همانا
طرد ((استیج)) از کار هنری است
یا داری شد. سه سال قبل
«بیون چندرا» کارگردان مشهور
سینمای هند فلم خود همراه با
نام استیج را با طنطنه اعلام کرد ولی
موضوع این هنرمند دیگر
گرفته شد و فلم به سر رسید
همچنان «تی رما را» کار
گردان دیگر، کار فلم «لادلا» را
با شرکت ((استیج)) و «پنه»
انفار کرد و بعد از سه ماه کار در
حالی که یک اهنگ فلم هم صدا
بندی و فلم دارن شده بودند
کهانی کار فلم متوقف گردید.
نتیجه اینکه در قبال ایسن
همه ریداد های ناسالم بیرون
برخی از موارد علی الرقب حدس
و گمان ها به میزان حق الزحمه
او افزونی قابل ملاحظه می هم
رونا شد.

یعنی عده از اقلیات حاضر
شدند در برابر او از وارد ادای
شان انصراف به عمل آورد و برخی
دیگر کارش را با این هنرمند در
قبال ارتقای حد در حد حق الزحمه
استقامت دهند.
بعضی از هنرمندان مانند
«متن چکریتی» پیوسته تلاش
میورزد تا در پهلوی ((استیج))
هنرمندی گد و بعضی دیگر مانند
«ری کیو» با صرف اینکه فلم
های «امره اکبر، انتهوئی» و
«نصیب» در پهلوی ((استیج))
از فلم های خوب و درخشش او
صبر می شود، دیگر حاضر نیست
با او کار مشترکی را انجام دهد.
ضمیمه دلی اندین مورد
چنین بهره میگیرد:
«استیج» مدت ده سال
تأمل در قلمرو سینمای هند مانند
یک سلطان حکمروای داشت ولی
معلوم نیست این حکمروای او چند
سال دیگر دوام خواهد کرد.
آیا ستاره بخت اقبال در
اسمان سینمای هند پر شمع و
تلا خواهد بود یا راه نخل و
افول خواهد رفت؟ آیا کسی
حکمروای هنری را همچنان دهد
تصرف خواهد داشت و جایش را
به دیگری واگذار میکند؟ آیا اها
دور اندیشی که دارد توان خواش
آینده اش را دارد و میتواند تصور
کند که در آینده دور یا نزدیک
با چه سرنوشتی قابل میشود؟
برای همه سوال های درج
فلم تحت کار ایضا خواهد داد
چه اگر بدین این فلم احد قابل
سه. فلم او را لحاظ پذیرش مردم و
نرخ و حقایق هنری چیز هم مطلقا
توار کرد و دیگر نامی وجود نخواهد
داشت که ((استیج)) کسی حکم
روای را در قلمرو سینمای هند از
دست بدهد و بدین ترتیب نه
سال دیگر بی خیال و اندیشه
تا ج شهنشاهی را بر سر خواهد
داشت.
در صورت و این طع افتخار
مال کسی خواهد بود که عجلانش
پشتی در زمینه شکل است.

وی به آخری که تاس خبله خه
ویل غواری مهربانی رکی میورز
خبیره دوام و رکی
زیراد گران و هیواد والو خبله
هبله داده چی لری ترلز و افغانی
اصیل فولکلور سرده هرجا به او از
او هنر چی وی مینه بیداکری
هنگه کله چی کم واده و ولار شو
مخاکی له دی چی پروگرام بیل شی
یا لری ترلز یوه دی سندی و ویل
سی نوفا میا و راسی یی چی دجی
حیث سترده وای او داسی
سند و تکرار تکرار و ویل هبله هم
کیزی.

نیو هیواد و کی به مونی کله قدم
د باندی کینود د جاسره به کوی
وی او د جاسره به قلم او کاغذ چی
زمن امشا به بی نوشتند
تاس به شخصی ژوند کی خه
روز لری، عزیزه جان سوال تاسی
ته متوجه دی
ز به شخصی ژوند کی خبلی
هیلی یوه شمیم دوه زامن لرم
او د لور د د لور و هیله نه لرم
یو ایچی از وی د ژانویه روزنه او
لوی زده کی دی
تاسی دخیل هنر سینه والوتسه
تیم سوات لری
ولی نه موز لری کال ته یو
کسرت لری یو یو سندی به یکی

تراوسه دوه علی د موزاتیک المار
چکولوا کیا و هند ته او د خلل
سرووی اتحاد ته او یو خلل عراق
منگولیا، بولند او یلناریاته سفر و
کسری پدی
تاسی که موز ته یوه به زه
یو یو هنری خاطره وای به یسه
وای
والله خاطری خود یو دی
خو (شست یوه خورار) یوه قصه
به تاسی ته و کی
کله چی رسمی محفل و یی به اول
کی دیر یو یو یو راته کی یی
موتری او یل راسی خواهد آچی
محفل ختم شی بیان و خوک زمو
بادری کی حال داجی به هر

سند و ر بله د هنری ویناوتسه
می لاس کی داسند و د حاضر
سند و سر حرکت نه اجرا کم
سند و ر بله د هنری ویناوتسه
ویلی چی دیر یو یو یو یو
زیا د دی یو یو یو یو یو
د به هنرمند کی و یاره کم یکس
د یام و دی. اسماعیل پیروز
داسی جواب راکی: د به غز
به خوکی د به کیو یو یو یو
شمار و نه ارکستر ته والی حتی
د می چی موسیقی ریاست
بیز و ز خیلی میز و دخیبر و
به لری زیاتوی چی: یوه و و
راد یوه تالار کی د قبال و وزارت
یوه و گرام و کله چی ما ((دور و
زلفواته جو کر به بالشتی ۱۰۰))

سلوسند رویه حد و کی لیست
کری چی اتیا سند و د هنری
سره نیرگی دی
عزیزه افغان وای مالا ۱۰۰
سند و ری به راد یو ۱۰۰ سند و
به شاوروکی به تلویزیون کی تیت
کری دی
ستاسی د پاریس سباز
دی خطی رانی ۱۰۰ سند و
گت شمیر خلق خونبوی می کچی
زما به نظری به کیو یو یو یو
زما به زست و حرکات و سر
هنگاری دی
کیو یو یو یو دی د ستا و
حرکات و به هکله باید و یو یو یو
توله هیو به ده رسید لی او

اکثره خلق هنر و هنرمند ته دقت
به سترگه که گوی اوس چنانچه
سند و سر حرکت نه اجرا کم
چی به تلویزیون کی را سترگه
خبره می نویساند می زاین شوکی
شوکی او به وینوا و خاور و گریخ کورته
را می اوحتی ورت و ای (بعد می
زویه)) اوایل ناچی اکثر امیت
به رخت کی و ای چی به بنویس
تا به و ریژی سند و با یسد
سنگینه وین ش
بیز و ز خیلی میز و دخیبر و
به لری زیاتوی چی: یوه و و
راد یوه تالار کی د قبال و وزارت
یوه و گرام و کله چی ما ((دور و
زلفواته جو کر به بالشتی ۱۰۰))

سند و ر بله د هنری ویناوتسه
می لاس کی داسند و د حاضر
سند و سر حرکت نه اجرا کم
سند و ر بله د هنری ویناوتسه
ویلی چی دیر یو یو یو یو
زیا د دی یو یو یو یو یو
د به هنرمند کی و یاره کم یکس
د یام و دی. اسماعیل پیروز
داسی جواب راکی: د به غز
به خوکی د به کیو یو یو یو
شمار و نه ارکستر ته والی حتی
د می چی موسیقی ریاست
بیز و ز خیلی میز و دخیبر و
به لری زیاتوی چی: یوه و و
راد یوه تالار کی د قبال و وزارت
یوه و گرام و کله چی ما ((دور و
زلفواته جو کر به بالشتی ۱۰۰))

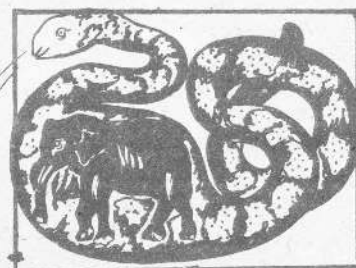
سباوون و کودگان

همچنان یاد آوری شوم که برای صفحه تان بنویسید و بیا فرستید. مطالب آفرینش تان را به آدرس ما ارسال دارید. درین صفحه مطالبی نه در باره شما، بلکه از شما و برای شما به نشر می رسد. آرزو مند هستیم، مقصدی صفحه را در تهیه و فرستادن هر چه بیشتر آن با مطالب، نقاشی، رسانی، کارتون و همچنان نظریات و مشاهدات سالم و به درد بخور تان یاری رسانید.

کودگان عزیز! بدینوسیله برای همه تان موده می دهیم که مجله سباوون از همین شماره به بعد ((سباوون کودگان)) را نیز به منظور فراهم آوری خاطرات به نشر می رساند، که کار سودمند و ستودنی است. مبنی بر بذل توجه به نسل بالنده شما، شما که سر از همین شماره بجای در سباوون یافتید، پس بکوشید مجله را در وقت و زمانش بدست آرید و سباوون خودتان را با دقت کامل مطالعه نمایید.

قازها و قوها

نویسنده: سید علی



چشمی شهرزاده

شوی و دیو بومار انجیری تیر استرگو شوی پیو جوان باندی می خوله لگولی و هفه انجور داسی و.

هفه وخت چی شیز کلن دم د واقعی کسجه نوم کتاب کی می چی دپراخ جنگل به هفکه لیکل

بطرف مزرعه د وید و د یسد که قازها و قوها از دورد ریزوازانسد و بزود ترین فرصت عقب جنگلهای انبوه غایب می شوند. در همین لحظه درک نمود که آنها برادرش را با خود برده اند. از زمان های قدیم در سار ه قازها و قوها حکایت میکردند که آنها اطفال خود را د زدی نمود با خود می برند. دخترک تصمیم گرفت تا آنها را تعقیب کند. بنا به شروع کرد به د ویدن، در راه دید که تنور ایستاده است.

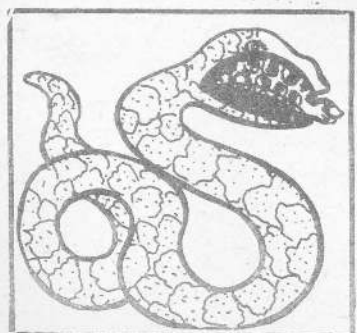
بود نبود یک مرد و یک زن بود انها یک دختر و یک پسر داشتند. مادر به دخترش گفت: من ویدرت برای کاری روم، تو مواظب برادرت باش! از حویلی دور مرو و هوشیار و عاقل باش! مادر بازگشت برایت دستمال سرمی خریدم. پدر و مادر یکجا رفتند اما دخترک فراموش کرد که والدین اس به او چه امر نموده بودند. برادر خود را بالای سبزه ها زیر کلین نشانده و خودش د ویده، د ویده به کوچه رفت.

- تنورک، تنورک! بگو قازها و قوها به کجا پرواز نمودند؟ تنورک گفت: اگر بولانی سوخته از آرد جود را بخوری، برایت میگویم. - دخترک گفت: او هو بولانی از آرد جود رو سوخته را کی خورده است؟ من بولانی از آرد گندم را در خانه با با جانم نمی خورم. تنور به او نگفت که آنها به کجا پرواز کردند. دخترک به د ویدن

قازها و قوها پرواز نمود، پسرک را گرفته و او را بالای بالهای نشان با خود بردند. زمانیکه دخترک به خانه بازگشت، دید که برادرش نیست. وارخطا شده، ایمن طرف و آنطرف د وید. اما از برادرش اثری نبود. دخترک برادرش را صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه شروع نمود. زیرا امید آنست که چه نوع جزا را والدین اش به او خواهند داد.

بومار و چی دیو پهل د هضمولویه حال کی و هفه وخت می د - شوانو دیو هید لولوپاره دیو اگی رسم کره باید هفوی توضحات و کرک ل ش دوم انجوری داسی و.

شوانو پهل چی دیو دسار خلاصه یاترلی گیده پیو پیو دم اوخیل تول حواس باید جفرانیسی تاریخ حساب اود زین گرامر اود ستور ته وارم.



یه کتاب کی راغلی و دیو ماران خهل بنکار همداسی سلامت می له دی چی هی تری ترستونی تهری وروسته بیاتش کولی چی له غایه و خولجی. اووه شپز هاشتی ترخوی هفه هضموی کرا و خوب کوی.

دای چی ولستل، بیامی نود هفه شه په هفکه چی په هفکه کی پیو پیو په گلی دول فکر و کر وروسته می پمسل را و اخست اوخیله پلومی تر انجور وکشی زمالومی انجور په دی دول و.

خپله شاهکاری شوانو ته ضوده اوخته می وکر چی تاسو یعنی داهزی؟ جواب می راکی: خوه خولی پلمد خلك وپرو؟ زمان انجور خولی ته وه، پیو

ادامه دادند و رنجایی نداشتند
درخت سیب ایستاده است.
درخت سیب در درختک سیب
بجوقارها و قوها به کجا پرواز نمودند.
— بعد سیب و خوشی و میوه
مرا به تو میگویم.
— درختک گفت: در خانه
بد رکلان سیب باغ زانی خوردم.
لذا درخت سیب او را کمک نکسرد.
رنجت که آنها به کجا پرواز نمودند
درختک به جستجو ادامه داد و
بعد رنجایی که در آن شیر ترش جر-
یان داشت رسید.

دریاگه به دریاگه است؟
دریاگه ، دریاگه آیا ندیده ای
که قاز ها و قو ها به کجا پیروز
نمودند ؟

— برایت خواهم گفت در صورتی
که از شیر ترش من بنوشی.
در خنک گفت: من در خانه
بابایم قیاف زانوی خورم و شیر
ترش تراکی خورده است؟
در خنک مدت مدتی پدیده بالایی
مزرعه و جنگل دید: روزگناه شده

آهه دی تڳی می دانو پوری لسه
پکلی کارخه چارچاپره خط
راوکیوداوله دی نه جی لوسری
نقاشی می دهفوی خونه شوی نه وه
خواهدی شوم. فغان، که هفوی
وو، هه څنگه په څه نه پوهیږی
اوله خاوند هم سترې کونکې ده
چی تل همداسی هفوی نه تونه
پورکی.

میراثم ہی بخانه میل کار
پیدا کریم ، هغه دواچی ایشم او
پیلوی زده کړم . دواچی اوک نه
تر اوسه پوری یی تولی دنیا ته
اولوتی کړی دی . اوښتیا ښه

جواب میداد: «می‌تابم، مادر کلان!»
جاء و گر حمام را گم و داغ نمود
آمد تا د خترک را با خود بدانجا
پیرود دید که در خانه هیچکس
نیست. جاء و گرفتاراد کشید. قازها
قوه‌العقب د خترک پیرید که طفلك
را در پشت می برد. د خترک با
برادرش تا در یایی که در آن شیر
ترش روان بود، دوید، دید که
قازها و قوه‌العقب آنها را برروازاند.
د خترک به دریا گشت:
دریا گکه عزیزمن، ما را بنهان کن!
شیه در صفحه (۷۴)

له همدی لاری خخه ده چی
زه به خپل ژوندکی له پیر و غم
خلکو سوه سوکار لوم له پیر و غم
سره می ژوندکی دی او هغوی
می له پیر نژدی خخه لید لسی

بترك موضع مهم را ميگويم ، و خترك
(به) رنج راه اودان و موشك كه
جاد و گرفت تاحمل را گم گشت
و او ترامي شويد و بعد از آن رتـ
د اخل نمود ، كاپ ميگند و ميخورند
و خترك بدون حركت نشسته و گريه
ميكرد . موشك به او گشت و انتظار
مكش و برادر را بگيرد من موضـ
تود و ك را گرفته ، سرد و زي تا بـ
و خترك برادرش را گرفته و فرار نمود
جاد و گريه لكن . آمده و پرسيد
و خترك اي تابي يانه؟ موشك

دې داسې فکر وکړي چې دا موضوع
د دې سبب نه شو چې د هغوي په
هکله نه باور پیدا کړم.

هرگه می چی لغهنوی خنجه
کوم چوچی لږ خه رښانه په نظر
راغلی دی پيدا کړی او خپل لومړنۍ
انځوروی وړوندولی دی خوږ کور م
چی رښتیا رښتیا سړې ورباندې —
خلاصه زې اوک نه ؟ خو هغه هم
د معمول په شېر زمايه خواب کی —
رانتوتی دی : ((دا خو لږ ده)) هغه
وخت کله نه دېواله مارانو خنجه —
خبرې کړی او نه می دېکړ او لاس
نه خوړلی لښکر او نه له ستورو
خنجه لمان مې چی د کلف
په بېرې : سیاست او د پول شمانو

په هکله وپوښته هغه : هم له دي
 امله چې له يومعقول سړي سره
 من اشنايي بېداکړي ليريزه
 خوښه شوي دي .

بنیه از صفحه (۹۱)

معمولاً مراحل اولیه با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدایو کمتر میسر است، ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نهمید، معاینات منظم طبی را فراموش نکنید.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانی که از اشعه بصورت درست درموارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از ظرف پروستات غیر مسلکی یا ناوارد مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایگن با مسوولات فیزی انرژی اتوی میتواند در رشد سرطان بخصوص شکم شکم

Lou k mia کد

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانمی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مرده به هرکوب اشکال و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هرچند برخی از این گروههاک یا ناساد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتر چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات ابرو نظری و تاریخچه بیماری و - معاینه فیزیکی توأم با بیابوسی (Biopsy)

بیابوسی چیست؟

بیابوسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از ظرف پتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت مایکروسکوپ معاینه میشود.

آیا تشخیص امراض سرطانسی بگانه دکست که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان از وظایف ژورنال ها و نشریات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انگکافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکمل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر یا مرکز صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکمل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی.

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء و استخوانها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و معاینات دیگر - صحت - در صورتیکه داکتر لازم بداند، اجزای پروکتوسکپی و سکوپ Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسیر.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن. لاکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپ و سکوپ یا دیسکوسد این ناحیه ها را مشاهده میکند. چرا پروکتو اینقدر مهم است؟

نیز در حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

کرده میتوانند. این انواع سرطان ها در صورتیکه در مراحل اولیه تشخیص شوند تحت تدایو عاجل قرار گیرند، خیلی زیاد قابل معالجه اند.

نشانه های خطر (رنگال های خطر) سرطان چه فقهوی را رایج میکند؟

علائم و اعراضی که نشان دهند سرطان اندیشه هفت میرسد.

بعد از ظهور رنگال تا چه مدتی باید به داکتر مراجعه کنیم؟

انتظار را نباید روا داشت. در صورتیکه تشبیه شود سرطان نیست، آرامش خاطر پیدا خواهید کرد.

آیا درد رنگال اولیه خطر سرطان است؟

تخمیر، معمولاً دردیکی از امعاء بعدی سرطان مصوب میگردد. سرطان چگونه معالجه میشود؟

آیا سرطان معالجه میشود؟

بیش از (۱۵۰۰۰۰۰) آمیکلی های که تا امروز زندگی میکنند ثبوت این مدناست که سرطان را میتوان معالجه کرد. سرطان را بوسیله جراحی و تشعشع یا صرف تشعشع و کموتراپی (تدایو با مرکبات کیمیاوی) معالجه میکنند.

عوامل مهمی که در معالجه سرطان نقش دارند کدام هاند؟

تشخیص در مراحل اولیه و

تدایو عاجل.

سرطان را چگونه معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا جراحی سرطانی معالجه میکنند. طو ر مثال: در سرطان پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد. در برخی از اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای انهدن بدن حجرات سرطانیسی تجهیز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدایو به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طو ر مسافظون از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد.

این داکتر را در دیورتراپیست میکنند.

ایموتوب و رادیواکتیو چیست؟

ایموتوب (برادر) کیمیاوی هر

شده باشند و از این تسهیلات استفاده می توانند، معجزه نشاند.

آیا تمام مواد کیمیاوی که میتوانند سرطان را تخمیر نمایند برای تدایو موثر اند؟

تخمیر اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخمیر خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمیر خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمیر میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطان را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکسین)) سرطان چه؟

ممکنست روزی از اینرونی بعضی از

آیا میتوان سرطان...

اشکال مشخص سرطان با استفاده از واکسین جلوگیری نمود.

آیا ویروس میتواند موجب سرطان گردد؟

داشتن دانه قادر گردیده اند تا برخی از سرطان ها را با ویروس در حیوانات ایجاد نمایند ولی تا هنوز هم تنها این شک و تردید وجود دارد که میباید ویروس موجب بروز بعضی از سرطان ها در انسانها گردد. پیرامون رابطه میان ویروس و سرطان تحقیقات زیادی ادامه دارد.

آیا اهدی هست که تمام سرطان ها معالجه خواهند شد؟

بلی، تدایو جلوگیری از اهداف عمده تحقیقات پیرامون سرطان است.

آیا در حال حاضر میتوان بیمارانی بیشتری را از سرطان نجات داد؟

در حال حاضر یکی از سه نفر مبتلا به سرطان را نجات میدهیم ولی ما میتوانیم امروز با وسایل و تسهیلاتی که در دسترس داریم با تشخیص در مراحل اولیه و تدایو عاجل این رقم را به پنجاه درصد (از جمله دو نفریک نفر) برسانیم.

دیگران را چگونه میتوان نجات داد؟

باین اشعنان به تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور رنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطان می میرند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا می دانیم که چرا اینطور است؟

سرپی که برای انجمن سرطان امپاکسورت گرفته نشاند هنده آن است که مردان کثرتی معاینات صبی می پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. ملاتوا، سرت مرگ ناشی از سرطان پستان بین مردان غالباً به سرت اید. هیچک با لامپور، زنان به رنگال های خطر توجه بیشتری میند. می دانند و سرطان بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدایو آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) - حساب میکنند که فشار کار مانع آن میشود. علت هریه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطان سر و گردن، پوست جهاز هضمی و ریه، بیشتر از سه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان در زنان

اشکال خیلی معمول سرطان در زنان کدام اند؟

سرطان پستان، امعاء مستقیم و پوست از جمله سه - چارم تمام سرطان ها در زنان مصوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطان پستان محفوظ نگه دارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها از طرف داکتر معاینه شود. بایست همپتان روش مناسبی پستانهایش را بپاموزد و برای معاینه خودی پستانهایش ماه یکبار در منزل از این روش استفاده کند.

بنیه در صفحه (۹۲)



درمنا فال گزینیم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه، شرین وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگ برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است ارزش ش خوشی را بدانید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره را به سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهریاتس نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حساب دست و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه بایلیدی هاجنگ کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست . و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرخصانید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگ هر انسان بزرگ است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همی که شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برهاد دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت هموطنان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان را هرگز دوست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی و مبارزه کنید .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت هستید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را آنها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تصمیم به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه اسد :

در دل تان امید های بزرگی دارید . نشان به انداز امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و استواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید دقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دل تان می خواهد بایک از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید به تازگی عجله کنید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کارهای زنده گی چیزی نیست که بدون همه و مشور و فواید سر برسد شما باید با جدال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی هستید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر سازید به سوی او بروید .

متولدین ماه حوت :

تصمیم شما برای ترک گفتن خانه زنده و معقول نیست . بعتر است در فکر ثبات زنده گی و فکر خود باشید . دلیستی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس در گرانایه غضنفر، کشور را با امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوال این بود که بیستم درین روزها چی کشف های تازه داری؟

معرفی (کودک پنج ساله انسانی که در فاکولت درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مخترع جوان در بوهندون عوایی و چند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدیم و هم صاحبی فصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

یک کپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکاری در مجله سیاهون باز هم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

در باره خودت.
چرا اینقدر کوفتی استی.
مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟
والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.
خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو داکتر میثی یا ژورنالیست طنز نویسی؟
هر دو بین.
یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟
نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.
در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قابل تردیدی ندانم، هر انسان میتواند غرمنند نیز باشد.
باز هم آیا نگرانی کی که این دو بخش کار، دارای سبیلین های جدا از هم اند.

ظاهره همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.
اگرچه در کتابها، کپ های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالیزم را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشور های پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تدوین میکنند.
با استفاده از انشائی، روان انسان ها را میباشگافند و به کمک ژورنالیزم و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستدعی میکنند و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالیزم، شاید به خاطر خدمت به آینده های طب است کشور ما باشد.
مسئله مقدس طب است و بسیار وسیع و بسیار پرمیاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید صرف یک بخش است).
قبول، اینرا بگو که تا جسی وقت با سیاهون همکاری ات را درام میدی تا ما به این درجه علاقه مندی به این مجله جقدر است؟
تا وقتی که من و سیاهون و

جود دارم.
یکان کلانکار مایت را در این روزها در نشریه اخبار هفته من بین اینرا بگو که خودت جسی معجزه داری که خواننده های گراس، هم در مجله هم در اخبار به کارهای زیاد علاقه میکنند؟
هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه، من ادم حقیر و فقیر سرا با تقصیر، هیچ کاره نیستم.
شما شکسته نفسی کنید افتاب به در انگشت بهمان نمیشود.
نی جدی میگویم، باور کنید من چیزی نیستم.
اگر واقعا اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من فکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.
شما رایه نکر خودتان میگدام دلان با یسکل ثان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوعی از همتی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهرانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره بی بیش نیستم. به ایمن خاخر من سرا! با تقصیر، تقصیری

تقصیر.
راستی، در صفحه پوز خند هفته اخبار، هم خودت استی و هم ریسمان شیرافاتیونی حالا اینرا بگو که شیرافاتیونی کیست؟
جای که کلانکار باشد شیرافاتیونی را میبایست منتها افشانی کم که او کیست.
نکند که او سایه تان باشد شاید خود هم اشتباهی هستم.
تا حال چند طنز نوشته کرده باشی؟
هکان ۲۰۰ پارچه.
نوره چند سال؟
تقریباً یازده سال.
خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولت طب معالجوی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیاهون، ازین که حاضر ندیدی به سوالات ما جواب ارایه کردید از شما تشکر.
از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگم اشتراک کنم و کپ های خود را بگویم.
کدام بزرگم.
اوه ببخشین، صاحبی.
بلی، نکران را بگیر بد که کدام اعتک فرمایش ندید.

زنی با هزار و یک نام

تعلق بگیرد. اینجهت صبح شش که بتول و جنس بکر قصد خفه کردن او را داشتند و کل ناحیه را فراخواندند و صحت نامه خود را تحویل داشتند. نشر به این صحت نامه جمع صد گزاری امانت در بانک را با مستحاضاتی به بتول صحت کرده و قصر را هم به مرسته خیره اهدا کرده بود، هرگز تصور میکرد در جمعه موعود به ارتش ملیونها جواهر و طلا آلات نگهدار میشود. حال آنکه مرحوم جدی بی جمعه را پرازانیه و در میان پنهانی بی فلان نوار العاده مستعمل، گفته واز کار رفته را، جایجا ساخته بود، مرحوم به وکیل که در آل بیمار کتار او حاضر شده بود، می گفته که در زندگی فقط دو چیز از من بجا خواهند ماند یکی این قصر و دیگری هم جمعه ایست که شروت خانوادگی مادر آن نگهداری میشود، سارساک بدینگونه در دل سل فصل میکنند که چون شاهرا قصر ارتش چندان نداشته باید بموسه خیره وقف گردد، ولی جمعه از نشر شهرت آن به بتول برسد تا اوایل ترتیب این زن انتقام گرفته باشد و بتول با دیدن محتوای جمعه بی بهره مقصود. شخر مرحوم این بوده که تو مرا مثل این نی از پوست و گوشت جدا و فرسوده کردی. بعد همیشه او را بخاطر بیایرد. علت اینکه آخرین روزهای زندگی او را با سر حال و شادابی سپری کرد، همین و نهایت تعانی از طبع پرور، انتقام بوده است. همیشه در نشر می آورد که بعد از مرگش چه واقع خواهد شد. شخر هنوز بدن او سرد نشده. بتول و عاشق چه شاخ او نزد وکل می شتابند.

بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بفرد بودن خود رایه اثبات رسانید، نزد حاکم قاضی شهر. صحت نامه را قرائت میکند. بعد در محضر هیأت جمعه صد گزاری امانت بانک را می گایند و آن دو حریف و دیگران منتشر اند از آن جمعه ملیونها. ثروت بیرون آید، وقتی حاکم بی فرسوده قلیان را از میان پنبه ها خارج و به بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایمن است...))
و جنس بکر که با دیدن این تخته نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجید بتو گفته بود که محتوای جمعه، کاملاً کفایت حال ترا میکند، اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت رایه شادمانی صرف کن!))
معلوم میشود علت اینکه سارساک جدی حتی در بستر مرگ، دست از لخبند بر نمی داشت، تصور از ایا افتادن جنس بکر و بتول، در چنین لحظه بی او را شادمانی داشته است ولی چنانکه گفتیم هر وقت سارساک در هر کاری که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد و اینمورد هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهایت، زیرا روی خطا ساده لوحی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود و اینکه در لطفات سکوت نداشت گرفته یا چشمور، بجای آنکه بخند ((جمعه بانک رایه هم سرم بتول و قصر رایه موسه خیره بدید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر رایه هم سرم بتول و جمعه رایه فلان

حیرانوونکی حافظه

د (۲۱) مخ پاتی

((زه له دې لخواه څخه بلې کوشې ته غم ، تاسې دېوش داني پلاستيکي کړي چې بېلابېل رنگونه ولري ، په بېرسي کي لېږندوي کړي . که چېرې ورته ستاسې داسې سره سم راوړئ ، موږ به شمه ورته کوم اوبو بهادره ټول رنگونه پاله کړي . اها له پي لوري څخه په پرله پسې ټول مادې)) لکه څنگه چې ولېدل شول نهکوف په خپل ذهن کي دکړي پوښتې ترکي د حفظ کولو له پاره موږي څو شمې فکر وکړ .

نهکوف دخپلې دغې تجربې پتېراز داپول څرگند کړ : ((دکار داسانتهاله پاره په ذهن کي به هر رنگ باندې ديو څم نوم زېرم د بېلگې په توگه اېي . رنگ يعنې کوټه ، نېورټک يعنې پشو ، توپريک يعنې ميز او داسې

نور په رسي کي لېږندوي شوونکونه کوم اېه ذهن کي به په هماغو ټاکلېسانو بدلېږي . د حفظ کولو دغه لاره زمانه پاره بهر امانه تاجهزي مېه مدد ونهاندې مې هم دهغې دېنه حفظ کولو له پاره درنگوي نومونه اېي د بېلگې په توگه صفر يعنې سپين ، يوه يعنې ابي دو يعنې ټپو او داسې نور . په معي صورت د شمېر لوازده کولو پروسه د رنگونو د بدلېدونکو ترکيويو څخه جوړېږي او هغه وخت چې وروستي نېچه تر لاسه شي نو رنگونه بيرته په خپل ذهن کي دمېدونو په لوري بدلېږي نو کوم چې د شمېر څارو المعادې نو په همدغه نځي کي مشخص کړي)) .

دغه اوښتې نورې تجربې د سپين هم بهرېز او ابي سره ترسره کړي . همدارنگه د بېلابېلو شمېرو سره د رڼې او اوبې د نيم څخه

تړدو نيم صوبي کال بهرې پرته له کچه څاره ټاکلې شي اولگې کله د سترې پرمه داهم تايي . چې د پېچلو شمېراتي کي شاملودل سره يوځای په يوه وخت کي دوسې له هم غږول کېدای شي لکه څنگه چې لېدل شوي دي . نهکوف د پېچلو حساب سره يو ځای دوسې بېلابېلې الې هم غږوي .

نهکوف هڅه کوي ثابتېه کړي چې هر انسان کولای شي داپول وړتيا پيدا کړي اولگه همدغه کله تل داسې نظرونې . سه خبره داده چې داپول استعداد د بې ساري استعداد په نامه نه بلکې دغه استعداد په نامه يادکړي چې دتېښتو په نتيجه کي به وده اوښتگ کړي او همدارنگه ، نهانوي چې ((هغه څه چې په نځي کي به د بې ساري اوتارز المعادې په نامه يادشي بهرېز به ولېدل شي .

په نا آشناو کي آشنا

د (۲۲) مخ پاتي

شعري داسې ولس نېاد دي چې د ستم او استعمار پر ضد چينې وې او د خوشاله اوس کال په راتلونکي زړې ورکړي خلک مبارزي ته راېږي او د سکوت او چوپتيا توږ غرونه نري .

نېټود ((تورو)) په درد ، در ديد ، خوله ((سپينو)) سره يې هم د پښې نه درلوده . هغه داپار تاي نه پخلاکيد ونکسې د پښې و .

دغه شاعر ، طبيب او سياستدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر په مياشت کي د اوه پنځوس کلنۍ

په عمر به داسې حال کي چې شپه او ورځ دخپل وطن او وطنوالو په خدمت لگي ، مر شو زړه شو وپيل شو . اوه لرگين قايقي وېر ل شو انسانانويه متروک ووايه اوه بنارونکي . . . له هېڅ ټول نښې پرته وژل شو د هغې وروستي پښې سکې دي پر غلور يې برخې لپاره وپورول شو د لاري په دور وکي به په توري ن د سپکاوي گور پروتي .

هغه تراني چې د راسين او ابار تاي پښې لږ زوي څلور وهلي توپستان د آزادې لپاره د مبارزي ډگر ته رايولي . د پوستکي پر توره شپه يې اېين سهار ناست دي . او هغه يې اطاعت کولو ته مجبور کړي خداي او خلکو ، هغه له لاسه ورکړي دي : وطن اود (اوسيدو) تصور . . .

وقتي کودک درآب ...

بقيه از صفحه (۲۱) حقيقت پېر د انيم که امروز در جهان ميليون هېا انسان وجود دار د که آبجاري نسي توانند وموتب خطرناک ناشي از اين حقيقت هم روزه صد هېا انسان رايکلم مرگ مي کشاند پاره معتقد به آن مي سازد که طريقه چارکونسي ارزش هلي نمودن آن رادارد .

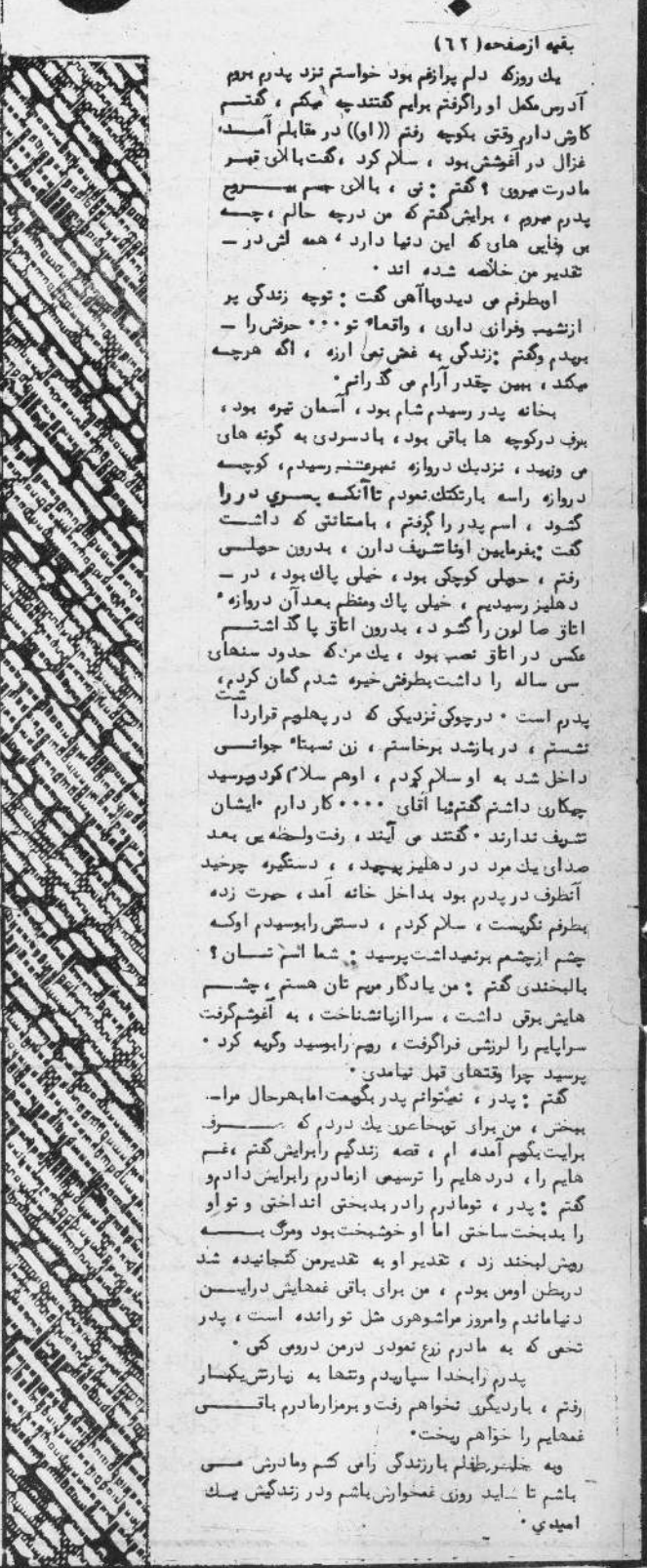
در انساني تولد د خترک (اېيا) ناپنده سازمان بين المللي حفظ الصحه دوکتورواگر هم حضور داشت او دراره داپيښ درآب نظر مثبت داد . ولي دو کنوران ولادي ونسائي اتحاد شوروي اکثرا مخالف چنين نوع

ولادت مي باشند ، آنهامي گویند : در صورت تولد درآب طفل ازالاحول (با ستو ريزه) بهاحول غير با ستو ريزه با حرارت مساعد به حرارت غير مساعد گري نمايد و بر علاوه اگر مادر طفل در انساني زاپيښ د چار خونريزي گړد د جلورمي توان به اوکم کړد ؟ اماد ر واقعيت امر د رحالت تولد هادي آيا طفل در ماحول با ستو ريزه تولد مي گړد د واضع است که به مشک مي توان آنرا با ستو ريزه نمايد ، به علاوه تمام تولدات د ر شفاخانه صورت نسي گړي . مساله د تخمير حرارت است که به ضرورت حرارت هوا از حرارت داخل رحم مادر تفاوت کيفي دارد . راجع به

خونريزي چنانچه قبلا متذکر شد يم تولدات که درآب صورت گړتد ، شايد شرايط تولد درآب خونريزي را کمالا نفي مي کند . دکتوران ولادي ونسائي نه تنها بايد نظريه چارکونسي (تولد درآب) را رد نمايند بلکه راجع به آن تحقيقات بيشتر را انجام دهند وکوشش نمايند تا نظريات خود را راجع به آن ارايه بدارند .

ستديوي عکاسي جهان نما

عکاسي محاش خوش شاعر طيور رنگه وسياه وسپيد مي يديرد . د رس شهر مزار شريف متص شفاخانه ملکي شمال روزه شريف نيلون ۲۲۱۴



بقیه از صفحه (۲۲)

يك روزك دلم پراغم بود خواست نزد پدر برم آدرس مكل او را گرفتم برلم گفتند چه حكم ، گفتم كاش دارم وقتي بگويم رفت ((او)) در مقابل آمد ، غزال در آغوش بود ، سلام كرد ، گفت بالاي قبر مادرت بروي ؟ گفتم : ني ، بالاي چه قبر پدرم بروم ، براي من گفتم كه من در چه حال ، چه بي وفايي هاي كه اين دنيا دارد ، همه لاش در . تدبير من خالصه شده اند .

اوپر من ديده ام هاي گفتم : توچه زندگي پر از شيبه و فرازي دار ، واقعا تو . . . حرف را . . . بپدم و گفتم : زندگي به غش نبي اروز ، اكه هر چه ميكد ، بين چقدر آرام مي گد رانم .

بخانه پدر رسيدم شام بود ، آسمان تيره بود ، برف دركوچه ها پاتي بود ، باد سرد به گونه هاي من وزيد ، نزديك دروازه نمبرتس رسيدم ، كوچه دروازه راسه بارتكك نمودم تا آنكه يسري دروا كسود ، اسم پدر را گزفتم ، با مشتاتي كه داشت گفتم : فرماين افنا شيف دارن ، بدرون چولي رفت ، چولي كوچكي بود ، خيلي ياك ياك بود ، در دهلز رسيدم ، خيلي ياك و منظر بعد آن دروازه اتاق صا لون را كسود ، بدرون اتاق پا گذاشتم عكس در اتاق نصب بود ، يك مرگ كه حدود سنهاي سي ساله را داشت بطرفش خيره شدم گمان كردم ،

پدرم است . در چوكي نزديكي كه در پهلوم قراردا شستم ، در باز شد برخاستم ، زن نسبتا جواني داخل شد به اوسلام كردم ، او هم سلام كرد و رسيد چكارن داشتم گفتم فبا اتاي كار دارم . ايشان تشريف ندارند . گفتند مي آيند ، رفت و لخته يي بعد صداي يك مرد در دهلز پيچيد ، دستگيره چرخيد آنطرف در پدرم بود بدخل خانه آمد ، حوت زده بطرفم نگرست ، سلام كردم ، دستش را بوسيدم او كه چشم از چشم بزميداشت پرسيد : شما اسم تان ؟ باليخندي گفتم : من يادگار مهم تان هستم ، چشم هاش برق داشت ، سرازيا نشناخت ، به افوشم گرفت سراپايم را لرزش فراگرفت ، رهم را بوسيد و گريه كرد . پرسيد چرا و قهقار قبل تيامدي .

گفتم : پدر ، نميتوانم پدر بگفتم اما بهرحال مرا . بهنخ ، من براي تو خاعي يك دردم كه . . . براي يكم آمده ام ، قصه زندگم را براي من گفتم ، غم هايم را ، درد هايم را ترسيمي از مادرم را براي من دادم گفتم : پدر ، تو مادرم را در بدبختي انداختي و نوا را بدبخت ساختي اما او خوشبخت بود و مرگ به رهن ليختد زد ، تدبير او به تدبير من گشاييده شد در پهن اومن بودم ، من براي باقي غمهايش درايمن دنيا ماندم و امروز مرا شوهر ي مثل تو رانده است ، پدر تخن كه به مادرم نزع نمودي درمن دروي كئي .

پدرم را بخدا سپاريدم و تنها به تيارش يكار رفتم ، باريگي نخواهم رفت و بر مرز مادرم با تقي غمهايم را خواهم ريخت .

به خلسه غم ببار زندگي را من كم و مادرش مي باشم تا شايد روزي غمخوار باشم و در زندگيش ميكد اميدي .

در ارتب نامها و مطالب ارسالی شما

خواننده گان گرامی عزیزمیان وون
قبل از همه از تأخیر نشرات
مجله خود بوزش میخوانیم که به
نسبت کمبود کاغذ بآن مواجه
بودیم. در مورد نامه های شما
باید گفت که همه روزه نامه پر محبت
شما به اداره مجله میرسد. ما همه
آنرا مطالعه نموده و در حریشان
نظریات و پیشنهادات و انتقادات
شما قرائت میکنیم. از آنجا که تعداد
نامه های دوستان بی نهایت
زیاد گردیده برای ما مقدور نخواهد
بود که هر نامه را بطور جداگانه
باسج به همه شما نامه ها را
بخیرند. یی نموده و نام های دو-
ستان را در همان ردیفی که نامه
شان ارتباط میگیرد به چاپ می-
رسانیم و مطالب ارسالی دوستان
در حالتی که قابل چاپ باشند در
ستون ها و صفحات معین
نشر می کنیم. البته نامه های که

حواي نقاط نظريه پردازات جا-
لب باشد بطور جداگانه چاپ
خواهد شد.
- دوستانیکه نظريات شان را رای-
کردند اند:
- یاسمین مباح لطیفی زهره تریش
- آرین سعید مدد محمد
- اسماعیل برهان ابدالی مدله غوب
- شفیقه عافی عظمی محمد فیروز
- خواننده گانیکه برای مجله
مطالب خوب ارسال داشته
اند:
- یاسمین مباح لطیفی خنگامه
- مندل ریاض مندل محمود مندل
- لیلیاناب گلپ زاده تریا محمد زاده
- محمد اسمعیل برهان ابدالی
- تونیکی امیری محمد الرحمن محمدی
- بعیر خیر محمد سعید سعید و
- دوستان شان حکم و داع
- غلام نقاشی محمدی مومن حبیب الله
- قمر گل محمد الاحد ثاب محمد الله
- اختر میر محمد حیدر سعید یی
- حمیده اولیسه لکرهاه نایسه

فوت خیال محمد حمیدی شکلیا
حبیبی زراعیه رحیم مدد یقه
موند فوزیه میراد سوسن
نخواه شامیری نسی نایب خیل
للیا امید نسیم زهرا احمدی
مونه حکیمی ماریا غازی زینه
توخی فوزیه احمدی فوزیه
غنگار زولیا باران میرزاده
مید الوهاب تمم نکره آذر
هارون محمد لعل جان نایل
بلقیس موسی عبدالناصر شرفی
محمد سرور حبیب ماریا نادر نوش
عادل زهره قرین بیله کوب
هستانی مریم ازهر مرز شریف
نسیم حیدر رحیم نیلوفر احمدی
غلام محمد قادر برهان جلیلی
سحر ازروان احمد الله حارث
ماریا بلقیس احمدی عزت الله
محمد فوزیه بهاء الدین الواحد
بیبا شکیار احمدی ایسه مقبل
بنامه محمد الزواق ماهون محمد حکم
سحر احمد طرا احمدی زینار

احمد احمدی مستوره لیلیا غفران
فهمیه غیزی فوزیه خلیلی
فهمیه آریا به مهر احمد شیرزی
فهمیه سیلا فوزیه خلیلی
فرحنا زهره سید رحمن بساوری
حمیده یکنار فریبا سحر افلورا
آقای فوزیه خلیلی مرثا خلیلی
منیره پروانه محمد حسن سرناز
محمد طیب لیمان عیاضیون
غلام سخی ذبیح الله
خواننده گان که برشتهای شان
را با ما در میان گذاشته اند:
- خنگامه مندل سید پلا سرور یارو
- دوستان شان حکم و داع غلام
- نقاشی رحیم خیل عیاضی
- نسیم لکرهاه فهمیه مستور
- محمود مستور فاطمه فیضی
- هورمین رودکی فروخته رودکی
- سحر ازروان احمد الفراعده زین
- نثار احمد احمدی محمد میرسد
- میرویس
- محمد هاشم حشمت نورنیا

مستوره لیلیا غفران
فهمیه غیزی فوزیه خلیلی
فهمیه آریا به مهر احمد شیرزی
فهمیه سیلا فوزیه خلیلی
فرحنا زهره سید رحمن بساوری
حمیده یکنار فریبا سحر افلورا
آقای فوزیه خلیلی مرثا خلیلی
منیره پروانه محمد حسن سرناز
محمد طیب لیمان عیاضیون
غلام سخی ذبیح الله
خواننده گان که برشتهای شان
را با ما در میان گذاشته اند:
- خنگامه مندل سید پلا سرور یارو
- دوستان شان حکم و داع غلام
- نقاشی رحیم خیل عیاضی
- نسیم لکرهاه فهمیه مستور
- محمود مستور فاطمه فیضی
- هورمین رودکی فروخته رودکی
- سحر ازروان احمد الفراعده زین
- نثار احمد احمدی محمد میرسد
- میرویس
- محمد هاشم حشمت نورنیا

روزنی شخصی مادر کلان خود را
نزد دکتر میرد داکتر مدان معال-
یته گفت
- مریم شما بریخی روحی دارد
باید که عروس کند
- نوا هفت آخر دکتر صاحب
مریم شما عجب نوا به روایه
این شاهکار دیده روز و شب
را در هر فصل به رنگ خاکی
نشان میدهند و در زمین دارای
یت تقوی یت زنگی با عدل قیقه
ای ویت نسخه است که موقعیت
آفتاب در زمین نای سال
نمودار میکند

روزنی شخصی مادر کلان خود را
نزد دکتر میرد داکتر مدان معال-
یته گفت
- مریم شما بریخی روحی دارد
باید که عروس کند
- نوا هفت آخر دکتر صاحب
مریم شما عجب نوا به روایه
این شاهکار دیده روز و شب
را در هر فصل به رنگ خاکی
نشان میدهند و در زمین دارای
یت تقوی یت زنگی با عدل قیقه
ای ویت نسخه است که موقعیت
آفتاب در زمین نای سال
نمودار میکند

کسانی که چری خون شان زیاد
است خیلی مفید است. همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن انوسولین
در زرد کوسه مفید شده است.
نیله (کوهستانی) از
خونچال خان مینه
دوستی مثل استاد گفته است
ندامت تاریخ آنرا نمیبرد.
ایمان قوت روح است
(چخوف)
ایمان مرا فریب نداد
(شیلر)
عشش شینی است که از آسمان
به غنچه قلب انسان می نشیند
(اوس هوسه)
انتخاب اسامی جدیدی از لیس
زغونه

کسانی که چری خون شان زیاد
است خیلی مفید است. همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن انوسولین
در زرد کوسه مفید شده است.
نیله (کوهستانی) از
خونچال خان مینه
دوستی مثل استاد گفته است
ندامت تاریخ آنرا نمیبرد.
ایمان قوت روح است
(چخوف)
ایمان مرا فریب نداد
(شیلر)
عشش شینی است که از آسمان
به غنچه قلب انسان می نشیند
(اوس هوسه)
انتخاب اسامی جدیدی از لیس
زغونه

حسد از خوشبختی دیگران
رخ میرد
- کوتاه ترین فاصله بین ازل و ابد
زنده نیست
- زن هر قدر رگ سخن باشد
سیرشتر است
- ارسالی محمد عیاضیون
حمیده زاده
- لیو برای درمان تمام امراض
قلبی مفید است زیرا عصب
ترتیب حرکات قلب تنظیم
میکند و هم وسیع کید است
و برای این کار لازم است آب
لیو را جرعه جرعه با تنفس
معمول بنوشید
- ارسالی محمد طاهر
اولی - والله اگر برادر من گول کبیر
تم نمی بود بیروزه گول
می خوردیم
- دوم - هر چند گول خوردید
اولی - نه گول می خوردی
برادر من خورد اوت شد

نامه های از فناریاب

با علاقه ای که به مجله سیایون
دارم میزید در تالارید است
آوردن آن با تمام مشکلات
میا ام به نسبت اینکه مادر دور
دست ترین مناطق کشورند و گری
مینامیم که تمام ولسوالی دولت
آباد فناریاب میباشد در منطقه
ما هم بسیار جوانان با احسا
و با دوری در زمین خود اربان
مجله سیایون استند جوانان
مانند در ها دارند دل آسان
میخواهد فاکولته بخوانند و یا
شامل می سات مالی گردند اما
درین و در ده که نسبت عدم مساعد
بودن برای ویزا و در فرجه
و در رتبه ما به آخر حشر میسر
زند و از برای رفتن و رتلا نام
جوانان امانی ندارند و من
مدد در رایتکله کرده این نامه
را به سایدکی از مدد ها خوا
روشنتر شده خود شما نوشتیم
میخواهم در ده نامه تا به ده
بنام (جوانان و دانش قریه و
سجن بنشیند) باز بنشیند
خواهم مدد یت لحد و یت
- یقه مال و امان از راه
- نام فرزندان و مدد به حالت
و را رد اید. مجله سیایون
با تمام مشکلات و در ده
آبل تریه میباید اما به قدر
من مدد و یی برای سران و در
شهر گاه و امثال برای مدد
و هفتو. خنگامه مندل سید
ام و یت مدد امین و
حال و امان را ندارد است

نظریات خواننده گان
مجله سیایون در ولایت پل
ظاهر لیلیا موس از شهر
مزار شریف
نشر شده و در مجله سیایون
چیت
مجله سیایون خیلی ها
مجله ارزش مند بوده و من یکس
از جمله علاقمندان می باشم
مجله خلیلی عادل سید
کم یاب است که به بسیار مشکل
بدست می آید و یت هر ماه
انرا نامه می کند را خود امان
و یابیده در لشی این اشتیاز را
بد و ز خود نمی آید اما
نات این بی نهاد بند و من
باشد موفق باشید

میرا حق و استاد جو هشتون
و یت بلخ
من را در باره مجله سیایون
اقرار دارید
ج: مجله سیایون واقعا
می باشد ما خود یکس از
علامند سر سخت این مجله دانش
هستم راستی مطالب خوب و قابل
استفاده دارد
من: خوب راجع به خرید
و فروش این مجله اگر گفتگی
داشته باشید
ج: مجله سیایون خیلی
عالم یاب است یت شماره انرا
بعد از دوسه ماه بدست
می آید و به بسیار مشکلات و فروش
این مجله از بازار سیاه هم تیر
کرده یعنی یت شماره حتی به
۶۰ افغانی می رسد
ج: مدتی یکی از علاقمند
سر سخت این مجله اینطور
نمودم که اگر امکان داشته
باشد مجله سیایون از روس
کتاب فروشی یخف و ولایت بلخ
به سترس مقرر گردید در سیران
چند یان مزار شریف را و ده می
کند که نقد در یت روز
فروش می رسد



مستوره لیلیا غفران
فهمیه غیزی فوزیه خلیلی
فهمیه آریا به مهر احمد شیرزی
فهمیه سیلا فوزیه خلیلی
فرحنا زهره سید رحمن بساوری
حمیده یکنار فریبا سحر افلورا
آقای فوزیه خلیلی مرثا خلیلی
منیره پروانه محمد حسن سرناز
محمد طیب لیمان عیاضیون
غلام سخی ذبیح الله
خواننده گان که برشتهای شان
را با ما در میان گذاشته اند:
- خنگامه مندل سید پلا سرور یارو
- دوستان شان حکم و داع غلام
- نقاشی رحیم خیل عیاضی
- نسیم لکرهاه فهمیه مستور
- محمود مستور فاطمه فیضی
- هورمین رودکی فروخته رودکی
- سحر ازروان احمد الفراعده زین
- نثار احمد احمدی محمد میرسد
- میرویس
- محمد هاشم حشمت نورنیا

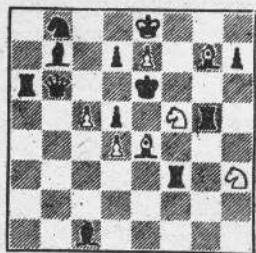
روزنی شخصی مادر کلان خود را
نزد دکتر میرد داکتر مدان معال-
یته گفت
- مریم شما بریخی روحی دارد
باید که عروس کند
- نوا هفت آخر دکتر صاحب
مریم شما عجب نوا به روایه
این شاهکار دیده روز و شب
را در هر فصل به رنگ خاکی
نشان میدهند و در زمین دارای
یت تقوی یت زنگی با عدل قیقه
ای ویت نسخه است که موقعیت
آفتاب در زمین نای سال
نمودار میکند

کسانی که چری خون شان زیاد
است خیلی مفید است. همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن انوسولین
در زرد کوسه مفید شده است.
نیله (کوهستانی) از
خونچال خان مینه
دوستی مثل استاد گفته است
ندامت تاریخ آنرا نمیبرد.
ایمان قوت روح است
(چخوف)
ایمان مرا فریب نداد
(شیلر)
عشش شینی است که از آسمان
به غنچه قلب انسان می نشیند
(اوس هوسه)
انتخاب اسامی جدیدی از لیس
زغونه

کسانی که چری خون شان زیاد
است خیلی مفید است. همچنان
کسانی که مبتلا به امراض شکم
استند خوردن زرد کوسه
شده چه به علت داشتن انوسولین
در زرد کوسه مفید شده است.
نیله (کوهستانی) از
خونچال خان مینه
دوستی مثل استاد گفته است
ندامت تاریخ آنرا نمیبرد.
ایمان قوت روح است
(چخوف)
ایمان مرا فریب نداد
(شیلر)
عشش شینی است که از آسمان
به غنچه قلب انسان می نشیند
(اوس هوسه)
انتخاب اسامی جدیدی از لیس
زغونه

حسد از خوشبختی دیگران
رخ میرد
- کوتاه ترین فاصله بین ازل و ابد
زنده نیست
- زن هر قدر رگ سخن باشد
سیرشتر است
- ارسالی محمد عیاضیون
حمیده زاده
- لیو برای درمان تمام امراض
قلبی مفید است زیرا عصب
ترتیب حرکات قلب تنظیم
میکند و هم وسیع کید است
و برای این کار لازم است آب
لیو را جرعه جرعه با تنفس
معمول بنوشید
- ارسالی محمد طاهر
اولی - والله اگر برادر من گول کبیر
تم نمی بود بیروزه گول
می خوردیم
- دوم - هر چند گول خوردید
اولی - نه گول می خوردی
برادر من خورد اوت شد

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

پرسش اولی

لاله ام لاله، نقشه اندام کو بر

صورت خالص آیا غم و بس

چون جرس بیخبر زمزمزل و راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعر او گنجانیده شده است.

۱۰- از جمله وسایسل

جاد و گری - در آغاز انسانسه

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

شت نیست.

۱۲- کوتاه پشتشو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگ می خورد - خدا یا.

حسین

۱۱- دشت - معکوس

آن هوشیار است - از مردم بول

خیرات میخواهد.

۱۲- خوشنود - سرنا -

۱۳- انصار - فرار

تا گهانی حیوان - غضروف

اصطلاحی.

۱۴- صبح -

۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک

گشور - امروز پشتو - ناشنوا

۱۶- معکوس آن نه خ

است - دزدی.

۱۷- خالیکاه - بخشش

یکم - بومیان جمع آنست.

۱۸- مفرد جوامع -

معکوس آن عددیست - راه.

عسودی.

۱- مفکوره - اندوه - آنچه

لذیذ دارد.

۲- شادابی - کسار -

نقص - با فشاری احقانه.

۳- معکوس آن یکی از دریا

های کشور - خانه - بزرگ -

از جمله د خانیات ندیم - خو گرفتن -

ضمیر غایب.

۴- بین شب و عصر - لشکر

ندیده کی - دو

۵- بیخ و ریشه - سه صد و

شصت و پنج روز - آبیازی - دو

بار.

۶- سکوت - فاعل آن

ضارب است -

۷- مخاطب متکلم - مداوا

صاحب باور

۸- معکوس آن کرایشی

نیست - ترسیده - در هر دو

مشو.

۹- بلی - جزای بی سر

گونه را ترمیند - بر باد.

۴- دیروز - نفس پشتو

معکوس آن مادر پره است -

مشکوک آن فاعل است.

۵- تند رست.

۶- لبلبوماد آن است -

البعی - معکوس آن آهسته

است.

۷- راعمه - شعر

(اصطلاحی) - شعری منسوب

به یوسف مصر.

۸- مراسم بعد از عروسی -

دشمن شیشه.

۹- گل نشکفته - معکوس

آن شب مانده است.

۱۰- فساد - کلمه

افقی: کج

۱- عمه در جستجوی

استند - بخت.

۲- آرزو - بعد از هجران

ارزش و بها.

۳- سخن چین - خو -

شحال.

۱۱- کج

۱۲- کج

۱۳- کج

۱۴- کج

۱۵- کج

۱۶- کج

۱۷- کج

۱۸- کج

۱۹- کج

۲۰- کج

۲۱- کج

۲۲- کج

۲۳- کج

۲۴- کج

۲۵- کج

۲۶- کج

۲۷- کج

۲۸- کج

۲۹- کج

۳۰- کج

۳۱- کج

۳۲- کج

۳۳- کج

۳۴- کج

۳۵- کج

۳۶- کج

۳۷- کج

۳۸- کج

۳۹- کج

۴۰- کج

۴۱- کج

۴۲- کج

۴۳- کج

۴۴- کج

۴۵- کج

۴۶- کج

۴۷- کج

۴۸- کج

۴۹- کج

۵۰- کج

۵۱- کج

۵۲- کج

۵۳- کج

۵۴- کج

۵۵- کج

۵۶- کج

۵۷- کج

۵۸- کج

۵۹- کج

۶۰- کج

۶۱- کج

۶۲- کج

۶۳- کج

۶۴- کج

۶۵- کج

۶۶- کج

۶۷- کج

۶۸- کج

۶۹- کج

۷۰- کج

۷۱- کج

۷۲- کج

۷۳- کج

۷۴- کج

۷۵- کج

۷۶- کج

۷۷- کج

۷۸- کج

۷۹- کج

۸۰- کج

۸۱- کج

۸۲- کج

۸۳- کج

۸۴- کج

۸۵- کج

۸۶- کج

۸۷- کج

۸۸- کج

۸۹- کج

۹۰- کج

۹۱- کج

۹۲- کج

۹۳- کج

۹۴- کج

۹۵- کج

۹۶- کج

۹۷- کج

۹۸- کج

۹۹- کج

۱۰۰- کج

۱۰۱- کج

۱۰۲- کج

۱۰۳- کج

۱۰۴- کج

۱۰۵- کج

۱۰۶- کج

۱۰۷- کج

۱۰۸- کج

۱۰۹- کج

۱۱۰- کج

۱۱۱- کج

۱۱۲- کج

۱۱۳- کج

۱۱۴- کج

۱۱۵- کج

۱۱۶- کج

۱۱۷- کج

۱۱۸- کج

۱۱۹- کج

۱۲۰- کج

۱۲۱- کج

۱۲۲- کج

۱۲۳- کج

۱۲۴- کج

۱۲۵- کج

۱۲۶- کج

۱۲۷- کج

۱۲۸- کج

۱۲۹- کج

۱۳۰- کج

۱۳۱- کج

۱۳۲- کج

۱۳۳- کج

۱۳۴- کج

۱۳۵- کج

۱۳۶- کج

۱۳۷- کج

۱۳۸- کج

۱۳۹- کج

۱۴۰- کج

۱۴۱- کج

۱۴۲- کج

۱۴۳- کج

۱۴۴- کج

۱۴۵- کج

۱۴۶- کج

۱۴۷- کج

۱۴۸- کج

۱۴۹- کج

۱۵۰- کج

۱۵۱- کج

۱۵۲- کج

۱۵۳- کج

۱۵۴- کج

۱۵۵- کج

۱۵۶- کج

۱۵۷- کج

۱۵۸- کج

۱۵۹- کج

۱۶۰- کج

۱۶۱- کج

۱۶۲- کج

۱۶۳- کج

۱۶۴- کج

۱۶۵- کج

۱۶۶- کج

۱۶۷- کج

۱۶۸- کج

۱۶۹- کج

۱۷۰- کج

۱۷۱- کج

۱۷۲- کج

۱۷۳- کج

۱۷۴- کج

۱۷۵- کج

۱۷۶- کج

۱۷۷- کج

۱۷۸- کج

۱۷۹- کج

۱۸۰- کج

۱۸۱- کج

۱۸۲- کج

۱۸۳- کج

۱۸۴- کج

۱۸۵- کج

۱۸۶- کج

۱۸۷- کج

۱۸۸- کج

۱۸۹- کج

۱۹۰- کج

۱۹۱- کج

۱۹۲- کج

۱۹۳- کج

۱۹۴- کج

۱۹۵- کج

۱۹۶- کج

۱۹۷- کج

۱۹۸- کج

۱۹۹- کج

حل کنید و جایزه بگیرید

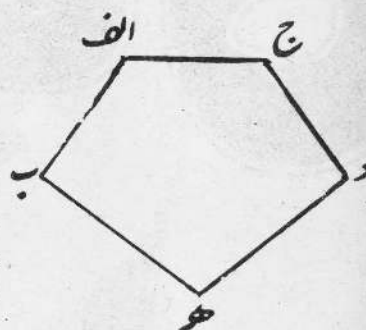
ارتباط را پیدا کنید

چند جفت زن و شوهر به بار رفتند، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتا نوشیدند، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتا نوشید، خانم سیوزی ۳ بوتل، خانم فتانه جان ۴ بوتل و خانم بروین ۵ بوتل فانتا نوش جان کردند. آقای غلام مساوی یا خانم محسن شان فانتا نوشید. آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتا صرف کرد. آقای محمدرضا ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتا را سر کشیدند.

حال بر شماست که بگویید و بنویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد؟

آنها رفت و آمد نمایند، در آن صورت فاصله زیاد تری را نسبت به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) طی خواهید کرد. جمعا ۵۰۰ مایل فاصله از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی از این دورا به شهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است. باشند این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سبا و ن شد، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند.

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و به معنای ذیل جواب ارایه دارید: در شهر (الف) در پیوری از کسی پرسید که چگونه از کوتاه ترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید: «از دورا هیچ»

سرگرمی

سرگرمی های این هفته را محمد حسین در شماره آخر فرستاده است. به نظر می آید

و «صالح» به شتاب رفتند و «محمد الشافعی» جهت خریداری لیموناد رفت.

در زمان کسی که دیگران بیرون بودند «صالح» با «محمد رحیم» و «نجار» در مورد فوتبال صحبت میکردند. در حالیکه «مامور» با «احمد نواد» و «ظفر» در مورد اداره کارش صحبت میکرد.

اینهمه تمام معلومات، حال بر شماست تا در یک جدول اسم، تخلص و وظیفه هر یک را به شکل درست جایجا کنید و دزد راه اساس جدلی زمانی که در فوق آوردیم، پیدا می توانید. آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یی در اساق تنها ماند تا کسی توانسته به الیوم تکت پستی دستبرد کند.

سگرت دود کنند.

— ساعت ۷:۲۰: «آهنگر» با «ظفر» و «حبیب الله» جهت خریداری لیموناد بیرون رفتند.

— ساعت ۷:۲۴: «بدخشی» نیز جهت خریداری لیموناد بیرون رفت.

— ساعت ۷:۲۵: «درویز» به اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت.

— ساعت ۷:۲۷: «غلام سخی» با «سلیمان» به دلیز رفتند تا سگرت بکشند.

— ساعت ۷:۲۹: «نجار» جهت خریداری لیموناد، «احمد نواد» به شتاب، «عنیزی» برای چای دم کردن رفتند.

— ساعت ۷:۳۳: «نادری» جهت خریداری لیموناد رفت و همچنان «باغبان» به شتاب رفت.

— ساعت ۷:۳۷: «شا هیو»

دارید با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمائید که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید.

برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجاست نیست بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت «نادری» تخلص میکرد. در اتاق در دوطرف «هتیر» عضو دیگر جمعیت، «محمد نادری» هکتن دیگرشان که «درویز» بود شسته بودند «ظفر» وظیفه اش «باغبانی» است و اسم او «حبیب الله» نیست. از «شاهپور» شغل اش «نجار» است و «بدخشی» شغل «سلیمان» را داشت.

— ساعت ۷:۵۰: پروانی با مامور و «محمد رحیم» به شتاب رفتند.

— ساعت ۸:۰۰: «هتیر» و «ظفر» به دلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به هم دیگر نشان دهند. بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گفتگو و قطعه بازی شدند و وقتی که سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و نیمه ۷:۵۰ دقیقه بعد از ظهر بود. ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریاتشان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند. ساعت ۷:۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند «هتیر» یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از آلبوم او دزدی کرده، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون

بصورت بد چون از نزد بکترین
دکانهای منزلشان، و طعمش
مست و از طاهر لطیف در کوچه
بارکیت در شب تابان میبوید

صحت طفل تا نرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروشی جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود، بر علاوه قرطاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و سایر جراید و مجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد.
آدرس: مارکیت چهارمکتب ابد اله، مرهم

تابش ویدیو کست

کست های آموزشی و کست های ویدیویی دلخواه تا نرا از
آرتاش ویدیو کست بدست آرید

آدرس: قرطاسیه فروشی تابش
محمدرضاخان دات

فروشگاه روشن



اخبار لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز
خانواده را عرضه میدارد
آدرس: زرغونه میدان

خسیداری از شرکت

عبیدیان لستد

یعنی اطمینان و صرف جویی

ویا تجارتخانه حاجی سفاک عبید
ننزل دوم سرای خود هزارگل مقابل مسجد خشتی
تلفن ۱۱۸۶۲

انواع جنرال و داتر بپ های بتولی
و دیلی خوندی، روپین، کیوتایان، ار
وزنه های آنها از با اعتبار ترسین
کسی های جهاز به قیمت های
مناسب بطور عمده و در چون به فرد شر
میروند.

آدرس: شرکت عبیدیان لستد حصه
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: تهران
مقابل رینگ ننداری



از لیدام تازه ترین
اجناس مورد
پس از زمان استقاده
نمایید ارزان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و باز هم

۵۰ هزار ۲۰ هزار ۱۰ هزار

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بلهای خرید را نگهداری کنید و

در روز قرعه کشی که بعداً اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بوتهای ساخت وطن
بزرگترین مارکیت
فروش بوتها
ساخت وطن



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library